

## درباره خدا



مجتبی صرفی پور



## مقدمه

### بعد از حمد و سپاس خداوند حکیم و درود و صلوات بر سرور انبیاء حضرت محمد مصطفی و اهل بیت ظاهرینش

ضرورت خداشناسی

باید مهمترین برنامه هر انسان خداشناسی باشد. زیرا سعادت دنیا و آخرت انسان در گرو شناخت پروردگار عالمیان است. نه تنها سعادت هر شخصی در گرو شناخت خداوند است بلکه بدست آوردن مقامات معنوی نیز وابسته به درجه شناخت اوست.

که در روایت است درجات بهشت باندازه درجات شناخت انسان از خداوند است. علاوه بر این دو نتیجه حیاتی، معرفت الهی باعث بدست آوردن لذتهای معنوی فراوانی می شود که لذتهای مادی در مقابل آن هیچ به شمار می روند.

لذتی که اولیاء خدا از مناجات با خدا می بردند را با هیچ لذت دنیوی نمی توان مقایسه کرد بطوری که او ایس قرن که هر شب را با یک رکوع یا سجده یا قیام به صبح می کرد می گفت اگر عمر دنیا یک شب بود من آن را با یک سجده تا به صبح به سر می کردم. معرفت الهی، انسان را از یک انسان خلافکار و جاهل و طاغوتی به یک انسان صالح ودانا و نورانی تبدیل نماید.

معرفت الهی حد معین و خاصی ندارد که فردی بتواند با تلاش و مجاهدت معرفت کامل را کسب نماید زیرا خداوند متعال نامحدود و ما انسان ها محدود هستیم.

ولی انسان می تواند با مجاهدت و تلاش به اندازه ظرفیت خود به شناخت الهی نائل شود تا آنجا که پیامبر اعظم به بالاترین درجه می رسد و به مقام قاب قوسین او ادنی می رسد.

سال 1392- دفتر امام جمعه لاهیجان

## داستان و مطالب و اشعار زیبا درباره خدا

### 1-داستان پادشاه کافر و وزیر مومن

در زمان قدیم پادشاهی بود که به خدا ایمان نداشت اما وزیری داشت که خدا پرست بود. هر چه وزیر برای اثبات خدا دلیل می آورد، شاه قبول نمی کرد تا این که وزیر دستور داد در يك بیابان دور افتاده که هیچ ساختمان و درختی نبود، يك ساختمان خیلی خوبی ساختند و اطراف آن را درخت کاری کرده و جوی های آب در زیر درختان جاری ساختند. يك روز وزیر، پادشاه را به شکار دعوت کرد. پادشاه نگاهش به آن ساختمان افتاد و از وزیر پرسید: در زمان های گذشته که برای شکار به این جا می آمدیم، چنین ساختمانی نبود. چه کسی این ها را ساخته است؟

وزیر پاسخ داد: این ها خود به خود به وجود آمده اند. پادشاه گفت: مرا مسخره می کنی؟ این چه حرفی است که می زنی؟ آیا می شود که این ساختمان زیبا خودش ساخته شده باشد؟ وزیر گفت: وقتی بنای این ساختمان محقر و كوچك بدون بنا غیر ممکن باشد، چگونه می شود که بنای آسمان ها و زمین و موجودات بسیاری که روی آن هستند، بدون آفریدگار باشد؟! پادشاه متوجه شد و به وجود خدا اعتراف کرد .

### 2-شاگرد و مرغ سربریده

استادی چند شاگرد داشت، یکی از شاگردان را بیش از همه دوست می داشت همه شاگردان اعتراض می کردند که چرا استاد او را بیش از همه ما دوست می دارد.

روزی استاد برای به اثبات رسانیدن این که چرا آن شاگرد را بیش از همه دوست دارد به دانش آموزان گفت: فردا هر یک مرغی را از خانه بیاورید. فردای آن روز همه دانش آموزان مرغی را از خانه آوردند استاد به آن ها گفت: برویدودر جایی که هیچ کس نباشد مرغ ها را سر ببرید و بیاورید همه رفتند و مرغ ها را جایی که کسی نباشدسر بریدند و آوردند . فقط شاگردی که استاد او را دوست می داشت مرغ خود را سر نبریده بودوهمه شاگردان به او نگاه می کردند. استاد

وارد کلاس شتودید که همه شاگردان مرغ ها را سر بریده اندجز آن شاگرد. استاد از او پرسید: چرا مرغت را سر بریده ای؟ شاگرد باهوش گفت: چون هر جا رفتم خدارا می دیدم و ملائک نیز بودند و خودم هم آن جا بود!

### 3- پیر زن و چرخ ریسی:

شخصی از پیر زنی که در حال ریسیدن نخ بود پرسید: خدا را چگونه شناختی؟ پیرزن از ریسیدن باز ایستاد. سوال کننده می گوید چرا باز ایستادی؟ پیر زن می گوید: من خدا را در چرخ ریسی خود دیدم همان طور که این چرخ گرداننده ای می خواهد جهان با این عظمت نیز گرداننده ای می خواهد که او جز خدای یکتا نیست.

### 4- امام صادق و تاجر:

شخصی به امام صادق (ع) عرض کرد ای فرزند رسول خدا، خدا را به من معرفی کن زیرا اهل مجادله با من سخن بسیار گفته اند و مرا سرگردان کرده اند. حضرت فرمودند: آیا تا کنون کشتی سوار شده ای؟ گفت: آری، فرمودند: برایت اتفاق افتاده که کشتی دچار سانحه شود در آن جا نه کشتی دیگری و نه شناگری باشد که تو را نجات دهد؟ عرض کرد آری. حضرت فرمودند: آیا در آن هنگام احساس نمودی که هم اکنون نیز قدرتی هست که می تواند تو را در آن ورطه هولناک نجات دهد؟ گفت: آری، فرمود: همان خداست که می تواند تو را نجات دهد آن جا که نجات دهنده ای نیست و به فریاد رسد آن جا که فریاد رسی نیست.

### 5- خدا هست

دانشجویی سر کلاس فلسفه نشسته بود. موضوع درس درباره خدا بود. استاد پرسید (آیا در این کلاس کسی هست که صدای خدا را شنیده باشد؟) کسی پاسخ نداد.

استاد دوباره پرسید آیا در این کلاس کسی هست که خدا را لمس کرده باشد؟ دوباره کسی پاسخ نداد.

استاد برای سومین بار پرسید: آیا در این کلاس کسی هست که خدا را دیده باشد؟) برای سومین بار هم کسی پاسخ نداد. استاد با قاطعیت گفت با این وصف خدا وجود ندارد).

دانشجو به هیچ روی با استدلال استاد موافق نبود و اجازه خواست تا صحبت کند. استاد پذیرفت. دانشجو از جایش برخاست و از همکلاسی هایش پرسید: (آیا

در این کلاس کسی هست که صدای مغز استاد را شنیده باشد؟ همه سکوت کردند.

(آیا در این کلاس کسی هست که مغز استاد را لمس کرده باشد؟) همچنان کسی چیزی نگفت.

(آیا در این کلاس کسی هست که مغز استاد را دیده باشد؟) وقتی برای سومین بار کسی پاسخی نداد، دانشجو چنین نتیجه گیری کرد که استادشان مغز ندارد.

6- ای آنکه طلبکار خدایی ، به خود آ  
از خود بطلب کز تو خدا نیست جدا  
اول به خود آ، چون به خود آیی، به خدا  
اقرار نمایی به خدایی خدا....

7- کلبه کوچک

تنها بازمانده يك کشتي شکسته ، توسط جریان آب به جزیره اي دور افتاده برده شد ، او با بيقراري به درگاه خداوند دعا مي کرد تا او را نجات بخشد ، او ساعت ها به اقيانوس چشم مي دوخت ، تا شايد نشاني از کمک بيايد اما هيچ چيز به چشم نمي آمد .

سراخر نا اميد شد و تصميم گرفت کلبه اي کوچک بسازد تا از خود و وسايل اندکش بهتر محافظت نمايد. روزي پس از آنکه از جستجوي غذا بازگشت ، خانه را در آتش يافت ، دود به آسمان رفته بود ، بدترين چيز ممکن رخ داده بود. او عصباني و اندوهگين فریاد زد: " خدایا چگونه توانستي با من چنین کنی ؟ " صبح روز بعد او با صدای يك کشتي که به جزیره نزديک مي شد از خواب برخاست ، آن

کشتي مي آمد تا او را نجات دهد .

مرد از نجات دهندگان پرسید : " چطور متوجه شدید که من اینجا هستم ؟ " آنها در جواب گفتند : " ما علامت دودي را که فرستادي ، دیدیم . "

8- اصحاب رقيم

ه در کتاب «محاسن برقی» از رسول خدا – صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ – چنین نقل شده: سه نفر عابد از خانه خود بیرون آمده و به سیر و سیاحت در کوه و دشت پرداختند، تا به غاری که در بالای کوه بود رفته و در آن جا به عبادت مشغول شدند، ناگاه (بر اثر طوفان یا...) سنگ بسیار بزرگی از بالای آن غار، از کوه جدا شد غلتید و به درگاه غار افتاد به طوری که در غار را به طور کامل پوشانید، آن سه نفر در درون غار تاریک ماندند، آن سنگ به قدری در غار را پوشانید که حتی روزه‌ای از غار به بیرون به جا نگذاشت، از این رو آنها بر اثر تاریکی، همدیگر را نمی‌دیدند.

آنها وقتی که خود را در چنان بن بست هولناکی دیدند برای نجات خود به گفتگو پرداختند، سرانجام یکی از آنها گفت: «هیچ راه نجاتی نیست جز این که اگر عمل

خالصی داریم آن را در پیشگاه خداوند شفیع قرار دهیم، ما بر اثر گناه در این جا محبوس شده‌ایم، باید با عمل خالص خود را نجات دهیم». این پیشنهاد مورد قبول همه واقع شد.

اولی گفت: «خدایا! می‌دانی که من روزی فریفته زن زیبایی شدم، او را دنبال کردم وقتی که بر او مسلط شدم و خواستم با او عمل منافی عفت انجام دهم به یاد آتش دوزخ افتادم و از مقام تو ترسیدم و از آن کار دست برداشتم، خدایا به خاطر این عمل سنگ را از این جا بردار.» وقتی که دعای او تمام شد ناگاه آن سنگ تکانی خورد، و اندکی عقب رفت به طوری که روزنه‌ای به داخل غار پیدا شد. دومی گفت: «خدایا! تو می‌دانی که گروهی کارگر را برای امور کشاورزی اجیر کردم، تا هر روز نیم درهم به هر کدام از آنها بدهم، پس از پایان کار، مزد آنها را دادم، یکی از آنها گفت: من به اندازه دو نفر کار کرده‌ام، سوگند به خدا کمتر از یک درهم نمی‌گیرم، نیم درهم را قبول نکرد و رفت.

من با نیم درهم او کشاورزی نمودم، سود فراوانی نصیب شد، تا روزی آن کارگر آمد و مطالبه نیم درهم خود را نمود، حساب کردم دیدم نیم درهم او برای من ده هزار درهم سود داشته، همه را به او دادم، و او را راضی کردم این کار را از ترس مقام تو انجام دادم، اگر این کار را از من می‌دانی به خاطر آن، این سنگ را از این جا بردار.»

در این هنگام ناگاه آن سنگ تکان شدیدی خورد به قدری عقب رفت که درون غار روشن شد، به طوری که آنها همدیگر را می‌دیدند ولی نمی‌توانستند از غار خارج شوند.

سومی گفت: «خدایا! تو می‌دانی که روزی پدر و مادرم در خواب بودند، ظرفی پر از شیر برای آنها بردم، ترسیدم اگر آن ظرف را در آن جا بگذارم و بروم، حشره‌ای داخل آن بیفتد، از طرفی دوست نداشتم آنها را از خواب شیرین بیدار کنم و موجب ناراحتی آنها شوم، از این رو همان جا صبر کردم تا آنها بیدار شدند و از آن شیر نوشیدند، خدایا اگر می‌دانی که این کار من برای جلب خشنودی تو بوده است، این سنگ را از این جا بردار.»

وقتی که دعای او به این جا رسید، آن سنگ تکان شدیدی خورد و به قدری عقب رفت که آنها به راحتی از میان غار بیرون آمدند و نجات یافتند.

سپس پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فرمود: «مَنْ صَدَّقَ اللهُ نَجَا؛ کسی که به راستی و از روی خلوص با خدا رابطه برقرار کند و بر همین اساس، رفتار نماید، رهایی و نجات می‌یابد.» (۲)

۲- تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۲۴۹ و ۲۵۰

روزی یک کارمند پست وقتی به نامه های آدرس نامعلوم رسیدگی می کرد متوجه نامه جالبی شد. روی پاکت این نامه با خطی لرزان نوشته شده بود: «نامه ای برای خدا!» با خود فکر کرد: «بہتر است نامه را باز کنم و بخوانم.» در نامه این طور نوشته شده بود: «خدای عزیز! بیوه زنی 83 ساله هستم که زندگی ام با حقوق ناچیز بازنشستگی می گذرد. دیروز کیف مرا که صد دلار در آن بود دزدیدند. این تمام پولی بود که تا پایان ماه باید خرج می کردم. هفته دیگر عید است و من دو نفر از دوستانم را برای شام دعوت کرده ام، اما بدون آن پول چیزی نمی توانم بخرم. هیچ کس را هم ندارم تا از او پول قرض بگیرم. تو ای خدای مهربان تنها امید من هستی به من کمک کن...»

کارمند اداره پست که تحت تاثیر قرار گرفته بود نامه را به همکارانش نشان داد. نتیجه این شد که همه آنها جیب خود را جستجو کردند و هر کدام چند دلاری روی میز گذاشتند. در پایان 96 دلار جمع شد و برای پیرزن فرستادند...

همه کارمندان اداره پست از اینکه توانسته بودند کار خوبی انجام دهند خوشحال بودند. عید به پایان رسید و چند روزی از این ماجرا گذشت تا این که نامه ای دیگر از آن پیرزن به اداره پست رسید. روی نامه نوشته شده بود: نامه ای به خدا!

همه کارمندان جمع شدند تا نامه را بخوانند. مضمون نامه چنین بود: «خدای عزیزم. چگونه می توانم از کاری که برایم انجام دادی تشکر کنم. با لطف تو توانستم شامی عالی برای دوستانم مهیا کرده و روز خوبی را با هم بگذرانیم. من به آنها گفتم که چه هدیه خوبی برایم فرستادی... البته چهار دلار آن کم بود که مطمئنم کارمندان اداره پست آن را برداشته اند...!»

10- چرا خدا را نمی بینیم؟

دانشجویی به استادش گفت: استاد اگر شما خدا را به من نشان بدهید عبادتش می کنم و تا وقتی خدا را نبینم او را عبادت نمی کنم.

استاد به انتهای کلاس رفت و به آن دانشجو گفت: آیا مرا می بینی؟

دانشجو پاسخ داد: نه استاد! وقتی پشت من به شما باشد مسلماً شما را نمی بینم.

استاد کنار او رفت و نگاهی به او کرد و گفت:

تا وقتی به خدا پشت کرده باشی او را نخواهی دید!

11- خداوند از تو نخواهد پرسید ...

خداوند از تو نخواهد پرسید که چه لباس هایی در کمد داشتی،



بلکه از تو خواهد پرسید به چند نفر لباس پوشاندی؟

خداوند از تو خواهد پرسید خانه ات چند متر بود،

بلکه از تو خواهد پرسید به چند نفر در خانه ات خوش آمد گفتی؟

خداوند از تو خواهد پرسید در چه منطقه ای زندگی می کردی،

بلکه از تو خواهد پرسید چگونه با همسایگانت رفتار کردی؟

خداوند از تو خواهد پرسید میزان درآمد تو چقدر بود،

بلکه از تو خواهد پرسید آیا فقیری را دستگیری نمودی؟

خداوند از تو خواهد پرسید

چرا این قدر طول کشید تا به جست و جوی رستگاری بپردازی،

بلکه با مهربانی

تو را به جای دروازه های جهنم، به عمارت بهشتی خود خواهد برد

## 12-خداترسی

مَنْ اتَّقَى اللَّهَ يُتَّقَى، وَ مَنْ أطَاعَ اللَّهَ يُطَاعُ، وَ مَنْ أطَاعَ الْخَالِقَ لَمْ يُبَالِ سَخَطُ  
الْمَخْلُوقِينَ.

وَ مَنْ أَسَخَطَ الْخَالِقَ فَلْيَبْتَئِنَ أَنْ يَحِلَّ بِهِ سَخَطُ الْمَخْلُوقِينَ:

هر کس از خدا بترسد، مردم از او بترسند،

و هر که خدا را اطاعت کند، از او اطاعت کنند،

و هر که مطیع آفریدگار باشد، باکی از خشم آفریدگان ندارد،

و هر که خالق را به خشم آورد، یقین کند که به خشم مخلوق دچار گردد

"امام هادی علیه السلام"

۱۳-خدا رو اضافه کن

از تمام چیزهایی که داری خدا رو جدا کن!

چی داری؟ هیچ

حالا به همه نداشته هایت، خدا رو اضافه کن!

چی کم داری؟ هیچ

۱۴-قلبمان آرام نمی گیرد

خداوند ما را برای خودش آفریده است

پس قلبمان آرام نمی گیرد

مگر وقتی که به او روی آوریم

۱۵-حجاب بین خود و خدا را برداریم

پروردگار بخشنده و مهربان بسیار به ما نزدیک است، ولی ما از او دوریم . نباید او را در بیابانها، قله کوهها یا در فراز آسمان جستجو کنیم، او هر جایی که انسان باشد حاضر است، او قائم، قیوم و حیّ است، می شنود و می بیند . همانگونه که در قرآن هم آمده: "نترسید من با شما هستم، می شنوم و می بینم."

در واقع ما هستیم که از او دور افتاده ایم، خداوند می فرماید: "و چون بندگان من از دوری و نزدیکی من از تو می پرسند، بدانند که من به آنها نزدیک خواهم بود . هر که مرا خواند دعای او را اجابت کنم . پس باید دعوت مرا بپذیرند و به من بگروند، باشد تا به سعادت راه یابند."

ما انسانها بخاطر حجابهایی که بین خود و خدا ایجاد کرده ایم، از او دور افتاده ایم . آفتاب هر روز بر پهنه شرق و غرب می تابد، و لکن در اتاق اگر بسته باشد و اگر پرده ای بر روزنه های موجود در دیوار آویخته شده باشد نفوذ نور را غیر ممکن و افراد داخل اتاق را از نور محروم می سازد.

همین گونه است رابطه ما با خداوند متعال، ما هستیم که از او دور افتاده ایم زیرا پوشیده از حجابهای دنیوی هستیم. دنیا بزرگترین پرده و حجاب بین انسان و پروردگارش می‌باشد، همانگونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: "محبت دنیا رأس هر خطائی است."

بدتر و زشت تر از آن خودخواهی انسان است، که فرد خود را در آن حبس کرده است و تا وقتی که از این زندان رهایی نیابد به حقیقت نمی‌رسد.

و به همین خاطر است که در دعای ابو حمزه ثمالی می‌خوانیم: "بدان که تو برای امیدواران موضع اجابت هستی، و برای غم داران در کمینگاه یاری رساندن هستی... و همانا رونده بسوی تو به تو نزدیک است، و تو از خلق خود پنهان نیستی، مگر اینکه اعمالشان حجابی برای آنها باشد..."

۱۶- فقط یک قدم...

ابو سعید ابوالخیر در مسجدی سخنرانی داشت. مردم از تمام اطراف روستاها و شهرها آمده بودند، جای نشستن نبود و بعضی ها در بیرون نشسته بودند.

سپس شاگرد ابو سعید گفت: تو را به خدا از آنجا که هستید یک قدم پیش بگذارید.

همه یک قدم پیش گذاشتند، سپس نوبت به سخنرانی ابو سعید رسید، او از سخنرانی خود داری کرد.

مردم که مدت یک ساعت در مسجد بودند و خسته شده بودند شروع به اعتراض کردند.

ابو سعید پس از مدتی گفت: هر آنچه که من می‌خواستم بگویم شاگردم به شما گفت، شما یک قدم به جلو حرکت کنید تا خدا ده قدم به شما نزدیک شود...

۱۷- شیخ جعفر شوشتری و گریه

شیخ شوشتری نشسته بود. الاغی که باری بر پشتش بود را نزدیک وی آوردند و بارش را خالی کردند. الاغ سری تکان داد. ناگاه شیخ به گریه افتاد. علت را پرسیدند گفت گویا الاغ به من گفت شیخ من بارم را به مقصد رساندم. تو هم بارت را به مقصد رسانده ای؟

۱۸- تو برنده ای

وقتی با خدا گل یا پوچ بازی می کنی

نترس! تو برنده ای

آخه خدا همیشه دو تا دستش برای تو پُره

۱۹- قلب من خانه خداست

قلب من خانه ی خداست

ممکن است گاهی گریه کنم ولی هیچگاه در تنهایی گریه نمیکنم

خداوند اینجاست اشکهای مرا پاک می کند... چون ...

قلب من خانه ی خداست

ممکن است گاهی بیفتم و بلغزم اما هرگز در سقوط تنها نمی مانم

خداوند هست و مرا بلند می کند... چون...

قلب من خانه ی خداست

شاید گاهی رنج بکشم اما هرگز در این رنج کشیدن تنها نمی مانم

پروردگار مرا از رنجهای رها می کند... چون...

قلب من خانه ی خداست

خوشحالم، برای اینکه میدانم هرگز تنها نیستم

خداوند همواره با من است... چون...

قلب من خانه ی خداست

۲۰- بزرگ ترین عذاب

گویند در بنی اسرائیل، مردی بود که می گفت: من در همه عمر، خدا را نافرمانی کرده ام و گناه و معصیت بسیار از من سر زده است؛ اما تاکنون زیانی و کیفری ندیده ام . اگر گناه، جزا دارد و گناهکار باید کیفر ببیند، پس چرا ما را کیفری و عذابی نمی رسد!؟

در همان روزها، پیامبر قوم بنی اسرائیل، نزد آن مرد آمد و گفت: خداوند می فرماید که ما تو را عذاب های بسیار کرده ایم و تو خود نمی دانی! آیا تو را از شیرینی عبادت خود، محروم نکرده ایم؟ آیا در مناجات را بر روی تو نبسته ایم؟ آیا امید به زندگی خوش در آخرت را از تو نگرفته ایم؟ عذابی بزرگتر و سهمگین تر از این می خواهی؟

۲۱- از خدا خواستن عزت است

از خلق خواستن شرمندگی است،

اگر برآورده شود منت است،

اگر برآورده نشود ذلت است.

از خدا خواستن عزت است،

اگر برآورده شود نعمت است،

اگر برآورده نشود حکمت است

۲۲- اگر اطاعتش را کنم چه می کند؟

با تمام وجود گناه کردم و در تکرار آن اصرار ورزیدم،

اما نه نعمتش را از من گرفت و نه گناهم را فاش کرد!

اگر اطاعتش را کنم چه می کند!؟

۲۳- جوان عاشق و نماز قلابی

ملاحسن فیض کاشانی در دیوان خود داستان جوانی را به صورت شعر ذکر کرده که من خلاصه آن را اینجا می آورم:

روزی جوانی هیزم شکن، سر راهش به دختر حاکم که با همراهان خود می گذشت بر خورد و با یک ناگاه به او عاشق دختر شد. جوان گرفتار عشق چون می دانست رسیدن به این دختر برای او ممکن نیست به نزد حکیمی رفت و از او برای حل مشکلش چاره چوئی کرد. حکیم به او پیشنهاد کرد که به خرابه ای که او شهر بود برود و شبانه روز به عبادت و نماز پردازد. جوان که چاره دیگری نداشت حرف او را قبول نمود و با سجاده نماز بطرف خرابه رفت و در آن جا سجاده اش را پهن کرد و مشغول عبادت شد. چند روزی گذشت و مردم هنگام ورود و خروج از شهر چشمشان به جوان عابد می افتاد و توجهشان جلب می شد. کم کم صحبت درباره آن جوان در میان مردم شهر شایع شد و هم درباره عبادت این جوان صحبت می کردند. کم کم این صحبتها به گوش حاکم رسید و او تصمیم گرفت که از این جوان عابد دیدار کند. حاکم با همراهانش به خرابه رفت و مدتی نظاره گر عبادتهای جوان شد. سپس به کاخ برگشت. چند روز بعد دوباره حاکم نزد جوان رفت و این بار به جوان پیشنهاد کرد که: چون من پسری ندارم که جانشینم شد بیا و دخترم را بگیر تا تو بعد از من جانشین من شوی! جوان قبول کرد و به دستور حاکم برای او لباسهای زیبا آوردند و با شکوه زیاد او را به کاخ حاکم بردند. وقتی جوان وارد کاخ شد و چشمش به آن همه شکوه و جلال ظاهری افتاد ناگاه انقلابی در دلش پیدا شد و با خود گفت: تو مدتی نمازقلابی خواندی به اینجا رسیدی اگر نماز حقیقی بخوانی به کجای می رسی؟! لذا برگشت و عشق دختر را از دلش بیرون کرد و عاشق خدا شد.

۲۴- بنده خدا

کودکی با پایهای برهنه بر روی برهها ایستاده بود،

و به ویتترین فروشگاهی نگاه می کرد.

زنی در حال عبور کودک را دید،

او را به داخل فروشگاه برد

و برایش لباس و کفش خرید و با مهربانی گفت: مواظب خودت باش.

کودک پرسید: ببخشید خانم شما خدا هستید؟

زن لبخند زد و پاسخ داد: نه من فقط یکی از بنده های خدا هستم.

کودک گفت: می دانستم با او نسبتی دارید.

۲۵- وقتی که تنهای تنها می شوی

وقتی که تنهای تنها می شوی

وقتی که دوستانت، درست در حساس ترین لحظه رهایت میکنند

وقتی که طوفان امتحان، خاشاک دوستی های سطحی رامی رباید

و لجن متعفن خودخواهی و منفعت طلبی را نمایان می سازد

وقتی که هیچ تکیه گاهی برایت نمی ماند

و هیچ دستی خالصانه به سویت دراز نمی گردد

یک پناهگاه می ماند که هیچ حادثه ای نمیتواند آن را از تو بگیرد

او حتی در مقابل بدی های تو خوبی می آورد

و روی زشتی های تو پرده ی اغماض می افکند

اگر بدانی که محبت و اشتیاق او به تو چقدر است

بند بندت از هم می گساید

حتماً دانسته ای او کیست؟!

پس چرا در انتها به او بررسی

از او آغاز کن

۲۶- آرام باش ...

آرام باش ، آرام باش ، تو خدا را داری ...

آن حقیقت ، آن یگانه ، آن هوادار شبانه

آرام باش ، تو خدا را داری ...

آن معبود ، آن پاک ، آن همه خوبی و احساس و بهار را داری!

آرام باش ، تو خدا را داری ...

پس نگو تنهائیم ، پس نگو بی یاور ، بی یارم

تو خدا را داری یعنی عشق ، معبود ، سنگ صبور دل من ، دل تو

پس خموش !!!

ما خدا را داریم ...

۲۷- دوستی از من به من نزدیکتر

پیش از اینها فکر می‌کردم خدا ، خانه‌ای دارد کنار ابرها

هیچکس از جای او آگاه نیست ، هیچکس را در حضورش راه نیست

پیش از اینها خاطرمدلگیر بود ، از خدا در ذهنم این تصویر بود

آن خدا بی‌رحم بود و خشمگین ، خانه‌اش در آسمان، دور از زمین

بود، اما در میان ما نبود ، مهربان و ساده و زیبا نبود

هرچه می‌پرسیدم، از خود، از خدا ، از زمین، از آسمان، از ابرها

زود می‌گفتند: این کار خداست ، پرس و جو از کار او کاری خطاست

کج گشودی دست، سنگت می‌کند ، کج نهادی پای، لنگت می‌کند

تا خطا کردی، عذابت می‌کند ، در میان آتش، آبت می‌کند



باهمین قصه، دلم مشغول بود ، خوابهایم خواب دیو و غول بود  
تا که یک شب دست در دست پدر ، راه افتادم به قصد یک سفر  
درمیان راه، در یک روستا ، خانه‌ای دیدیم، خوب و آشنا  
زودپرسیدم: پدر، اینجا کجاست؟ گفت: اینجا خانه ی خوب خداست  
گفت: اینجا می‌شود یک لحظه ماند، گوشه‌ای خلوت، نمازی ساده خواند  
با وضویی دست و رویی تازه کرد ، با دل خود، گفت و گویی تازه کرد  
گفتمش، پس آن خدای خشمگین، خانه‌اش اینجا است؟ اینجا، در زمین؟  
گفت: آری، خانه‌ی او بی‌ریاست ، فرش‌هایش از گلیم و بوریاست  
مهربان و ساده و بی‌کینه است ، مثل نوری در دل آینه است  
تازه فهمیدم خدایم، این خداست ، این خدای مهربان و آشناست  
دوستی، از من به من نزدیک‌تر ، از رگ گردن به من نزدیک‌تر  
می‌توانم بعد از این، با این خدا ، دوست باشم، دوست، پاک و بی‌ریا  
می‌توانم با این خدا پرواز کرد ، سفره‌ی دل را برایش باز کرد  
می‌توانم با او صمیمی حرف زد ، مثل یاران قدیمی حرف زد  
می‌توانم درباره هر چیز گفت ، می‌توانم شعری خیال انگیز گفت(قیصر امین‌پور)

۲۸- راه و رسم بندگی

در زمانهای قدیم شخص ثروتمندی غلامی خرید و به منزل آورد و در منزل از او پرسید :

نام تو چیست ؟  
غلام گفت : هر چه صدایم کنی !

پرسید : چه کار بلدی ؟  
غلام گفت : هر کاری بگوئی انجام میدهم !

پرسید : چه غذائی میخوری ؟  
غلام گفت : هر چه بدهی میخورم !

پرسید : کجا می خوابی ؟  
غلام گفت : هر کجا بگویی می خوابم !

آن مرد با ناراحتی گفت : تو مرا مسخره کرده ای ؟ این چه جوابهایی است که می دهی ؟  
غلام گفت : مگر نه این است که من بنده شما هستم ؟

آن مرد گفت : بله !  
غلام گفت : کدام بنده ای به صاحب خود میگوید : به من فلان غذا را بده و مرا فلان اسم صدا کن و فلان کار را به من بده و فلان محل را برای خواب من آماده کن و ...  
صاحب من شما هستی و هر کاری بگویی اطاعت می کنم چون کار من فقط اطاعت است.

آن مرد باخود فکر کرد و پیش خود گفت : اگر راه و رسم بندگی این است که غلام می گوید ، پس چطور من بندگی خدا را میکنم ، که هی میگویم چرا این را به من ندادی و فلان چیز را به من بده و من را اینکاره کن .... هی دستور می دهم .... و چرا و چرا ؟ ....

۲۹- خدایا من فقط تو رو دارم  
من خدایی دارم،  
که در این نزدیکیست  
نه در آن بالاها

مهربان، خوب، قشنگ  
چهره اش نورانیست

گاه گاهی سخنی می گوید،  
با دل کوچک من،  
ساده تر از سخن ساده من

او مرا می فهمد،  
او مرا می خواند  
او مرا می خواهد،  
او همه درد مرا می داند ...

یاد او نکر من است،  
در غم و در شادی

چون به غم می نگرم،  
آن زمان رقص کنان می خندم ...

که خدا یار من است،  
که خدا در همه جا یاد من است

او خدایست که  
همواره مرا می خواهد  
او مرا می خواند  
او همه درد مرا می داند ...

۳۰- کاری بسیار ساده  
شکر

روزی مردی خواب عجیبی دید . دسته بزرگی از فرشتگان را دید که سخت  
مشغول کارند و نامه هایی را که توسط پیک ها از زمین میرسند ، باز می کنند و  
آنها را داخل جعبه می گذارند.

مرد از فرشته ای پرسید: شما چکار می کنید؟

فرشته در حالی که داشت نامه ای را باز می کرد، گفت: اینجا بخش دریافت است  
و ما دعاها و تقاضاهای مردم از خداوند را تحویل میگیریم.

مرد کمی جلوتر رفت تعداد دیگری از فرشتگان را دید که به سرعت کاغذهایی را داخل پاکت می گذارند و آن ها را توسط پیک هایی به زمین می فرستند.

مرد پرسید: شماها چکار می کنید؟

یکی از فرشتگان با عجله گفت: اینجا بخش ارسال است، ما الطاف و رحمت های خداوند را برای بندگان به زمین می فرستیم.

مرد کمی جلوتر رفت و یک فرشته را دید که بیکار نشسته است ، با تعجب از فرشته پرسید: شما چرا بیکارید؟

فرشته جواب داد: اینجا بخش تصدیق جواب است . مردمی که دعاهایشان مستجاب شده باید جواب بفرستند ولی فقط عده بسیار کمی جواب می دهند.

مرد با تعجب پرسید: مردم چگونه می توانند جواب بفرستند؟

فرشته پاسخ داد: بسیار ساده ، فقط کافیسیت بگویند: خدایا شکر ...

۳۱- وای بر ما ...

و عجیب است ...

که پس از گذشت یک دقیقه به پزشکی اعتماد می کنیم ،

بعد از گذشت چند ساعت به کلاهبرداری ،

بعد از چند روز به دوستی ،

بعد از چند ماه به همکاری ،

بعد از چند سال به همسایه ای ...

اما بعد از یک عمر به خدا اعتماد نمی کنیم !

### ۳۲- خدای مهربان و بنده غافل

خدا : بنده ی من نماز شب بخوان و آن یازده رکعتی .

بنده : خدایا ! برام مشکله نیمه شب بیدار شم .

خدا : بنده ی من پس فقط دو رکعت نماز شفع و یک رکعت نماز وتر بخوان .

بنده : خدایا سه رکعتم زیاده .

خدا : بنده ی من فقط یک رکعت نماز وتر بخوان .

بنده : خدایا ! خیلی خستم ! حوصله ندارم .

خدا : بنده ی من قبل از خواب وضو بگیر و رو به آسمان کن و بگو یا الله .

بنده : خدایا ! من در رختخوابم آگه بلند شم خواب از سرم می پره !

خدا : بنده ی من همونجا که دراز کشیدی تیمم کن و بگو یا الله .

بنده : خدایا هوا سرد است ! نمی تونم دستامو از زیر پتو در بیارم .

خدا : بنده ی من در دلت بگو یا الله ما نماز شب برات حساب می کنیم .

بنده : اعتنایی نمی کنه و می خوابه .

خدا : ملائکه ی من ! ببینید من با اینکه اینقدر ساده گرفتم اما او خوابید ...

چیزی به اذان صبح نمانده ، او رو بیدار کنین

دلم براش تنگ شده ، خیلی وقته با من حرف نزده .

ملائکه : پروردگارا ! بیدار نمی شه !

خدا : در گوشش بگوید پروردگارت منتظر توست .

ملائکه : خداوندا ! دوباره او را صدا زدیم ، اما بیدار نمی شه .

خدا : الان آفتاب طلوع میکنه ، بنده ی من بیدار شو نماز صبحت قضا میشه .

ملائکه : خداوندا نمی خوای با او قهر کنی؟

خدا : نه ، هرگز ، من هیچوقت با بنده ام قهر نمی کنم ،

آخه اون جز من کسی رو نداره ... شاید توبه کنه ...

من منتظرش می مونم ... اون بالاخره برمی گرده ...

بنده ی من تو به هنگامی که با من سخن می گویی من آنچنان گوش فرا میدهم

که انگار فقط تو را دارم اما

تو چنان از من غافلگی که گویا صدها خدا داری .

۳۳- منو فراموش نمی کنی

خداوندا ...

تو خیلی بزرگی

و من خیلی کوچک

ولی جالب اینجاست

تو به این بزرگی

من کوچک را فراموش نمیکنی ؛

ولی من به این کوچکی

تو را فراموش کرده ام

لوئیز ردفن ، زنی بود با لباسهای کهنه و مندرس ، و نگاهی مغموم . وارد خواربار فروشی محله شد و با فروتنی از صاحب مغازه خواست کمی خواروبار به او بدهد. به نرمی گفت شوهرش بیمار است و نمیتواند کار کند و شش بجهشان بی غذا ماندهاند.

جان لانگ هاوس، صاحب مغازه، با بیاعتنایی محلش نگذاشت و با حالت بدی خواست او را بیرون کند.

زن نیازمند در حالی که اصرار میکرد گفت: «آقا شما را به خدا به محض اینکه بتوانم پولتان را میآورم.»

جان گفت نسبه نمیدهد. مشتری دیگری که کنار پیشخوان ایستاده بود و گفت و گوی آن دو را میشنید به مغازه دار گفت : «ببین این خانم چه میخواهد خرید این خانم با من.»

خواربار فروش گفت: لازم نیست خودم میدهم لیست خریدت کو ؟  
لوئیز گفت : اینجاست.

- « لیستات را بگذار روی ترازو به اندازه ی وزنش هر چه خواستی ببر . !!  
لوئیز با خجالت يك لحظه مکث کرد، از کیفش تکه کاغذی درآورد و چیزی رویش نوشت و آن را روی کفه ترازو گذاشت. همه با تعجب دیدند کفه ی ترازو پایین رفت.

خواربار فروش باورش نمیشد.

مشتری از سر رضایت خندید.

مغازه دار با ناباوری شروع به گذاشتن جنس در کفه ی دیگر ترازو کرد کفه ی ترازو برابر نشد، آن قدر چیز گذاشت تا کفهها برابر شدند.

در این وقت ، خواربار فروش با تعجب و دلخوری تکه کاغذ را برداشت ببیند روی آن چه نوشته است.

کاغذ لیست خرید نبود ، دعای زن بود که نوشته بود :

« ای خدای عزیزم تو از نیاز من با خبری، خودت آن را برآورده کن »

۳۵-چت با خدا

گفتم: چقدر احساس تنهایی می‌کنم

گفتی: فانی قریب

::: من که نزدیکم (بقره/۱۸۶) :::

گفتم: تو همیشه نزدیکی؛ من دورم... کاش می‌شد بهت نزدیک شم

گفتی: و اذکر ربك فی نفسك تضرعا و خيفة و دون الجهر من القول بالغدو و  
الأصال

::: هر صبح و عصر، پروردگارت رو پیش خودت، با خوف و تضرع، و با

صدای آهسته یاد کن (اعراف/۲۰۵) :::

گفتم: این هم توفیق می‌خواهد!

گفتی: ألا تحبون ان يغفر الله لكم

.. دوست ندارید خدا ببخشدتون؟! (نور/۲۲) ..

گفتم: معلومه که دوست دارم منو ببخشی  
گفتی: و استغفروا ربکم ثم توبوا الیه  
.. پس از خدا بخواید ببخشدتون و بعد توبه کنید (هود/۹۰) ..  
گفتم: با این همه گناه... آخه چیکار می‌تونم بکنم؟  
گفتی: ألم يعلموا ان الله هو یقبل التوبه عن عباده  
.. مگه نمی‌دونید خداست که توبه رو از بنده‌هاش قبول می‌کنه؟! (توبه/۱۰۴) ..  
گفتم: دیگه روی توبه ندارم  
گفتی: الله العزیز العلیم غافر الذنب و قابل التوب  
.. (ولی) خدا عزیزه و دانا، او آمرزنده‌ی گناه هست و پذیرنده‌ی توبه (غافر/۳-۲)

(  
گفتم: با این همه گناه، برای کدوم گناه توبه کنم؟  
گفتی: ان الله یغفر الذنوب جمیعا  
.. خدا همه‌ی گناه‌ها رو می‌بخشه (زمر/۵۳) ..  
گفتم: یعنی بازم پیام؟ بازم منو می‌بخشی؟  
گفتی: و من یغفر الذنوب الا الله  
.. به جز خدا کیه که گناهان رو ببخشه؟ (آل عمران/۱۳۵) ..  
گفتم: نمی‌دونم چرا همیشه در مقابل این کلامت کم میارم! آتیشم می‌زنه؛ ذوبم  
می‌کنه؛ عاشق می‌شم! ... توبه می‌کنم  
گفتی: ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین  
.. خدا هم توبه‌کننده‌ها و هم اونایی که پاک هستند رو دوست داره (بقره/۲۲۲) ..  
ناخواستگفتی: الھی و ربی من لی غیرک  
گفتی: الیس الله بکاف عبده  
.. خدا برای بنده‌اش کافی نیست؟ (زمر/۳۶) ..  
گفتم: در برابر این همه مهربونیت چیکار می‌تونم بکنم؟  
گفتی:

یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا هو الذی یصلی  
علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظلمت الی النور و کان بالمؤمنین رحیما  
.. ای مؤمنین! خدا رو زیاد یاد کنید و صبح و شب تسبیحش کنید. او کسی هست  
که خودش و فرشته‌هاش بر شما درود و رحمت می‌فرستن تا شما رو از تاریکی‌ها  
به سوی روشنایی بیرون بیارن. خدا نسبت به مؤمنین مهربونه (احزاب/۴۳-۴۱)  
۳۶-کلینیک خدا

به کلینیک خدا رفتم تا چکاپ همیشگی ام را انجام دهم، فهمیدم که بیمارم ...

خدا فشار خونم را گرفت، معلوم شد که لطافتم پایین آمده.



زمانی که دمای بدنم را سنجید، دماسنج ۴۰ درجه اضطراب نشان داد.  
آزمایش ضربان قلب نشان داد که به چندین گذرگاه عشق نیاز دارم، تنهایی  
سرخرگهایم را مسدود کرده بود ...  
و آنها دیگر نمی توانستند به قلب خالی ام خون برسانند.

به بخش ارتوپد رفتم چون دیگر نمی توانستم با دوستانم باشم و آنها را در آغوش  
بگیرم.

بر اثر حسادت زمین خورده بودم و چندین شکستگی پیدا کرده بودم ...

فهمیدم که مشکل نزدیک بینی هم دارم، چون نمی توانستم دیدم را از اشتباهات  
اطرافیانم فراتر ببرم.

زمانی که از مشکل شنوایی ام شکایت کردم معلوم شد که مدتی است که صدای خدا  
را آنگاه که در طول روز با من سخن می گوید نمی شنوم ...!

خدای مهربانم برای همه این مشکلات به من مشاوره رایگان داد.

به شکرانه اش تصمیم گرفتم از این پس تنها از داروهایی که در کلمات استینش  
برایم تجویز کرده است استفاده کنم :  
هر روز صبح یک لیوان قدردانی بنوشم

قبل از رفتن به محل کار یکقاشق آرامش بخورم  
هر ساعت یک کپسول صبر، یک فنجان برادری و یک لیوان فروتنی بنوشم.

زمانی که به خانه برمیگردم به مقدار کافی عشق بنوشم

و زمانی که به بستر می روم دو عدد قرص وجدان آسوده مصرف کنم...  
۳۷- آیا خدا وجود دارد؟

مردی برای اصلاح سر و صورتش به آرایشگاه رفت. در بین کار گفتگوی جالبی  
بین آنها در گرفت. آنها در رابطه به موضوعات و مطالب مختلف صحبت کردند  
و وقتی به موضوع خدا رسید، آرایشگر گفت : “من باور نمیکنم خدا هم وجود  
داشته باشد”.

مشتري پرسید: “چرا باور نمیکنی؟”

آرایشگر جواب داد: “کافیست به خیابان بروی تا ببینی چرا خدا وجود ندارد، به  
من بگو اگر خدا وجود داشت این همه مریض می شدند؟ بچه های بی سرپرست

پیدا میشود؟ اگر خدا وجود میداشت نباید درد و رنجی وجود داشت. نمیتوانم خدای مهربانی را تصور کنم که اجازه میداد این همه درد و رنج وجود داشته باشد.”

مشتری لحظه ای فکر کرد اما جوابی نداد. چون نمیخواست جر و بحث کند. آرایشگر کارش را تمام کرد و مشتری از مغازه بیرون رفت. به محض اینکه از مغازه بیرون آمد مردی را دید با موهای بلند و کثیف و به هم تابیده و ریش اصلاح نکرده ظاهرش کثیف و به هم ریخته بود.

مشتری برگشت و دوباره وارد آرایشگاه شد و به آرایشگر گفت: “میدانی چیست! به نظر من آرایشگر ها هم وجود ندارند!”

آرایشگر گفت: “چرا چنین حرفی میزنی؟ من اینجا هستم. من آرایشگرم، همین الان موهای تو را کوتاه کردم.”

مشتری با اعتراض گفت: “نه. آرایشگرها وجود ندارند، چون اگر وجود داشتند. هیچکس مثل مردی که بیرون است. با موهای بلند و کثیف و ریش اصلاح نکرده پیدا نمیشد.”

آرایشگر: “نه بابا! آرایشگرها وجود دارند، موضوع این است که مردم به ما مراجعه نمیکنند.”

مشتری تائید کرد: “دقیقاً نکته همین است، خدا هم وجود دارد! فقط مردم به او مراجعه نمیکنند و دنبالش نمیگردند، برای همین است که این همه درد و رنج در دنیا وجود دارد!”

### ۳۸-داستان انشا درباره خدا

کودکی این انشا را برای معلم کلاس سومش که از آنها خواسته بود خدا را توصیف کنند نوشته:

من خدا را خیلی دوست دارم. یکی از کارهای مهم خدا ساختن آدمها است. او آنها را می سازد تا به جای آنهایی که می میرند بگذارد تا به اندازه کافی آدم باشد تا از پس کارهای روی زمین بر بیایند.

او آدم بزرگ نمی سازد، فقط بچه می سازد. فکر کنم چون بچه ها کوچکترند و ساختنشان آسانتر است. و این طوری او مجبور نیست وقت با ارزشش را تلف کند تا به آنها راه رفتن و حرف زدن یاد بدهد. و می تواند این کار را به عهده پدر و مادرها بگذارد. و فکر کنم تا حالا که خوب جواب داده.

دومین کار مهم خدا گوش دادن به دعاهاست و این یکی خیلی کار زیادی میبیره چون بعضی از مردم حتی غیر از وقت گرفتاری و مشکل هم دعا می کنند. حتی پدربزرگ و مادربزرگ بعد از خوردن غذا دعا می کنند. البته غیر از عصرانه ها. خدا اصلاً وقت ندارد که به رادیو گوش دهد یا تلویزیون تماشا کند. چون خدا

همه چیز را می شنود باید خیلی صدا توی گوشش باشد مگر اینکه یه فکری برای کم کردن صدایشون کرده باشه.

چونکه خدا همه چیز را می شنود و می بیند و همه جا هست، باعث میشه خیلی مشغول باشه. پس شما نباید برید و وقتش رو با خواستن چیزهایی که اصلا مهم نیستند بگیرید یا برید سراغ پدر و مادر ها از شون چیزهایی بخواید که گفتن نمی تونید داشته باشید.

۳۹- من هرگز تو را رها نخواهم کرد

روزی تصمیم گرفتم که دیگر همه چیز را رها کنم. شغلم را، دوستانم را، مذهبم را، زندگی ام را! به جنگلی رفتم تا برای آخرین بار با خدا صحبت کنم. به خدا گفتم: آیا میتوانی دلیلی برای ادامه زندگی برایم بیاوری؟ و جواب او مرا شگفت زده کرد. او گفت: آیا سرخس و بامبو را میبینی؟ پاسخ دادم: بلی. فرمود: هنگامی که درخت بامبو و سرخس را آفریدم، به خوبی از آنها مراقبت نمودم. به آنها نور و غذای کافی دادم. دیر زمانی نپایید که سرخس سر از خاک برآورد و تمام زمین را فرا گرفت، اما از بامبو خبری نبود. من از او قطع امید نکردم. در دومین سال سرخسها بیشتر رشد کردند و زیبایی خیره کنندهای به زمین بخشیدند. اما همچنان از بامبوها خبری نبود. من بامبوها را رها نکردم. در سالهای سوم و چهارم نیز بامبوها رشد نکردند. اما من باز از آنها قطع امید نکردم. در سال پنجم جوانه کوچکی از بامبو نمایان شد. در مقایسه با سرخس کوچک و کوتاه بود، اما با گذشت ۶ ماه ارتفاع آن به بیش از ۱۰۰ فوت رسید. ۵ سال طول کشیده بود تا ریشه های بامبو به اندازه کافی قوی شوند. ریشه هایی که بامبو را قوی میساختند و آنچه را برای زندگی به آن نیاز داشت را فراهم میکردند. خداوند در ادامه فرمود: آیا میدانی در تمامی این سالها که تو درگیر مبارزه با سختیها و مشکلات بودی، در حقیقت ریشه هایت را مستحکم می ساختی؟ من در تمامی این مدت تو را رها نکردم، همانگونه که بامبوها را رها نکردم. هرگز خودت را با دیگران مقایسه نکن، بامبو و سرخس دو گیاه متفاوتند، اما هر دو به زیبایی جنگل کمک میکنند.

زمان تو نیز فرا خواهد رسید، تو نیز رشد میکنی و قد می کشی! از او پرسیدم: من چقدر قد میکشم؟ در پاسخ از من پرسید: بامبو چقدر رشد میکند؟ جواب دادم: هر چقدر که بتواند.

گفت: تو نیز باید رشد کنی و قد بکشی، هر اندازه که بتوانی. به یاد داشته باش که من هرگز تو را رها نخواهم کرد!!

۴۰- دعا

کشتی در طوفان شکست و غرق شد. فقط دو مرد توانستند به سوی جزیره کوچک بی آب و علفی شنا کنند و نجات یابند. دو نجات یافته دیدند هیچ نمی توانند بکنند، با خود گفتند بهتر است از خدا کمک بخواهیم. دست به دعا شدند. برای این که ببینند

دعای کدام بهتر مستجاب می شود به گوشه ای از جزیره رفتند. نخست از خدا غذا خواستند. فردا مرد اول، درختی یافت و میوه ای بر آن، آن را خورد. سرزمین مرد دوم چیزی برای خوردن نداشت. هفته بعد مرد اول، از خدا همسر و همدم خواست، فردا کشتی دیگری غرق شد، زنی نجات یافت و به مرد رسید. در سمت دیگر، مرد دوم هیچ کس را نداشت. مرد اول از خدا خانه، لباس و غذای بیشتری خواست، فردا به صورتی معجزه وار تمام چیزهایی که خواسته بود به او رسید. مرد دوم هنوز هیچ نداشت. دست آخر، مرد اول از خدا کشتی خواست تا او و همسرش را با خود ببرد. فردا کشتی آمد و در سمت او لنگر انداخت، مرد خواست بدون مرد دوم، به همراه همسرش از جزیره برود. پیش خود گفت، مرد دیگر حتما شایستگی نعمت های الهی را ندارد، چرا که درخواست های او پاسخ داده نشد. (پس همین جا بماند بهتر است).

زمان حرکت کشتی ندایی از آسمان پرسید: ”چرا همسفر خود را در جزیره رها می کنی؟“

پاسخ داد: ”این نعمت هایی که بدست آورده ام همه مال خودم است، همه را خود درخواست کرده ام. در خواست های او که پذیرفته نشد، پس لیاقت این چیزها را ندارد.“

ندا مرد را سرزنش کرد: ”اشتباه می کنی. زمانی که تنها خواسته او را اجابت کردم این نعمت ها به تو رسید“

مرد با حیرت پرسید: ”از تو چه خواست که باید مدیون او باشم؟“

”از من خواست که تمام خواسته های تو را اجابت کنم  
۴۱-فلسفه ملاصدرا درباره خدا

خداوند بی نهایت است و لامکان و لازمان  
اما به قدر فهم تو کوچک می شود  
و به قدر نیاز تو فرود می آید  
و به قدر آرزوی تو گسترده می شود  
و به قدر ایمان تو کارگشا  
یتیمان را پدر می شود و مادر  
نامیدان را امید می شود  
گمگشتگان را راه می شود  
در تاریکی ماندگان را نور می شود  
محتاجان به عشق را عشق می شود

خداوند همه چیز می شود و همه کس را  
به شرط اعتقاد  
به شرط پاکی دل  
به شرط طهارت روح  
به شرط پرهیز از معامله با ابلیس  
بشوید قلبهایتان را از هر احساس ناروا و مغزهایتان را از هر اندیشه خلاف  
و زبانهایتان را از هر آلودگی در بازار و بپرهیزید از هر ناجوانمردی ، ناراستی  
و نامردی

چنین کنید تا ببینید خداوند چگونه  
بر سفره شما با کاسه ای خوراک و تکه ای نان می نشیند  
در دکان شما کفه های ترازوهایتان را میزان می کند  
مگر از زندگی چه می خواهید که در خدایی خدا یافت نمی شود؟؟؟  
۴۲- حکایت است پادشاهی از وزیرش که آدم خدا پرستی بود  
پرسید: بگو خداوندي که تو مي پرستي چه مي خورد، چه مي  
پوشد، و چه کار مي کند پس اگر تا فردا جوابم نگويي عزل مي  
گرمي!!!

وزیر سر در گریبان به خانه رفت ...  
وي را غلامي بود که وقتي او را در این حال دید پرسید که او را  
چه شده؟  
و او حکایت را آنچنان که بر او رفته بود بازگو کرد.  
غلام خندید و گفت: اي وزير عزيز این سوال که جوابي آسان  
دارد.

وزیر با تعجب گفت: یعنی تو آن میدانی؟ پس برایم بازگو ؛ اول  
آنکه خدا چه میخورد؟

غلام پاسخ گفت: غم بندگانش را، بدین صورت که میفرماید: من  
شما را برای بهشت و قرب (نزدیکی) خود آفریدم. چرا دوزخ را  
برمیگزینید؟

آفرین غلام دانا. و آنگاه پرسید: خدا چه میپوشد؟ رازها و گناه  
های بندگانش را .  
وزیر که خیلی خوشش آمده بود گفت: مرحبا اي غلام تيزهوش

او آنقدر ذوق زده شده بود سوال سوم را فراموش کرد و با  
شتاب به دربار رفت و به پادشاه بازگو کرد.  
ولي باز در سوال سوم درماند، رخصتي گرفت و شتابان به

جانب غلام رهسپار شد و سومین را پرسید.  
غلام گفت: برای سومین پاسخ باید کاری کنی. که کمی برات سخت است!  
چه کاری؟ ردای وزارت را بر من بپوشانی، ردای مرا بپوشی، مرا بر اسب سوار کرده و افسار به دست به درگاه شاه ببری تا پاسخ را باز گویم.  
وزیر که چاره ای دیگر نمی دید قبول کرد و آنها با آن حال به دربار حاضر شدند.  
پادشاه با تعجب از این وضعیت پرسید؟ ای وزیر این چه حالیست تو را؟

و غلام حاضر جواب آنگاه پاسخ داد: که این همان کار خداست ای شاه که وزیری را در خلعت غلام و غلامی را در خلعت وزیری حاضر نماید.  
پادشاه از درایت غلام خوشنود شد و بسیار پاداشش داد و او را وزیر دست راست خود کرد.

43-وقتی حضرت عیسی علیه السلام از خداونددر خواست کرد کسی را به او نشان دهد که نزد خدا محبوب تر از او باشد ، خداوند عیسی را به پیرزنی که در کنار دریا زندگی می کرد راهنمایی نمود . وقتی عیسی علیه السلام به سراغ آن خانم آمد ، دید در خرابه ای زندگی می کند و با بدنی فلج و چشمانی نابینا در گوشه ای رها شده است . وقتی حضرت عیسی علیه السلام جلوتر رفت ودقت کرد ، دید پیرزن مشغول ذکری است :

« الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُنْعِمِ الْمُفْضِلِ الْمُجْمِلِ الْمُكْرِمِ »

خدایا شکرت که نعمت دادی ، کرم کردی ، زیبایی دادی ، کرامت دادی .

حضرت عیسی علیه السلام تعجب کرد که او با این بدن فلج که فقط دهانش کار می کند ، چرا چنین ستایش می کند ؟ با خود گفت که او از اولیای خداست ومن بی اجازه وارد خرابه شدم ؛ برگردم ، اجازه بگیرم و بعد داخل شوم . به دم خرابه بازگشت و گفت : « السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّةَ اللَّهِ » پیرزن گفت : « وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا رُوحَ اللَّهِ ». عیسی پرسید : خانم ! مگر مرا می بینی ؟

گفت : نه . پرسید : پس از کجا دانستی که من روح الله هستم؟  
پیرزن گفت : همان خدایی که به تو گفت مرا ببین ، به من هم  
گفت چه کسی می آید . عیسی با اجازه آن خانم وارد خرابه  
شد و پرسید : خداوند به تو چه داده است که این قدر تشکر می  
کنی ؟ تشکر تو برای چیست ؟ پیرزن گفت : یا عیسی ، آن چه  
به من داده بود از من گرفت ، آیا همین طور پس گرفته است ؟  
آیا وقتی می خواست آن را از من بگیرد ، به من نگاه کرد و پس  
گرفت ؟ عیسی فرمود : آری ، اول به تو نگاه کرده و بعد پس  
گرفته است . پیرزن گفت : من به همان نگاه او خوشم . خدا این  
نگاه را به دیگری نداشته و به من کرده است ؛ پس جای شکر  
دارد .

چنین پیرزنی به خداوند وصل است در حالی که پیامبر هم نبود .  
در واقع استاد حضرت عیسی علیه السلام شد . اما وقتی برای  
ما مصیبتی پیش می آید ، فکر می کنیم خدا با ما قهر کرده  
است در حالی که برخی از آن ها جبران گناهان ماست تا خداوند  
متعال در آخرت ما را عذاب نکند ، برخی دیگر از گرفتاری ها به  
خاطر این است که از خدا غافل نشویم ، برخی دیگر هم به  
خاطر این است که خدا دوستان دارد و می خواهد به خاطر  
صبر بر مشکلات ، پاداش بیشتری دریافت کنیم .  
44-داستان خدانشناسی

« مردی می خواست کاملاً خدا را بشناسد . ابتدا به سراغ افراد  
و کتابهای مذهبی رفت ، اما هر چه جلوتر رفت گیج تر شد .  
افراد و کتاب های نوع دیگر را نیز امتحان کرد اما به جایی نرسید  
.

خسته و نا امید راه دریا را در پیش گرفت . کنار ساحل کودکی را  
دید که مشغول پر کردن سطل آب کوچکی از آب دریا بود . سطل  
پر و سر ریز می شد اما کودک همچنان آب می ریخت .  
مرد پرسید : (چه می کنی؟) کودک جواب داد : (به دوستم قول  
دادم همه آب دریا را در این سطل بریزم و برایش ببرم)  
تصمیم گرفت پسر را نصیحت کند و اشتباهش را به او بگوید ، اما  
ناگهان به اشتباه خود هم پی برد که می خواست با ذهن  
کوچکش خدا را بشناسد و کل جهان را در آن جا دهد ! فهمید  
که با دلش باید به سراغ خدا برود .  
به کودک گفت : (من و تو یک اشتباه را مرتکب شده ایم)

مولوی می گوید : هر چه اندیشی پذیرای فناست آنچه در  
اندیشه ناید آن خداست »

#### 45-داستان زیبای شیطان و نمازگذار

« مردی صبح زود از خواب بیدار شد تا نمازش را در خانه خدا  
(مسجد) بخواند . لباس پوشید و راهی خانه خدا شد . در راه به  
مسجد ، مرد زمین خورد و لباس هایش کثیف شد . او بلند شد ،  
خودش را پاک کرد و به خانه برگشت . مرد لباسهایش را عوض  
کرد و دوباره راهی خانه خدا شد . در راه به مسجد و در همان  
نقطه مجدداً زمین خورد ! او دوباره بلند شد ، خودش را پاک کرد  
و به خانه برگشت . یک بار دیگر لباسهایش را عوض کرد و راهی  
خانه خدا شد . در راه به مسجد ، با مردی که چراغ در دست  
داشت برخورد کرد و نامش را پرسید . مرد پاسخ داد : من دیدم  
شما در راه به مسجد دو بار به زمین افتادید . از این رو چراغ  
آوردم تا بتوانم راهتان را روشن کنم . مرد اول از او بطور فراوان  
تشکر می کند و هر دو راهشان را به طرف مسجد ادامه می  
دهند . همین که به مسجد رسیدند ، مرد اول از مرد چراغ  
بدست در خواست می کند تا به مسجد وارد شود و با او نماز  
بخواند . مرد دوم از رفتن به داخل مسجد خودداری می کند .  
مرد اول درخواستش را دوبار دیگر تکرار می کند و مجدداً همان  
جواب را می شنود . مرد اول سوال می کند که چرا او نمی  
خواهد وارد مسجد شود و نماز بخواند . مرد دوم پاسخ داد : من  
شیطان هستم . مرد اول با شنیدن این جواب جا خورد . شیطان  
در ادامه توضیح می دهد : من شما را در راه به مسجد دیدم و  
این من بودم که باعث زمین خوردن شما شدم . وقتی شما به  
خانه رفتید ، خودتان را تمیز کردید و به راهمان به مسجد  
برگشتید ، خدا همه گناهان شما را بخشید . من برای بار دوم  
باعث زمین خوردن شما شدم و حتی آن هم شما را تشویق به  
ماندن در خانه نکرد ، بلکه بیشتر به راه مسجد برگشتید . به  
خاطر آن ، خدا همه گناهان افراد خانوادهات را بخشید . من  
ترسیدم که اگر یک بار دیگر باعث زمین خوردن شما بشوم ،  
آنگاه خدا گناهان افراد دهکده تان را خواهد بخشید . بنابراین ،



من سالم رسیدن شما را به خانه خدا (مسجد) مطمئن ساختم  
«

46- داستان کوتاه و خواندنی " بزرگترین افتخار "

پسر کوچولو به مادر خود گفت: مادر داری به کجا می روی؟ مادر گفت: عزیزم بازیگری معروف که از محبوبیت زیادی برخوردار است به شهر ما آمده است. این طلایی ترین فرصتی است که می توانم او را ببینم و با او حرف بزنم، خیلی زود برمیگردم. اگر او وقت آن را داشته باشد که با من حرف بزند چه محشری می شود.

و در حالی که لبخندی حاکی از شادی به لب داشت با فرزندش خداحافظی کرد....

حدود نیم ساعت بعد مادرش با عصبانیت به خانه برگشت. پسر به مادرش گفت: مادر چرا چهره ی پریشانی داری؟ آیا بازیگر محبوبت را ملاقات کردی؟

مادر با لحنی از خستگی و عصبانیت گفت: من و جمعیت زیادی از مردم بسیار منتظر ماندیم اما به ما خبر رساندند که او نیم ساعت است که این شهر را ترک کرده است. ای کاش خدا شهرت و محبوبیتی را که به این بازیگر داده است به ما داده بود. کودک پس از شنیدن حرف های مادر به اتاق خود رفت و لباس های خود را بیرون آورد و گفت: مادر آماده شو با هم به جایی برویم من می توانم این آرزوی تو را برآورده کنم. اما مادر اعتنایی نکرد و گفت: این شوخی ها چیست او بیش از نیم ساعت است که این شهر را ترک کرده است. حرف های تو چه معنی ای میدهد؟

پسر ملتمسانه گفت: مادرم خواهش می کنم به من اعتماد کن، فقط با من بیا. مادر نیز علیرغم میل باطنی خود درخواست فرزند خود را پذیرفت زیرا او را بسیار دوست می داشت. بنابراین آن دو به بیرون از خانه رفتند.

پس از چندی قدم زدن پسر به مادرش گفت: رسیدیم. در حالی که به کلیسای بزرگ شهر اشاره می کرد. مادر که از این کار فرزندش بسیار دلخور شده بود با صدایی پر از خشم گفت: من به تو گفتم که الان وقت شوخی نیست. این رفتار تو اصلا زیبا نبود. کودک جواب داد: مادر تو در سخنان خود دقیقا این جمله را گفتی که ای کاش خدا شهرتی و محبوبیتی را که به این بازیگر داده

است به ما داده بود پس آیا افتخاری از این بزرگ تر است که با کسی که این شهرت و محبوبیت را داده است نه آن کسی که آن را دریافت کرده است حرف بزنی؟  
آیا سخن گفتن با خدا لذت بخش تر از آن نیست که با آن بازیگر محبوب حرف بزنی؟ وقتی خدا همیشه در دسترس ماست پس چه نیاز به بنده ی خدا. مادر هیچ نگفت و خاموش ماند.  
-47

### خدا را می توانی ببینی ؟

پسر بچه ای از خواهر بزرگترش پرسید : « آیا کسی واقعا می تواند خدا را ببیند؟ » خواهرش که مشغول انجام دادن کاری بود با تندى پاسخ داد : « البته که نه نادان ! خدا آن بالا در آسمان هاست . هیچ کس نمی تواند او را ببیند » .  
مدتی گذشت . پسر بچه سؤال خود را از مادرش پرسید : « مامان ! آیا کسی تا به حال خدا را دیده است ؟ » مادر با مهربانی پاسخ داد : « نه پسرم ! خدا در قلبهای ما آدمهاست اما هرگز نمی توانیم او را ببینیم » .  
پسر بچه تا حدودی راضی شد . اما هنوز کنجکاو بود .  
اندکی پس از آن پدر بزرگ مهربانش او را برای ماهیگیری به سفر برد .  
آنها مدت زیادی را با یکدیگر بودند . روزی خورشید ، با شکوهی وصف ناپذیر در برابر دیدگان آنها غروب می کرد . پسر بچه دید که صورت پدر بزرگش سرشار از مهربانی و آرامش خاطر است . او اندکی فکر کرد و سرانجام با دودلی پرسید : « بابایزرگ ! من ... من قصد نداشتم که دیگر این سوال را از کسی بپرسم . اما مدت زیادی است که به آن فکر می کنم . اگر جواب آن را به من بدهی خیلی خوشحال می شوم . آیا کسی ... آیا کسی ... واقعا توانسته خدا را ببیند ؟ »  
مدتی گذشت . پیرمرد همان طور که نگاهش به غروب خورشید بود ، به نرمی پاسخ داد :  
« پسرم ! من الان غیر از خدا هیچ چیز دیگری را نمی توانم ببینم » .

## بلوط و کدو تنبل

زنی در مرغزار قدم می زد و به طبیعت می اندیشید . او به یک مزرعه کدو تنبل رسید . در گوشه ای از مزرعه یک درخت با شکوه بلوط قد برافراشته بود . زن زیر درخت نشست و در این اندیشه فرو رفت که چرا طبیعت بلوط های کوچک را بر روی شاخه های بزرگ قرار داده و کدو تنبل های بزرگ را بر روی بوته ای کوچک . با خود گفت : « خدا هم با این خلقتش دست گل به آب داده است ! او باید بلوط های کوچک را بر روی بوته های کوچک قرار می داد و کدو تنبل های بزرگ را بر روی شاخه های بزرگ » . سپس زیر درخت بلوط دراز کشید تا چرتی بزند . دقایقی بعد یک بلوط بر روی دماغ او افتاد و از خواب بیدارش کرد . او همان طور که دماغش را می مالید ، خندید و فکر کرد : « شاید حق با خدا باشد » .

۴۹- درد دل‌های خدا...

سوگند به روز وقتی نور می گیرد و به شب وقتی آرام می گیرد که  
من نه تو را رها کرده ام و نه با تو دشمنی کرده ام. (ضحی ۱-۲)

افسوس که هر رسول و نماینده ای را به تو فرستادم تا به تو بگویم دوستت  
دارم و راهی پیش پایت بگذارم او را که مرا به سخره گرفتی. (یس ۳۰)

و هیچ پیامی از پیام هایم به تو نرسید مگر از آن روی  
گردانیدی. (انعام ۴)

و با خشم رفتی و فکر کردی هرگز بر تو قدرتی نداشته ام (انبیا  
۸۷)

و مرا به مبارزه طلبیدی و چنان توهم زده شدی که گمان بردی  
خودت بر همه چیز قدرت داری. (یونس ۲۴)

و این در حالی بود که حتی مگسی را نمی توانستی و نمی توانی بیافرینی و اگر مگسی از تو چیزی بگیرد نمی توانی از او پس بگیری (حج ۷۳)

پس چون مشکلات از بالا و پایین آمدند و چشمهایت از وحشت فرو رفتند، و قلبت آمد توی گلویت و تمام وجودت لرزید چه لرزشی، گفتم کمک هایم در راه است و چشم دوختم ببینم که باورم میکنی اما به من گمان بردی چه گمان هایی. (احزاب ۱۰)

تا زمین با آن فراخی بر تو تنگ آمد پس حتی از خودت هم به تنگ آمدی و یقین کردی که هیچ پناهی جز من نداری، پس من به سوی تو بازگشتم تا تو نیز به سوی من بازگردی، که من مهربان ترینم در بازگشتن. (توبه ۱۱۸)

وقتی در تاریکی ها مرا بزاری خواندی که اگر تو را برهانم با من می مانی، تو را از اندوه رهانیدم اما باز مرا با دیگری در عشقت شریک کردی. (انعام ۶۳-۶۴)

این عادت دیرینه ات بوده است، هرگاه که خوشحالت کردم از من روی گردانیدی و رویت را آن طرفی کردی و هر وقت سختی به تو رسید از من ناامید شده ای. (اسرا ۸۳)

آیا من برنداختم از دوشت باری که می شکست پشتت را؟ (سوره شرح

غیر از من خدایی که برایت خدایی کرده است؟ (اعراف ۵۹)

پس کجا می روی؟ (تکویر ۲۶)

پس از این سخن دیگر به کدام سخن می خواهی ایمان بیاوری؟ (مرسلات ۵۰)

چه چیز جز بخشندگی ام باعث شد تا مرا که می بینی خودت را بگیری؟ (انفطار ۶)

مرا به یاد می آوری؟ من همانم که بادها را می فرستم تا ابرها را در آسمان پهن کنند و ابرها را پاره پاره به هم فشرده می کنم تا قطره ای باران از خلال آن ها بیرون آید و به خواست من به تو اصابت کند تا تو فقط لبخند بزنی، و این در حالی بود که پیش از فرو افتادن آن قطره باران، ناامیدی تو را پوشانده بود. (روم ۴)

من همانم که می دانم در روز روحت چه جراحات هایی برمی دارد ، و در شب روحت را در خواب به تمامی بازمی ستانم تا به آن آرامش دهم و روز بعد دوباره آن را به زندگی برمی انگیزانم و تا مرگت که به سویم بازگردی به این کار ادامه می دهم. (انعام ۶۰)

من همانم که وقتی می ترسی به تو امنیت می دهم (قریش ۳)

برگرد، مطمئن برگرد، تا یک بار دیگه با هم باشیم (فجر ۲۸-۲۹)

تا یک بار دیگه دوست داشتن همدیگر را تجربه کنیم. (مائده ۵۴)

و قسم به روزی که دلت را میشکنند و جز خدایت مرحمی نخواهی یافت.....

### ۵۰- داستان جوان عاشق!

ملاحسن فیض کاشانی در دیوان خود داستان جوانی را به صورت شعر ذکر کرده که من خلاصه آن را اینجا می آورم:

روزی جوانی هیزم شکن، سر راهش به دختر حاکم که با همراهان خود می گذشت بر خورد و با یک ناگاه به او عاشق دختر شد. جوان گرفتار عشق چون می دانست رسیدن به این دختر برای او ممکن نیست به نزد حکیمی رفت و از او برای حل مشکلش چاره چوئی کرد. حکیم به او پیشنهاد کرد که به خرابه ای که او شهر بود برود و شبانه روز به عبادت و نماز پردازد. جوان که چاره دیگری نداشت حرف او را قبول نمود و با سجاده نماز بطرف خرابه رفت و در آن جا سجاده اش را پهن کرد و مشغول عبادت شد. چند روزی گذشت و مردم هنگام ورود و خروج از شهر چشمشان به جوان عابد می افتاد و توجهشان جلب می شد. کم کم صحبت درباره آن جوان در میان مردم شهر شایع شد و هم درباره عبادت این جوان صحبت می کردند. کم کم این صحبتها به گوش حاکم رسید و او تصمیم گرفت که از این جوان عابد دیدار کند. حاکم با همراهانش به خرابه رفت و مدتی نظاره گر عبادتهای جوان شد. سپس به کاخ برگشت. چند روز بعد دوباره حاکم نزد جوان رفت و این بار به جوان پیشنهاد کرد که: چون من پسری ندارم که جانشینم شد بیا و دخترم را بگیر تا تو بعد از من جانشین من شوی! جوان قبول کرد و به دستور حاکم برای او لباسهای زیبا آوردند و با شکوه زیاد او را به کاخ حاکم بردند. وقتی جوان وارد کاخ شد و چشمش به آن همه شکوه و جلال ظاهری افتاد ناگاه انقلابی در دلش پیدا شد و با خود گفت: تو مدتی نماز قلابی خواندی به اینجا رسیدی اگر نماز حقیقی بخوانی به کجایم رسی؟! لذا برگشت و عشق دختر را از دلش بیرون کرد و عاشق خدا شد.

### برداشت های مختلف درباره خدا

مفهومی که عموم مردم از خدای متعال درك می‌کنند و معنایی که هنگام شنیدن واژه خدا یا معادلهای آن در زبانهای مختلف می‌فهمند عبارت است از موجودی که جهان را آفریده است به دیگر سخن خدا را به عنوان آفریدگار می‌شناسند و احیاناً معانی دیگری از قبیل پروردگار و معبود کسی که شایسته پرستش است را مورد توجه قرار می‌دهند و در واقع خدا را بعنوان انجام دهنده کار آفرینش و توابع آن می‌شناسند .

فلاسفه با توجه به اینکه اینگونه مفاهیم از مقام فعل الهی و بعضاً از افعال مخلوقین مانند پرستیدن انتزاع می‌شود کوشیده‌اند مفهومی را بکار بگیرند که حکایت از ذات مقدس الهی نماید بدون اینکه احتیاجی به در نظر گرفتن افعال و مخلوقات وی داشته باشد و بدین ترتیب مفهوم واجب الوجود را برگزیده‌اند یعنی کسی که هستی او ضروری و زوال ناپذیر است .

معنای صحیح خداهمان است که در قرآن آمده است. یعنی خدائی که تمام کتب اسمانی از سوی وی نازل شده و در ان کتب خود را بعنوان خالق و صانع جهان به بشر شناسانده و راه مستقیم حقیقت را باو نشان داده است.

خدایی که دارای صفات ثبوتیه است. او زیباست. بردبار است. به همه چیز عالم است. بر هر چیز ممکنی قادر است. در دنیا رحمن و در آخرت رحیم است. رزاق و خالق هر چیزی است. حی و قیوم است. شنوا و بیناست. و...

خدایی که دارای صفات سلبيه است. او جسم نیست و مکان خاصی ندارد اگر چه همه جا است. جهل و مرگ و نقص برای او نیست. و...

#### نشانه های معرفت الهی

چقدر ما انسان ها خدا را شناخته ایم؟ اگر خدا را خوب بشناسیم اعمالمان و رفتارمان با بقیه فرق خواهد کرد.

یکی از نشانه های معرفت و شناخت بالای الهی، عبادت و مناجات با خدا می باشد. هرچقدر معرفت نسبت به خدا بیشتر باشد عبادت انسان هم بیشتر می شود البته عبادت همراه با علم و آگاهی. لذا معمولاً پیامبران و امامان عابدترین مردم بوده اند و بعد از آنها اولیاء خدا و کسانی که محبتشان فقط متوجه خدا بوده، خیلی اهل عبادت بوده اند. حذیفه یمانی گفت:

شبی با پیامبر بودم. حضرت مشغول نماز شد و گفت:

الله اکبر و ذوالملکوت و الجبروت و الکبرياء والعظمة.

بعد (بعد از سوره حمد) حضرت، سوره بقره را خواند و به رکوع رفت. رکوعش باندازه ایستادنش طول کشید. در رکوع می فرمود:

سبحان ربی العظیم. سبحان ربی العظیم.

سپس سر از رکوع برداشت و ایستاد که مدتش باندازه رکوع بود و می فرمود:

لربی الحمد. لربی الحمد.

و به سجده رفت و سجده اش نیز باندازه قیامش طول کشید و می فرمود:

سبحان ربی الاعلی. سبحان ربی الاعلی.

سپس سر از سجده برداشت و می فرمود:

رب اغفر لی. رب اغفر لی.

سپس سوره های بقره و آل عمران و نساء و مائده را خواند. «زندگانی پیامبر اسلام»

عایشه همسر پیامبر گفت:



رسول خدا (ص) شبها آنقدر برای نماز بلند می شد و می ایستاد که ساق پایش آسیب دید. من به حضرت گفتم: چرا اینطور می کنید؟ در حالیکه خدا گناهان گذشته و آینده شما را آمرزید! فرمود: آیا بنده شکر گزار نباشم؟ «اهل البيت ص 266»

عایشه گفت: پیامبر یکشب طولانی تا صبح ایستاده نماز می خواند و یکشب طولانی تا صبح نشسته نماز می خواند. «اهل البيت ص 267»

بعد از نبی (ص)، علی (ع) شخصیتی است که در معرفت الهی به مقامی می رسد که هفتاد بار در نماز بیهوش می شود. همچنین فاطمه زهراء س در معرفت الهی به جایی می رسد که پیامبر درباره او فرمود:

دخترم فاطمه، سرور زنان عالم از اول تا آخر می باشد. او پاره تن من و نور چشمم و میوه دل من است. او روح در تن من است و او حوریه انسیه است. هرگاه که او در محراب در مقابل خدای ذوالجلال قرار می گیرد، نورش برای ملائکه مشخص است همانطور که نور ستاره برای اهل زمین مشخص است و خدا به ملائکه می فرماید: ای فرشتگان من! به فاطمه نگاه کنید که او سرور کنیزان من است و در پیشگاه من مشغول عبادت است در حالیکه استخوانهایش از خوف من می لرزد و با دلش مرا عبادت می کند. من شمارا شاهد می گیرم که شیعیان او را از آتش ایمن گردانیدم. {فاطمه سرور زنان عالم}

درباره مقام معرفت سیده نفیسه آمده است:

او در سال 145 هجری در مکه متولد شد. وی در 15 سالگی با جناب اسحاق پسر امام جعفر صادق (ع) ازدواج کرد در سال 193 با شویش وارد مصر شد. زنی بسیار عابده، عالمه و پرهیزکار که 190 بار قرآن را در قبری که در خانه اش حفر نموده بود، ختم نمود و در هنگام تلاوت، گریه می کرد. اکثر روزها روزه بود. همه شبها را به عبادت می گذراند و در شب و روز بیش از یکبار غذا نمی خورد.

علما برای شنیدن حدیث به خانه او می رفتند. از جمله احمد بن حنبل، ذوالنون مصری و شافعی خدمت این بانو مشرف می شدند.

شافعی در هنگام رحلت وصیت نمود که جسدش را بر دور خانه سیده نفیسه طواف دهند و این بانو بر او نماز گذارد!

این بانوی بزرگوار، سی بار به حج مشرف شد. و در هنگام رحلت روزمدار بود. بعد از رحلتش، چون شوهرش خواست که بدنش را به مدینه منتقل کند، مردم آن دیار خواهش کردند که او را در مصر دفن نماید تا باعث برکت اهل منطقه گردد. رسول خدا (ص) در خواب به او فرمود که خواسته مردم را اجابت کند که خداوند قبر او را باعث برکت برای مردم قرار می دهد. اسحاق هم بدن این زن صاحب فضیلت را در مصر دفن نمود. اکنون هم آرامگاه او زیارتگاه حاجتمندان می باشد. {با قرآن بیشتر آشنا شویم}

حضرت مریم (س) هم در معرفت الهی به مقامات بالایی رسید از جمله به عنوان سرور زنان عالم انتخاب شد. بدون ازدواج، حضرت عیسی ع را با معجزه الهی بدنیا آورد. روزی بصورت مستقیم برای او از طرف پروردگار فرستاده می شد.

همچنین در طول تاریخ مخصوصاً در تاریخ اسلام افرادی بودند که در معرفت به درجات بسیار بالایی نائل آمدند که می توان از نوع عبادت آنها این مطلب را متوجه شد.  
به چند نمونه اشاره می شود:  
اعجوبه عبادت، حسنعلی نخودکی اصفهانی

«آقای نظام الولیة سر کشیک آستان قدس رضوی نقل کرد که شبی از شبهای زمستان که هوا خیلی سرد بود و برف می بارید، نوبت سرکشیک من بود. اول شب خدام آستان مبارک که به من مراجعه کردند و گفتند: به علت سردی هوا و بارش برف، زائری در حرم نیست. اجازه دهید حرم را ببندیم. من نیز به آنان اجازه دادم. مسئولین بیوتات درها را بستند و کلیدها را آوردند. مسئول بام حرم مطهر آمد و گفت: اج شیخ حسنعلی اصفهانی از اول شب تا کنون بالای بام و دریای گنبد مشغول نماز می باشند و مدتی است که در حال رکوع هستند و چندبار که مراجعه کردیم ایشان را به همان حال رکوع دیدیم. اگر اجازه دهید به ایشان عرض کنیم که می خواهیم درها را ببندیم.

گفتم: خیر، ایشان را به حال خود بگذارید و مقداری هیزم در اطاق پشت بام، مخصوص مستخدمین است بگذارید که هرگاه از نماز فارغ شدند، استفاده کنند و در بام را نیز ببندید.

مسئول مربوطه مطابق دستور عمل کرد و همه به منزل رفتیم. آن شب برف بسیاری بارید. هنگام سحر که برای باز کردن درهای حرم مطهر آمدیم، به خادم با گفتم: برو بین حاج شیخ در چه حالند.

پس از چند دقیقه خادم مزبور بازگشت و گفت: ایشان همانطور که در حال رکوع هستند و پشت ایشان با سطح برف مساوی شده است.

معلوم شد ایشان از اول شب تا سحر در حال رکوع بوده اند و سرمای شدید آن شب را هیچ احساس نکرده اند. نماز ایشان هنگام اذان صبح به پایان رسید.»<sup>1</sup>

شب زنده داری میرزا جواد آقا ملکی

مرحوم حجة الاسلام سيد محمود یزدی، که از شاگردان حاج میرزا جواد آقا بوده، در بیرونی منزل استاد می نشست. درباره نماز شب های آن عارف وارسته می گوید: شب ها که ایشان برای شب زنده داری و عبادت برمی خاست، مدتی در رختخواب به گریه از خوف خدا و اشک برای عشق به حق مشغول بود. گاهی به سجده می رفت و زمانی لب به دعا می گشود. آن گاه در صحن منزل رو به طرف آسمان می کرد و آیات مخصوص را تلاوت می فرمود:

«ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الیل و النهار... ربنا ما خلقت هذا باطلا...»<sup>(9)</sup> اثر این آیات الهی آن چنان بود که او را از خود بی خود کرده، سر بر دیوار می گذاشت و لحظاتی گریه می کرد. آن گاه که برای گرفتن وضو آماده می شد، در کنار حوض نشسته، مدتی گریه می کرد و پس از وضو ساختن چون به مصلاش می رسید و مشغول تهجد می شد، حالش منقلب گشته، اشک بسیار می ریخت؛ به طوری که از گریه های طولانی در نمازها و مخصوصاً قنوتها، بعضی ایشان را جزء «بکاین» عصر به شمار آورده اند.

سید عبدالحسین لاری

«دختر ایشان گفت: شبها هر گاه بر می خاستم، ایشان را در حال نماز می دیدم. یکبار گفتم: مقداری هم بخوابید.

فرمود: آنقدر بخوابیم که دیگر بیدار نشویم.»<sup>2</sup>

سید زین الدین طباطبایی

«روزی ایشان از وصف کربلا و روز عاشورا برای دوستان تعریف می کردند و همچنین در اهمیت زیارت عاشورا حرف می زدند، گفتند: در شبی که در حجره مشغول زیارت عاشورا بودم، در سجده شکر زیارت، حال منقلب شد و کربلا با آن صحنه های روز عاشورا و امام حسین (ع) را دیدم و غش کردم، تا نزدیک ظهر در حال غش و یا از خود بی خود بودم.» «برنامه سلوک ص 233»

رحلت در حال نماز

«حاج آقا حسین فاطمی فرمود: به من گفتند که آقای حاج میرزا جواد (ملکی تبریزی) جویای حال تو شده است. چون می دانستم ایشان کسالت دارند با عجله به خدمتش رفتم، دیدم استحمام کرده و خضاب بسته و پاک و پاکیزه در بستر بیماری افتاده و آماده ادای نماز ظهر و عصر است. در میان بستر شروع به

گفتن اذان واقامه کرد و دعای تکبیرات افتتاحیه را خواند و همین که به تکبیره الاحرام رسید و گفت: الله اکبر!

روح مقدسش از بدن به عالم قدس پرواز کرد.»<sup>3</sup>

رحلت در حال سجده

«شیخ علی کاشانی معروف به فریده الاسلام از اساتید شهید هاشمی نژاد بسیار اهل عبادت بود و در منزلش اطاقی را برای عبادت قرار داده و شبها را به عبادت می گذراند. او در جوانی به درجه اجتهاد رسیده بود و وقتی چندین ساعت با یکی از علماء مشهد بحث علمی کرد. آن عالم از وی پرسید: با این سن کم این همه علوم را چگونه فرا گرفته‌ای؟

وایشان جواب داد که از عنایت علی بن موسی الرضا (ع) فرا گرفته‌ام.

رحلتش را در سن بیست و چهار سالگی از زبان میزبانانش این گونه نوشته‌اند: بعد از صرف شام به من گفت: خیلی مایلم در حیاط منزل، زیر درخت تا صبح در عبادت باشم. بعد برخاست دور کعبت نماز خواند. ذکر رکوعش را که شمردم، هفتاد بار بود. بعد از نماز کمی از مواعظ واحادیث را برای ما بیان کرد و به سجده رفت، دیگر سر از سجده برنداشت و روح پاکش به ملکوت اعلی پر کشید. «دین ما علمای ماص 87-88»

رحلت در نماز عصر

«آیه الله سید احمد کربلایی که استاد سید علی قاضی از اساتید علامه طباطبائی بوده است، رحلتش در هنگام نماز بود و در هنگام نماز عصر، بسوی ملکوت پرواز کرد.» {هزارویک نکته درباره نماز}

شهید ثالث (ملا محمد تقی برغانی قزوینی).

«در حالات او آمده است: از نصف شب تا طلوع صبح به طور مداوم در مسجد خود به مناجات و دعا و تضرع و زاری و بی قراری و گریه و ناله اشتغال داشت. و مناجات «خمسه عشر» را از حفظ می خواند. و این حالات تا شب شهادت او ادامه داشت و بارها شده بود که در ایام زمستان، آن جناب در پشت بام مسجد خود در عین شدت برف و سرما، پوستینی بر دوش و عمامه بسر مشغول به تضرع بوده و در حالت ایستاده، دستها را به آسمان برداشته تا این که برف قامت مبارکش را سراسر از پا تا سر سفید پوش کرده است.»<sup>4</sup>

امام خمینی «رض»

احمد آقا می گفت: شب رضانی، من روی پشت بام خوابیده بودم. خانه ایشان یک خانه کوچک چهل و پنج متری بود. بلند شدم و دیدم که صدا می آید و بعد متوجه شدم که آقا است که در تاریکی در حال نماز خواندن است و دستهایش را به طرف آسمان دراز کرده و گریه می کند.

برنامه عبادت ایشان در ماه رمضان این بود که شب تا صبح نماز و دعای خواندند و بعد از نماز صبح و مقداری استراحت، صبح زود برای کارهایشان آماده بودند.

5

یکی از علماء درباره شهید آیه الله مصطفی خمینی «رض» چنین می گوید: حاج آقا مصطفی در ایران که بودند، تقریباً همه روزه به زیارت حرم حضرت معصومه (س) می رفتند و شبها به خواندن دعای تقید داشتند.

حالت عرفانی و نزدیکی با خدا، بوضوح در ایشان نمایان بود و تمامی حالات و افکارش، تحت تاثیر مستقیم این نیرو قرار داشت.

در عراق به غیر از کارهای معمول همه روزه سفرهائی به صورت پیاده به کربلا داشتند که با چند نفر براه می افتادند و تمام این مسیر را که هفده فرسخ است، پیاده می پیمودند تا به زیارت قبر سالار شهیدان نائل شود.

در بین راه هنگام شب که همه می خوابیدند، ایشان یک کاسه آب کنار خود می گذاشتند و وضو می گرفتند و تا نماز صبح، مشغول عبادت می شدند و بعد از آن مقداری ستراحت می کردند. 6

حاج سید احمد کربلایی نجفی

سید در جاهای خلوت نماز می خواند و از اقتدای مردم دوری می جست و کثیر البكاء بود، بطوریکه حتی 'در نماز نمی توانست از گریه، خودداری کند و بی اختیار می گریست. بخصوص در نافله های شب.

سید علی قاضی شاگرد آن مرحوم می گوید: شبی از شبها را تنهایی در مسجد سهله می گذرانیدم. نیمه شب، شخصی آمد و در مقام ابراهیم (ع) ایستاد و بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب، در سجده بود. آنگاه رفتم و دیدم که او آقا سید احمد کربلایی بگاء است. (قدس الله سره القدوسی) از شدت گریه

خاک سجده گاه، گل شده بود. صبح که شد، او رفت و در حجره مدرسه نشست و چنان می خندید که صدای او به بیرون مسجد می رسید! 7

1-7 {داستانهایی از زندگی علماء}

### دومین نشانه معرفت الهی، دائم الذکر بودن است

امام صادق (علیه السلام) فرمود: محکم ترین چیزی که خدا بر خلقش واجب کرده است زیاد یاد خدا بودن است. سپس حضرت فرمود: مراد من (سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر) نیست اگر چه اینها هم ذکر است و لکن منظور از یاد خدا و دن این است که زمانی که با حلالی و حرامی برخورد کرد یاد خدا بوده اگر طاعتی است به آن عمل کند و اگر معصیتی است از آن دوری کند.

از نظر ظاهری و تشریحی هم، خدا به انسان سفارش کرده که صبح و شب بیاد او باشید. «خدایت را زیاد کن و صبح و شب او را تسبیح بگو.» آل عمران 41

اگر چه خداوند از تسبیح و تحمید مخلوقاتش مخصوصاً انسان بی نیاز است ولی این ذکرها مایه معرفت و تکامل انسان شده و او را در رسیدن به معرفت الهی یاری می کند.

انسانهای عاقل و زرنگ در عرف عرفا و اولیاء خدا کسانی هستند که همیشه بیاد و ذکر خدا بوده و هیچ چیز حتی اشتغالات روزمره آنها را از این امر باز نمی دارد.

«انسانهای مؤمن کسانی هستند که تجارت و خرید و فروش آنها را از یاد خدا مشغول نمی کند.» «نور 37»

«آنانکه در حالت ایستاده و نشسته و خوابیده بذكر خدا مشغول بوده و در خلقت آسمانها و زمین تفکر کرده و می گویند: ای خدای ما! اینهارا باطل و بیهوده نیافریده ای. تو از هر نقصی منزهی. پس ما را از جهنم دور نگاهدار.» «آل عمران 191»

«ای مؤمنین! مبادا مال و منال شما را از یاد خدا غافل کند که در این صورت زیان کرده است.» «منافقون 9»

«خدا را بسیار یاد کنید شاید رستگار شوید.» «جمعه 10»

کسانیکه از ذکر و یاد خدا غافل باشند. که متأسفانه اکثر انسانها این گونه هستند، دچار ضررهای مختلف دنیوی و آخروی می شوند از جمله:

1- دچار سختی در زندگی می شوند: «کسیکه از ذکر من دوری کند، دارای زندگی سختی می شود.» «طه 124»

2- کور محشور می شوند: «کسانی را که از یاد من دوری کنند، کور محشور می نمایم. او می گوید: خدایا! چرا مرا کور محشور نمودی؟ در حالیکه من چشم داشتم؟ خدا گفت: همینطور است. ولی آیات من بتو رسید ولی آنها را فراموش کردی و امروز تو فراموش می شوی.» «طه 124»

3- شیطان همراه او می شود: «کسیکه از ذکر خدای رحمن دوری کند، شیطان را همراه او می کنیم.» «زخرف 36»

4- دلش سیاه و دچار قساوت می شود: «خدا به موسی گفت: ای موسی! مرا در هیچ حالی فراموش نکن که فراموشی من دلها را قسی می کند.» حدیث قدسی

5- باعث می شود که انسان غافل، خودش را فراموش نماید: «مانند کسانیکه خدا را فراموش کردند، نباشید که خدا هم یاد خودشان را از خودشان بُرد.» «حشر 19»

امام صادق ع در وصف پدر خود می گوید پدرم همیشه به ذکر الهی مشغول بود مخصوصاً به ذکر لا اله الا الله. غذا می خورد ذکر می گفت. سخن می فرمود ذکر می گفت و...

### سومین نشانه گریه و تضرع و احساس حضور دائمی باریتعالی

اگر شناخت و معرفت انسان بالا باشد آرام و قرار ندارد و بخاطر اینکه خدا را با چشم دل می بیند عظمت خداوند او را به عکس العمل های مختلف و می دارد. گاهی مانند شعیب نبی از شوق حضور در محضر الهی مرتب گریه می کند.

در علل الشرایع از رسول اکرم (صلي الله عليه وآله وسلم) روایت کرده شعیب پیامبر آنقدر از حب خدا گریست که دیدگانش نابینا شد خدای متعال چشمان او را بدو مرحمت کرد. مجدداً آنقدر گریست تا از چشم محروم گردید باز خدا دیدگانش را عنایت فرمود بار دیگر آنقدر گریه کرد که از نعمت چشم بازماند خدای منان نعمت گر انماید چشم را بدو ارزانی فرمود. چون بار چهارمین شد خدای مهربان بدو خطاب کرد تاکی بدینکار می پردازي و می گریي اگر از آتش خائفی تو را از شکنجه در امان دارم و اگر مشتاق بهشتی نعمتهای آنرا به تو ارزانی فرمودم. عرض کرد سید و آقای من می دانی که از ترس آتشت نمی نالم و از اشتیاق به بهشتت نمی گریم. لیکن عقده محبتت قلب مرا ربوده و صبر و طاقتم را برده شکیبائی ندارم مگر بوصول تو نائل آیم. خدای متعال بدو خطاب کرد اکنون که برای وصال می گریی موسی بن عمران کلیم خود را به خدمت تو برمی انگیزم. {خوبیها و بدیها}

گاهی مانند میرداماد چهل سال پای خود را دراز نمی کند چون از محضر پروردگارش حیا می کند.

گاهی مانند سید محمدباقر شفتی میشود که همینکه تنها می گردد اشک شوق حضور از چشمانش سرازیر می شود.

گاه مانند شیخ محمدرضاهمدانی چهل روز در بیابانهای اطراف خود به حالت بیقراری می رسد

و گاه مانند فاضله فاطمه زهرا س چهل سال جز با قرآن، کلام دیگر نمی گوید.

**چهارمین علامت، شکرگزاری دائمی است**

خدا در قرآن به نوح لقب «شکور» داده است. زیرا صبح و شب شکر خدا را می‌کرد و می‌گفت: خدایا! آنچه در صبح و شب از نعمت و سلامتی دینی و دنیوی دارم، از توست. تویی یگانه و بدون شریک. ای خدا! حمد و شکر این نعمتها مخصوص توست تا از من راضی شوی.

همچنین او هیچ چیز کوچک و بزرگ را بر نمی‌داشت الا بسم الله والحمد لله می‌گفت. او در حین غذا خوردن می‌گفت: شکر خدایی که بمن غذا داد و اگر می‌خواست مرا گرسنه می‌گذاشت. و هنگام آشامیدن می‌گفت: شکر خدایی که مرا سیراب کرد و اگر می‌خواست مرا تشنه می‌گذاشت. و در هنگام لباس پوشیدن می‌گفت: شکر خدایی که مرا پوشاند و اگر می‌خواست مرا بی‌لباس قرار می‌داد.

و در هنگام پوشیدن کفش می‌گفت: شکر خدایی که مرا کفش پوشاند و اگر می‌خواست مرا پابرهنه می‌گذاشت.

و در هنگام قضاء حاجت می‌گفت: شکر خدایی که اذیت را از من دور کرد و اگر می‌خواست در من باقی می‌گذاشت «تفسیر جامع ذیل آیه 3 اسراء»

«امام صادق (ع): در هر نفس کشیدنی يك شکر بلکه هزار شکر و بیشتر لازم است و پائین‌ترین درجه شکر آنست که نعمت را فقط از خدا بداند و به آنچه خدا به او داده راضی باشد و خدا را با نعمتش معصیت نکند (مثلاً با چشم گناه نکند) و در امر و نهی الهی با نعمت خدا با خالق خود مخالفت ننماید. پس در هر حالی بنده شکر گزار خدا باشد، تا خدا را در هر حالی کریم ببینی.»

در حالات رسول خدا (ص) آمده است که: یکروز در سفر کوتاهی وقتی برای استراحت توقف کردند، پنج سجده بجا آورد. اصحاب علت را پرسیدند. فرمود: جبرئیل برای پنج بشارت آورد و من برای هر بشارتی يك سجده انجام دادم.

«امام صادق (ع): هرگاه یکی از شما بیاد نعمتی از نعمتهای خداوند عزوجل افتاد، پیشانی‌اش را برای شکرگزاری، بر روی خاک بگذارد. و اگر سواره بود، پیاده شود و سجده کند. و اگر بخاطر انگشت نما شدن نمی‌تواند پیاده شود، پیشانی‌اش را بر زمین اسب (در زمان مافرمان ماشین) بگذارد و اگر اینهم نشد، پیشانی‌اش را بر کف دست بگذارد و خدا را بر نعمتهایش شکر کند.»

«امام چهارم را سجاد (ع) یعنی بسیار سجده کننده گویند زیرا هرگاه به او نعمتی می‌رسید، به سجده شکر می‌رفت و هرگاه بین دو نفر اصلاح می‌کرد، سجده شکر می‌نمود و اگر از مرضی شفا می‌یافت، سجده شکر می‌کرد و اگر خدا به او فرزندی می‌داد سجده شکر می‌نمود.»

از آداب سفر است که وقتی به سلامت برگشتیم، سجده شکر نمائیم.

«امام رضا (ع) بعد از نماز ظهر به سجده رفته و صدبار می‌فرمود: حمد اللّٰه. و بعد از نماز عصر به سجده رفته و صدبار می‌فرمود: شکر اللّٰه.»

خدا در قرآن از بندگانش گلایه کرده و فرموده است که:

«وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِ الشُّكُورِ» «سبأ 13» یعنی بندگان شکر گزار کم هستند.

آنکه شد چشم او به منعم باز جان او بر کشد به حمد آواز

قسمتی از مناجات شاکرین:

«خدایا! بخششهای پی در پی تو مرا از برپائی شکر غافل نموده و ریزش مداوم فضلت مرا از شمردن ستایشات ناتوان کرده و پشت سر هم بودن ستوده های تو، مرا از ذکر حمدهای تو باز داشته و متوالی بودن مساعدت‌های تو مرا از بخش نیکوهایت ناتوان کرده است...»

خدایا! در برابر نعمتهای بزرگ تو، شکر من ناچیز و در برابر اکرام تو به من، سپاس من حقیر می‌نماید...

خدایا! نعمتهای تو چنان زیاد است که زبانم از شمارش آن ناتوان است و نعمتهایت چنان بسیار است که فهم من از درک آن قاصر است چه رسد به شمردن آن! من چگونه می‌توانم شکر کنم؟ حال آنکه هر شکری که کنم نیاز به شکری دیگر دارد پس هرگاه که می‌گویم: شکر مخصوص توست. واجب است که دوباره بگویم: خدایا شکر! (که توفیق شکر بمن دادی.) {مفاتیح الجنان}

## پنجمین نشانه شناخت خدا، داشتن اخلاص است

اخلاص در اصطلاح بمعنی کار برای خدا کردن و فقط او را در نظر داشتن و همه عبادات و اعمال را وسایلی برای نزدیکی به خدا دانستن است.

در حدیث قدسی است که خداوند فرمود:

((الا خلاص سر من اسراری اودعه فی قلب من احبته))



اخلاص رازي از رازهاي من است که وديعه مي گذارم در قلب کسیکه او را دوست دارم.  
خطاب به حضرت ابراهيم(ع) رسيد که بگو:  
(قل ان صلوتي و نسکي و محياي و مماتي لله رب العالمين))  
خدایا نماز و روزه ام و مرگم همه براي خداوند عالميان است  
نقلست که هرگاه بنده به صفحه دل و لوح خاطر متوجه رضایت خدا در عمل گردد و  
جوارح خود را به خضوع و خشوع در آورد حق تعالی از روي کرم بسويش اقبال  
نموده دلهاي خلایق را مصرف او ساخته محبوب گرداند و چون بارگاه قیومي از  
عمل بنده اي راضي شود به او محبت داشته و خطاب مقدس به جبرئیل (ع) فرماید  
که فلاني از ظل دوستي ما مفتخر گشته پس جبرئیل دوستي خود را با او افکند پس بخ  
جبرئیل خطاب در رسد که ندا به اهل آسمان دهد که حق تعالی فلاني را در ظل  
محبت خود در آورد شما هم محبت خود را متوجه او گردانید پس همه اهل آسمان به  
صدد دوستيش در آیند و دوستي او را حق تعالی در دلهاي خلایق جاري و ساري  
فرماید. {خوبها و بدیها}

**ششمین نشانه معرفت الهی، خداترس بودن است**  
يکي از دستگیره هاي نجات بخش انسان داشتن صفت خداترسي است.

ان الذین هم من خشیه ربهم مشفقون {مومنون}  
والذین یوتون ما اتوا وقلوبهم وجله انهم الی ربهم راجعون {مومنون}  
ویامبرخدا فرمود: هر که خداشناس تر باشد خداترس تر خواهد بود.

امام علی به فرزندش وصیت کرد که تو را سفارش می کنم که درنهان و آشکار از خدا ترسی. و فرمود که درقیامت  
ندا دهند نزدیکترین افراد به خداوند خداترس ترین مردمان است. و فرمود که عالمترین  
مردم، خداترس ترین مردم است. {میزان الحکمه}

اما مراد از ترس از خدا چیست؟ یک معنایش این است که خدارا همه جا حاضر ببینیم. امام صادق ع:  
طوري خدارا عبادت کن گویی خدارا می بینی و اگر خدارا نمی بینی بدان خداتورا می بیند. و اگر معتقدباشی  
خداتورا نمی بیند کافر شده اي و اگر معتقدباشی خداتورا می بیند در مقابلش گناه بکني اورا پایین ترین بینندگان  
قرار داده اي.

معنای دوم این است که باید انسان همواره بین خوف و رجا بسربرد.

امام علی (ع) فرمود مومن شب و روز در خوف و هراس بسر می برد هر چند نیکوکار باشد.

لقمان به پسرش گفت: از خدا چنان بتس که اگر عمل نیک انس و جن را نزد او ببری بازگمان کنی  
تورا عذاب می کند و به او چنان امیدوار باش که اگر گناه همه انس و جن ببری باز گمان کنی تورا  
بیخشد.

ویامبرخدا فرمود اگر اندازه رحمت خدارا بدانید بر آن تکیه کرده و جز عمل کم نخواهید انجام داد و اگر  
اندازه خشم خدارا بدانید خواهید پنداشت که هرگز نجات نمی یابید.

سومین معنای خداترسي آنست که از عاقبت بد بترسد و هراسان باشد.

افرادی مانند ابلیس و قارون و بلعم و طلحه و زبیر و امثال اینها که اول خوب بودند ولی بعد عاقبت به شر شدند نشان می دهد که انسان همواره در معرض خطر است و باید مرتب با درک حضور خدا، از گناهان فاصله بگیرد.

از دیگر معانی خداترسی آنست که عظمت خدا را متوجه و متذکر باشد. و آنقدر معرفت الهی نصیبش شود که خدادرچشمش عظیم و غیرخدا در چشمش حقیر باشد. در این صورت قدرتهای ظاهری و مادی در نزد او بی ارزش و قدرت را فقط در خدا می بیند.

ناصرالدین شاه و ملاهادی سبزواری

نقل شده که ملاهادی سبزواری در سبزواری بود که ناصرالدین شاه در سفر مشهد وارد سبزواری شد. گفت ملاهادی را نزد من بیاورید. وقتی نزد ملاهادی رفتند و مطلب را گفتند، روایتی برای ناصرالدین شاه نوشت که قال رسول الله (ص): إذا كان العلماء في باب الملوك بئس العلماء وبئس الملوك. و إذا كان الملوك في ابواب العلماء نعم العلماء ونعم الملوك. اگر عالم پیش شاه برود، هم عالم بد است و هم شاه! و اگر شاه نزد عالم برود، هم عالم خوب است و هم شاه! وقتی نامه را دست ناصرالدین شاه دادند، بعد از خواندن، روانه منزل ملاهادی شد. در زدند. پیرمردی قدبلند و ریش سفید در را باز کرد. شاه خیال کرد که نوکر ملا است. پرسید آقا هستند؟ فرمود خودم هستم. شاه وارد شد و نشست و مقداری صحبت کردند. ظهر که شد ملاهادی بیرون رفت. شاه خیال کرد آقا برای آوردن غذا رفته است. ولی مشخص شد که ملاهادی برای گرفتن وضو و ادای نماز رفته است. بعد از نماز ملا و شاه نشستند. نه بوی پلو می آمد نه بوی چلو! یک مرتبه خادم آقا آمد و یک ظرف فلزی دوغ و نمک و چند گرده نان خشک آورد. ناصرالدین شاه مقداری از نانها را بعنوان تبرک برداشت و هرچه کرد نان بی خورشت به مزاجش سازگار نشد!

موقع رفتن شاه گفت اجازه بدهید شهریه طلاب را من بدهم؟ ملاهادی فرمود: طلاب بدعادت می شوند. شما که همیشه زنده نیستی که شهریه آنها را بدهی! خوب است به همان مقدار کفایت کنند. شاه گفت: اجازه بدهید شما را قاضی القضاات کنم؟ ملاهادی گفت: این دست شما نیست. شاه گفت پس بگذارید بشما کمی بکنم؟ ملاهادی جواب داد: لاهو شیء فی الوجود الا الله. روزی من دست خداست و غیر خدا رازق نیست {اصول سه گانه}

همچنین شخص خداترس برای اینکه عظمت پروردگار در نظرش بیشتر شود باید به معجزات پیامبران و امامان توجه نماید. باید به عجایب خلقت متذکر گردد. باید به ضعف انسان ها حتی پادشاهان و قدرتمندان متوجه شود.

پنجمین معنای خداترسی آنست که در برخورد با گناه بیاد خدا افتاده و از گناه دوری نماید

اعِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذًا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَأَذًا هُمْ مُبْصِرُونَ {اعراف 201}

## نتیجه نیک مخالفت با هوای نفس:

حضرت رسول(ص) فرمود: در میان بنی اسرائیل عابدی زیبا و خوش سیما بود زندگی خود را بوسیله درست کردن زنبیل از درخت خرما می گذرانید. روزی از درخانه پادشاه می گذشت کنیز خانم پادشاه او را دیده وارد قصر شد و حکایتی از زیبایی و جمال عابد برای خانم تعریف کرد. خانم گفت بوسیله ای او را داخل قصر کن. همینکه عابد داخل شد چشم همسر سلطان به او افتاد از حسن و جمالش در شگفت شد در خواست نزدیکی کرد. عابد امتناع ورزید. زن دستور داد درهای قصر را ببندند و به او گفت غیر ممکن است باید من از تو کام بگیرم و تو نیز از من بهره ببری عابد چون راه چاره را مسدود دید. پرسید بالای قصر شما محلی نیست که در آن جا وضو بگیرم زن به کنیز گفت ظرف آبی بالای قصر ببر تا هر چه می خواهد انجام بدهد. عابد بر فراز قصر رفت در آنجا با خود گفت ای نفس مدت چندین سال عبادت را که روز و شب مشغول بودی به یک عمل ناچیز می خواهی تباہ کنی. اکنون خود را از این بام به زیر انداز. بمیری بهتر از آن است که این کار انجام دهی نزدیک بام رفت دید قصر مرتفعی است و هیچ دست اویزی نیست که خود را به آن بیاویزد تا بزمین برسد . حضرت رسول (ص) فرمود: همینکه خود را آماده انداختن نمود امر بجبرئیل شد که فوراً بزمین برد بنده ما از ترس معصیت می خواهد خود را بکشتن دهد. او را ببال خود دریاب تا آزرده نشود عابد را در راه چون پدری مهربان گرفت و بزمین گذاشت. زیباییهایش در همان قصر ماند زنش پرسید پول زنبیل ها را چه کردی؟ گفت امروز چیزی عاید نشد گفت امشب را با چه افطار کنیم. جواب داد باید به گرسنگی صبر کنیم ولی تو تنور را بیافروز تا همسایگان متوجه نشوند ما نان تهیه نکرده ایم. زیرا ایشان بفکر ما خواهند افتاد. زن تنور را روشن کرده با مرد خود شروع به صحبت نمود. درین بین یکی از زنان همسایه برای بردن آتش وارد شد. گفت از تنور آتش بگیر. آن زن بمقدار لازم آتش برداشت و در موقع رفتن گفت شما گرم صحبت نشسته اید نانهایتان در تنور نزدیک است بسوزد زن نزدیک تنور آمده دید نان بسیار خوب و مرتبی بر اطراف تنور است. نانها را جدا کرده پیششهر آورد باو گفت تو در پیش خدا منزلتی داری که برایت نان آماده می شود از خداوند بخواه بقیه عمر ما را از بدبختی و ذلت نجات دهد. عابد گفت صبر همین زندگانی بهتر است. {خوبیها و بدیها}

## داستان عفت و گریه امام حسین(ع) در برابر زن کامجو:

ابن شهر آشوب در مناقب می نویسد که در ابواء زنی بادیه نشین خدمت حضرت مجتبی(ع) رسید در آنحال امام حسن(ع) مشغول نماز بود. نماز را کوتاه نمود و فرمود کاری داشتی جوابداد آری پرسید حاجت تو چیست گفت من زنی بی شوهرم به این مکان وارد شده ام و مایلم از شما کام بگیرم.

حضرت فرمود: دور شو از من می خواهی مرا با خودت در آتش جهنم بسوزانی . آن زن پیوسته در صدد دل بردن از آنجناب بود.

حضرت شروع به گریه کرد و در این بین می فرمود: دور شو ای بر تو. کم کم گریه آنجناب شدید شد. زن که حال امام مجتبی (ع) را مشاهده کرد او هم شروع بگریه نمود امام حسین(ع) وارد شد دید با درش با این زن هر دو گریه می کنند. سیلاب اشک امام حسن(ع) چنان برادر را تحت تأثیر قرار داد که او هم شروع بگریه کرد.

عده ای از اصحاب حضرت آمدند هر کدام آن حال را مشاهده می کرد گریه آنها را می گرفت تا اینکه صدای گریه ایشان بلند شد. زن بادیه نشین خارج گردید. اصحاب نیز متفرق شدند. مدتی از آن پیش آمد و گذشت. حسین بن علی (ع) از نظر عظمت و جلالت برادر خویش سبب گریه را نپرسید. نیمه شبی که امام حسن خوابیده بود ناگه بیدار شده و گریه آغاز نمود. حسین(ع) پرسید چه شده برادر جان فرمود: خوابی دیدم از آن جهت گریه می کنم تفصیل خواب را جویا شد. فرمود تا زنده ام بکسی مگو یوسف صدیق را در خواب دیدم. مردم برا تماشای او جمع شده بودند من هم جلو رفته او را تماشا می کردم همینکه حسن و زینبائی اش را دیدم گریه ام گرفت یوسف بسوی من توجه نموده گفت برادرم چرا گریه می کنی پدر و مادرم فدایت باد. گفتم بیاد آوردم جریان تو را با زن عزیز مصر که چه رنج و مشقتی کشیدی بزندان افتادی پیر کهنسال یعقوب د فراق تو چه دید برای آن گریه می کنم و در شکفتم از نیروی تو که چه اندازه خود داری یوسف گفت چرا تعجب نمی کنی از خودت راجع به آن زن بادیه نشین که او رد ابواء با تو مصادف شد. چه حالی پیدا کردی دیدی چگونه اشک ریختی؟ پیامبر(ص) فرمود: کسیکه قدرت پیدا کند بر زنی یا کنیزی پس از ترس خدا او را ترک کند خداوند آتش را بر او حرام می کند و او را از قیامت ایمن کرده وارد بهشت می نماید و اگر حرام مرتکب شود خدا بهشت را برای او حرام کرده و او را وارد جهنم می نماید. {خوبیها و بدیها}

ششمین معنا آنست که -بدنبال جلب رضایت الهی بوده و اگر همه مردم از او ناراضی باشند ولی خدا از او راضی باشد برای او خوشایند و مطلوب است. اللهم ورضاك والدار الاخره  
او بدنبال این نیست که مردم از او تعریف کنند یا از او خوششان بیاید. بلکه تمام حواس و هوشش متوجه این است که همه اعمالش مطابق رضایت الهی باشد.

امام حسین ع: -«کسیکه بدنبال رضای الهی است اگر چه مردم ناراحت شوند، خدا او را از مردم کفایت می کند و کسیکه برای رضای مردم، خدا را غضبناک می کند، خدا او را به مردم وا می گذارد!» {میزان الحکمه}

**هفتمین علامت معرفت، توجه ویژه به قرآن کریم است**

«امام سجاد(ع) آیه مالک یوم الدین را زیاد تکرار می کرد.» از بعضی نقل شده که آیه (وامتاز الیوم ایها

المجرمون) 59 را تا صبح تکرار نمود.»

«امام رضا(ع) هر سه روز یک قرآن ختم می کرد و می فرمود اگر بخواهم می توانم در کمتر از سه روز هم ختم نمایم ولی من هیچ آیه ای رانمی خوانم الا اینکه درباره آن فکر می کنم که برای چه نازل شده و در چه محلی فرو فرستاده شده است.

در بستر که دراز می کشید صدای قرائت قرآن حضرت بگوش می رسید.  
وقتی در تلاوت قرآن به آیه ای می رسید که در آن ذکر بهشت یا جهنم شده بود، گریه می کرد و از خدا بهشت را می طلبید و از جهنم به خدا پناه می برد.  
وقتی یک عبا به دعبل خزاعی هدیه داد، فرمود:

در این عبا هزار شب، شبی هزار رکعت نماز خوانده ام و در این عبا هزار ختم قرآن کرده ام.»  
{با قرآن بیشتر آشنا شویم}

امام رضا(ع) در وصف قرآن فرمود:  
(هو جبل الله المتین و عروته الوثقی، و طریقہ المثلی، المودی الی الجنه و المنجی من النار، لا یخلق من الازمنه، و لا یغث علی الالسنه، لانه لم یجعل لزمان دون زمان، بل جعل دلیل البرهان، و حجه علی کل انسان، ((لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید.)) قرآن، ریسمان استوار و متین و دستگیره محکم و در خور اعتماد و راهی نمونه و بی بدیل است که به بهشت منتهی می شود و از دوزخ رهایی می بخشد. در طول زمان کهنه نمی شود و ارجمندی و وزانت خود را از دست نمی دهد، زیرا آن برای یک عصر قرار داده نشده است، بلکه راهنما و برهان و حجت بر هر انسان است. باطل و نادرستی و کژی در آن راه نمی یابد، نه از پیش رو و نه از گذشته ها و پشت سر، فرو فرستاده خدای

حکیم حمید است. { پژوهشهای قرآنی جلد 5 و 6 ص 195 - 186 }

## سه سال در انعام ماندم!

«استاد محمد رضا حجتی که به شغل تعمیر چرخ خیاطی اشتغال دارد، در رابطه با قرآن می گوید:  
من عاشق قرآن هستم. سه سال تمام در سوره انعام متوقف شده بودم و نمی توانستم رد شوم. آمثال و حکمتها و عبرت های آن تمامی نداشت.

من قرآن را مراقب و تکمیل کننده کل حرکات زندگی ام می بینم.» {با قرآن بیشتر آشنا شویم}

## سخن امام خمینی «رض» در باره قرآن کریم

«قرآن آیات الهی است و انگیزه بعثت، آوردن این کتاب بزرگ است و تلاوت کردن این کتاب بزرگ و آیه عظیم الهی است. گرچه همه عالم آیات حق تعالی هستند لکن قرآن کریم فشرده از تمام خلق و تمام چیزهایی که در بعثت باید انجام بگیرد، قرآن کریم یک سفره ای است که خدای تبارک و تعالی به وسیله پیغمبر اکرم در بین بشر گسترده است که تمام بشر از آن هر یک به مقدار استعداد خودش استفاده کند.

این کتاب و این سفره گسترده در شرق و غرب و از زمان وحی تا قیامت کتابی است که تمام بشر، عامی، عالم، فیلسوف، عارف، فقیه، همه از او استفاده می کنند یعنی کتابی است که در عین حال که نازل شده است از

مرحله غیب به مرحله شهود و گسترده شده است پیش ماجمعیتی که در عالم طبیعت هستیم، در عین حالی که متنزل شده است از آن مقام و رسیده است به جایی که استفاده ما بتوانیم از او بکنیم.

در عین حال مسائلی در او هست که مختص به علمای بزرگ است، فلاسفه بزرگ است، عرفای بزرگ است و انبیا و اولیا است. بعض مسائل او را غیر از اولیای خدای تبارک و تعالی کسی نمی تواند ادراک کند مگر با تفسیری که از آنان وارد می شود، به مقدار استعدادی که در بشر هست مورد استفاده قرار می گیرد و مسائلی هست که عرفای بزرگ اسلام از آن استفاده می کنند و مسائلی هست که فلاسفه و حکمای اسلام از آن استفاده می کنند و مسائلی هست که فقهای بزرگ از آن استفاده می کنند و این سفره همگانی است برای همه و همین طور که این طوائف از آن استفاده می کنند، مسائل سیاسی، مسائل اجتماعی، مسائل فرهنگی و مسائل ارتشی و غیر ارتشی همه در این کتاب مقدس هست.»

{قرآن باب معرفه الله ص 41}

### هشتمین نشانه معرفت خداوند، داشتن ولایت محمد و آل محمد است

پیامبر اکرم (ص) فرمود: هنگامیکه به معراج رفتم، خدا بمن وحی کرد که:

ای محمد! من نظری بسوی زمین کردم و تو را از آن اختیار کردم و پیغمبر ساختم و اسم تو را از نام خود برگزیدم که من محمود و تو محمدی! دوباره بر زمین نظری افکندم و علی را از آن برگزیدم و او را جانشین و داماد تو قرار دادم و نام او را از نام خود برگزیدم که من علی اعلی هستم و او علی است.

سپس فاطمه و حسن و حسین را از نور شما خلق کردم. آنگاه ولایت شما را بر فرشتگان عرضه کردم، تا هر که پذیرفت در پیشگاه من از مقررین شود.

ای محمد! اگر بنده ای آنقدر عبادت کند تا خسته شود و بدنش مانند مشک پوسیده گردد ولی در حالی از دنیا برود که منکر ولایت شما باشد، او را در بهشتم جای نخواهم داد و در زیر عرشم سایه نخواهم بخشید. {جایگاه اهل بیت در جهان هستی}

حضور معصومین (ع) بر بالین محتضران!

ابابصیر می گوید: از امام صادق (ع) سؤال کردم: آیا مؤمن از مرگ ناراحت می شود؟ امام فرمود: نه بخدا! گفتم: چرا ناراحت نمی شود؟ فرمود: هر گاه مرگ مؤمنی فرا برسد، رسول خدا (ص) و اهل بیتش (ع) بر بالین او حاضر می شوند! جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل، نیز بیایند! علی (ع) می فرماید: یا رسول الله! این شخص از دوستان ما است! پس او را دوست بدار! همه فرشتگان نیز توصیه او را به عزرائیل، می کنند! و می گویند: این شخص از دوستان محمد و آل محمد است. با او مدارا کن!

عزرائیل گوید: قسم به خدائی که شمارا برگزید، و محمد را به نبوت انتخاب کرد، من نسبت به او از پدر مهربانتر و از برادر رفیق ترم!

سپس عزرائیل به آن شخص می گوید: ای بنده خدا! آیا از آتش، خودت را رهاندی؟ آیا از گرو امانت الهی، بیرون آمدی؟ او جواب می دهد: آری!

عزرائیل می پرسد: چگونه؟ می گوید: به محبت محمد و آلش و به ولایت علی بن ابی طالب و فرزندانش! عزرائیل می گوید: خدا تورا از هر چه خوف داشتی، ایمن نمود و آنچه امید داشتی، بتو داد! چشمانت را باز کن و نگاه کن! او وقتی چشمش را باز می کند، افرادی را که در اطراف او هستند - پیامبر (ص) و اهل بیتش و ملائکه را - می بیند. سپس چشمش به دری از باغهای بهشت، می افتد. عزرائیل می گوید: این را خدا برایت مهیا ساخته و اینها هم رفقاییت هستند! آیا دوست داری به اینها ملحق شوی و یا به دنیا برگردی؟ او دستش را بالای چشمانش گذاشته و می گوید: نمی خواهم به دنیا برگردم!

در این هنگام از دل عرش، ندا می شود: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ إِلَىٰ مُحَمَّدٍ وَوَصِيِّهِ أَوْ الْإِثْمَةَ مِنْ بَعْدِهِ**! اِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً بِاللَّوْلَاءِيَّةِ، مَرْضِيَةً بِالْثَوَابِ. فَادْخُلِي فِي عِبَادِي مَعَ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَادْخُلِي جَنَّتِي، غَيْرَ مَسْئُوبَةٍ! یعنی: ای بنده ای که در کنار محمد و وصیش و امامان بعد از او آرامش یافتی! به سوی خدایت، برگرد! در حالی که به ولایت اهل بیت، راضی شونده و به ثواب راضی شده ای! پس با محمد آلش، داخل بندگام شو و در حالیکه دچار اضطرابی نیستی، به بهشت وارد شو! . {جایگاه اهل بیت در جهان هستی}

### شش صورت در قبر مؤمن!

امام صادق (ع) فرمود: هر گاه بنده مؤمنی می میرد، شش صورت به همراه او وارد قبرش می شود که دارای نورانیت و بوی خوش و پاکیزگی هستند! صورتی در سمت راست مرده و دیگری در سمت چپ و سومی در مقابل و چهارمی در پشت سر و پنجمی در کنار پایش و آنکه از همه زیباتر است در بالای سر او می ایستند!

آنکه از همه زیباتر است، از دیگران، می پرسد: شما کیستید؟ صورت سمت راستی، می گوید: من نمازم! سمت چپی می گوید: من زکاتم! روبرویی می گوید: من روزه ام! پشت سری می گوید: من حج و عمره ام! آنکه نزد پایش ایستاده است، می گوید: من کارهای خیر توام! سپس آنها از او که دارای زیباترین صورت است، می پرسند: تو کیستی که از همه زیباتری؟ او جواب می دهد: من ولایت آل محمد (ص) هستم. . {جایگاه اهل بیت در جهان هستی}

### نهمین علامت معرفت الهی، خودشناسی است

علامه طباطبایی درباره خودشناسی می فرماید:

در کتاب الدرر و الغرر از علی (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: عارف کسی است که نفس خود را بشناسد و او را آزاد سازد، و از هر چیزی که دورش می کند منزهش بدارد.

مؤلف: یعنی از اسیری هوای نفس و بندگی شهوات آزادش کند.

و نیز در کتاب مزبور از آن جناب روایت شده که فرمود: بزرگترین جهل ها، جهل انسان است به نفس خویش .

و نیز فرمود: بزرگترین حکمت ها برای انسان نفس خود را شناختن است .  
و نیز فرمود: از مردم هر کس که بیشتر نفس خود را می شناسد او از پروردگار ترسنده تر است .  
مؤلف : جهتش این است که چنین کسی به خدای خود بیشتر عالم و عارف است کما اینکه خدای سبحان فرمود: (انما یحشی الله من عباده العلماء - از بندگان ، تنها علما از خدای می ترسند).  
و نیز در کتاب مذکور از آن حضرت روایت می کند که فرمود: بهترین عقل انسان خودشناسی اوست . بنابراین کسی که خود را شناخت، خردمندی یافت ، و کسی که نادان به نفس خود بود گمراه شد.  
و نیز در کتاب مزبور از آن حضرت روایت می کند که فرمود: در شگفتم از کسی که برای گمشده خود جار میزند، و از این و آن می پرسد، در حالی که خودش را گم کرده و در پی یافتن خود نیست .  
و نیز فرمود: در شگفتم از کسی که خود را نشناخته چگونه می تواند پروردگار خود را بشناسد.  
و نیز فرمود: کمال معرفت و نهایت درجه آن این است که آدمی خود را بشناسد.  
مؤلف : سابقا وجه این مطلب گذشت و گفتیم که حقیقت معرفت همین است و نیز فرمود: چگونه دیگری را می شناسد، کسی که هنوز خود را نشناخته؟.

و نیز فرمود: در معرفت آدمی همین بس که خود را بشناسد، و در نادانیش همین بس که خود را نشناسد.  
و نیز فرمود: هر که خود را بشناسد مجرد شده است .  
مؤلف : مقصود از تجرد، یا تجرد از علاقه های دنیایی است ، و یا تجرد از مردم و گوشه گیری است ، و یا بوسیله اخلاص عمل برای خدا از هر چه جز اوست مجرد شدن است .  
و نیز فرمود: هر که نفس خود شناخت ، مجاهده با نفس نمود، و هر که نفس خود شناخت آنرا وا گذاشت و رهاش کرد.

و نیز فرمود: هر که نفس خود شناخت کارش بالا گرفت .  
و نیز فرمود: هر که نفس خویش را بشناسد دیگران را بهتر می شناسد، و هر کس نسبت به نفس خود جاهل باشد نسبت به دیگران جاهل تر است .  
و نیز فرمود: هر کس نفس خود شناخت به غایت و نتیجه هر علم و معرفتی رسیده است .  
و نیز فرمود: هر کس نفس خود شناخت از راه نجات دور افتاد، و در گمراهی و جهالت ها گیج و سرگردان شد.

و نیز فرمود: معرفت نفس نافع ترین معرفت ها است .  
و نیز در کتاب مزبور از آن حضرت روایت شده است که فرمود: رستگاری و فوز اکبر برای کسی است که به معرفت نفس موفق شود. {المیزان}

در تفسیر نور آمده است:

بهترین راه خداشناسی ، فکر در آفرینش خود و جهان است . حضرت ابراهیم علیه السلام در مقام اثبات خداوند به دیگران فرمود: (رَبِّی الَّذِی یحیی و یمیت) (250) پروردگار من کسی است که زنده می کند و می میراند. تفکر در پدیده ی حیات و اندیشیدن در مسئله مرگ ، انسان را متوجه می کند که اگر حیات از خود انسان بود، باید همیشگی باشد. چرا قبلا نبود، بعدا پیدا شد و سپس گرفته می شود؟! خداوند می فرماید: اکنون که دیدید چگونه



موجود بی جان ، جاندار می شود، پس بدانید که زنده شدن مجدد شما در روز قیامت نیز همینطور است . {تفسیر نور}

علامه محمدتقی جعفری می نویسد:

در این مبحث مقداری از علل تلازم ما بین **خودشناسی** و خداشناسی را مطرح مینمائیم :

1 نفس انسانی مجرد است ، یعنی يك امر مادّی نیست که در مادّه و صورت و حرکت و قوانین آن سه ، در محاصره بوده باشد ، همینطور خداوند متعال حقیقتی است فوق مادّه و صورت و حرکت و قوانین آنها .  
2 نفس انسانی با اینکه با بدن در ارتباط است و بلکه بنا بر نظریّه مشائی جسمانیّه الحدوث و روحانیّه البقاء ( نفس انسانی از همین موادّ عالم طبیعت نشأت مییابد ولی در امتداد حرکت تکاملی رو به تجرّد میروود و به آن روحانیت که خداوند سبحان در ذات آن بودیعت نهاده است ، میرسد . ) است ، با اینحال ، اشراف و مدیریت بر همه اعضای مادّی و غرایز طبیعی و نیروها و استعدادهای درونی دارد . خداوند سبحان با کمال ارتباط با همه اجزاء هستی

مع کلّ شیء لا بالمقارنه .

3-خداوند سبحان در عین ارتباط با حرکات و حوادث جهان هستی ، ما فوق حدوث و تغیر و مافوق زمان است ، همچنین نفس انسانی در عین ارتباط با حرکات و حوادث جهان هستی ، هم از بعد ثبات برخوردار است و هم فوق زمان و کوتاه کننده و بلند کننده آن .

4 خداوند سبحان در عین وحدت ذات اقدسش ، دارای صفات ذاتی است که با داشتن مفاهیم مختلف مانند : علم ، قدرت و وجوب ، آن وحدت نمی شکنند و مبدّل به کثرت نمیگردد ، همانطور نفس انسانی با داشتن وحدت ذاتی از مقداری صفات برخوردار است که اختلالی در وحدت آن وارد نمیسازد .

5 خداوند سبحان جهان هستی را بی سابقه وجود ، یعنی بدون مادّه قبلی یا هیولی ، انشاء و ابداع و ایجاد فرموده است ، و در ایجاد موجودات هیچ نیازی به وسیله و تجربه ندارد همانطور که امیر المؤمنین علیه السلام در سخنان خود فرموده اند .

عزیز الدّین نسفی درباره این جلوه میگوید : « ای درویش ، حضرت خدایتعالی هر کاری کند اوّل خود می کند و بی وسایط و بی مادّه و بی دست افزار ،

آنگاه صورت آن چیز بر این وسایط گذر میکند و باین عالم سفلی میآید و در عالم شهادت موجود میشود .

صورت اوّل وجود علم است و صورت دوم وجود عینی است

اگر شما در گذشته بسیار دور مرتکب جنایتی بشوید مثلاً در آغاز رشد من ( ده سالگی ) جنایتی را مرتکب شوید ، قطعی است که همانگونه که خودتان جانی بودنتان را در هشتاد سالگی احساس خواهید کرد ، مردم جامعه هم

شما را حتّی در هشتاد سالگی جنایتکار تلقّی میکنند . و اگر کار نیکوئی از شما صادر شد ، مثلاً يك غریق را نجات دادید ، همانگونه که شما خودتان را نجات دهنده و احیاء کننده يك انسان احساس خواهید کرد ، همانطور مردم جامعه شما را در همان دوران کهنسالی نجات دهنده و احیاء کننده يك انسان تلقّی خواهند کرد . این موضوع بدیهی بهترین دلیل برای داشتن بعد ثبات در نفس انسانی است . این دلیل را در دلایل تجرّد نفس متدّگر شده ایم .

همچنین خلیفه خدا ( انسان ) هر چیزی که مینویسد یا هر کاری که میکند ، اوّل خود میکند بی وسایط و بی مادّه و بی دست افزار ، آنگاه صورت آن چیز بر این وسایط گذر میکند و به بیرون می آید و در عالم شهادت موجود

میشود، مانند حدّادی و نجّاری و گل کاری و در جمله حرفتها و صفتها. همچنین می دان صورت اول وجود عقلی است و صورت دوم وجود حسّی است، صورت اول وجود ذهنی است و صورت دوم وجود خارجی است. « 1

باین معنی که خداوند لم یزل و لا یزال در تاریکی عدم نور وجود را برافروخته است، اسب، میز، کاغذ و غیر ذلك بوده است. یعنی این عدد 2 که شما فعلا در ذهن دارید تحوّل یافته از مفهوم انعکاسی آب یا ماه یا اسب یا میز یا کاغذ که پیش از این در ذهن شما منعکس بوده است، نمیباشد. پس عدد 2 حقیقتی است انشائی و ابداعی که نفس آنرا با توجه به عوامل و انگیزه های مربوطه در ذهن شما انشاء و ابداع کرده است. این انشاء یعنی ایجاد بی سابقه وجود در تجرید اعداد و مفاهیم کلی و دریافت اصول اولیه مانند « اجتماع نقیضین محال است » و « کلّ بزرگتر از جزء است » و « این، همین است، ( الف، الف است ) » و بلکه در دریافت همه قضایای کلی که در علوم و فلسفه ها تکیه گاه مسائل میباشند، انشاء و ابداع با کمال و وضوح قابل مشاهده است.

6 خداوند سبحان علم به ثابت ها و متغیّرات دارد، و بدیهی است که علم خداوندی به متغیّرات، موجب تغییر و دگرگونی و کثرت علم خداوندی نمیگردد.

همانگونه علم انسانی هم در موقع تعلق به متغیّرات و با تعلق به دگرگونی ها، متغیّر و دگرگون نمیشود، چنانکه با کثرت معلوماتی که نفس آدمی برای خود می اندوزد، متکثّر نمیگردد. {شرح نهج البلاغه علامه جعفری}

درباره حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه

مرحوم علامه مجلسی قدس سره می گوید: این حدیث از چند طریق بیگانگی و ربوبیت خداوند دلالت دارد:

1. از آن جا که روح، مدبّر بدن است پس جهان هستی هم مدبّری دارد.
2. از آن جا که روح، یگانه است بر یگانگی خدا دلالت دارد.
3. از آن جا که بر حرکت دادن تن قدرت دارد، دلیل بر قدرت خداست.
4. از آن جا که از بدن آگاه است، دلیل بر آگاهی خداوند است.
5. از آن جا که روح بر اعضای بدن تسلّط دارد، دلیل سلطه خداوند بر مخلوقات است.
6. چون روح، قبل از بدن بوده و بعد از آن نیز خواهد بود، دلیل بر ازلیّت و ابدیّت خداست.
7. از آن جا که انسان، از حقیقت نفس آگاه نیست، دلیل بر این است که احاطه بر کنه ذات خدا ممکن نیست.
8. از آن جا که روح را نمی توان لمس کرد، دلیل بر این است که خداوند لمس کردنی نیست.
9. از آن جا که روح و نفس آدمی دیده نمی شود، دلیل بر این است که خالق روح، دیدنی نیست. (بحارالانوار، ج 58، ص 99)

خودشناسی در روایات اسلامی

در احادیث اسلامی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم: نقل شده اثرات بسیار پرارزشی برای خودشناسی آمده است، که ما را از هرگونه توضیح بی نیاز می سازد از جمله:

- 1- در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «نال الفوز الاکبر من ظفر بمعرفة النفس؛ کسی که خود را بشناسد، به سعادت و رستگاری بزرگ نایل شده است!» (191)
- 2- و در نقطه مقابل آن چنین می فرماید: «من لم يعرف نفسه بعد عن سبيل النجاة وخبط في الضلال و الجهالات؛ کسی که خود را نشناسد، از طریق نجات دور می شود و در گمراهی و جهل گرفتار می آید!» (192)
- 3- در تعبیر دیگری از همان امام همام آمده است: «العارف من عرف نفسه فاعتقها و نزهها عن کل ما یبعدها؛ عارف حقیقی کسی است که خود را بشناسد، و (از قید و بند اسارت) آزاد سازد، و آن را از هر چیز که او را از سعادت دور می سازد پاک و پاکیزه کند!» (193)
- از این تعبیر بخوبی استفاده می شود که معرفت نفس (خودشناسی) سبب آزادی از قید و بند اسارتها و پاکسازی از رذائل اخلاقی است.
- 4- باز حدیث دیگری از همان پیشوای بزرگ علیه السلام می خوانیم: «اکثر الناس معرفة لنفسه اخوفهم لربه؛ کسی که بیش از همه خود را بشناسد، بیش از همه، خوف پروردگار خواهد داشت!» (194)
- از این حدیث نیز رابطه نزدیکی میان احساس مسؤولیت و خوف پروردگار که سرچشمه تهذیب نفس است با خودشناسی استفاده می شود.
- 5- در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «من عرف نفسه جاهدها؛ و من جهل نفسه اهلها؛ کسی که خود را بشناسد، به جهاد با نفس بر می خیزد و کسی که خود را نشناسد آن را رها می سازد!» (195)
- مطابق این حدیث پایه اصلی جهاد با نفس که طبق صریح روایات جهاد اکبر نامیده شده، خودشناسی است.
- 6- در نهج البلاغه در کلمات قصار، از همان بزرگوار آمده است: «من کرمت علیه نفسه هانت علیه شهواته؛ کسی که (در سایه خودشناسی) برای خود، کرامت و شخصیت قائل است، شهواتش در نظرش خوار و بی مقدار خواهد بود(و به آسانی تسلیم هوی و هوس نمی شود)!» (196)
- 7- همان گونه که خودشناسی پایه مهم تهذیب نفس و تکامل در جنبه های اخلاقی و مسائل دیگر است، جاهل بودن به قدر خویش، سبب بیگانگی از همه چیز و دوری از خدا می گردد؛ لذا در حدیث دیگری از امام دهم، امام هادی علیه السلام می خوانیم: «من هانت علیه نفسه فلا تامن شره؛ کسی که نزد خود قدر و قیمتی ندارد، از شر او ایمن نباش!» (197)
- از مضمون آنچه در این بحث آمد، به روشنی می توان استفاده کرد، که یکی از پایه های اصلی پرورش فضائل اخلاقی و تکامل معنوی، خودشناسی و معرفة النفس است، و تا انسان این مرحله دشوار و این گرده صعب العبور را پشت سر نگذارد، به هیچ يك از مقامات معنوی نایل نخواهد شد؛ به همین دلیل، علمای بزرگ اخلاق تاکید و اصرار زیادی بر این دارند که رهروان این راه باید به خودشناسی پردازند، و از این امر حیاتی غافل نشوند.
- 3- خودشناسی وسیله خداشناسی است
- قرآن مجید با صراحت می گوید: «ما آیات آفاقی و انفسی (عجائب آفرینش خداوند در جهان بزرگ و در درون وجود انسان) را به آنها نشان می دهیم تا آشکار گردد که او حق است.» (سننیهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتب-ین لهم انه الحق) (198)
- در جای دیگر می فرماید: در درون وجود شما آیات خداست، آیا نمی بینید؟ (و فی انفسکم افلا تبصرون) (199)

بعضی از محققان از آیه مربوط به عالم ذر نیز همین استفاده را کرده اند که «معرفة النفس» پایه «معرفة الله» است، آنجا که می فرماید: «و اذ اخذ ربك من بنی آدم من ظ-هورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بریکم قالوا بلی شهدنا؛ به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت و آشکار ساخت و آنها را گواه بر خویشتن نمود (و اسرار وجودشان را به آنها نشان داد و فرمود) آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنها همگی گفتند: آری گواهی می دهیم!» (از 191 تا 200 از کتاب اخلاق در قرآن- آیه الله مکارم)

#### دهمین نشانه معرفت الهی، مخالفت با نفس است

خداوند وقتی انسان را خلق کرد برای تکامل او، دونیرو در او به امانت گذاشت یکی عقل و دیگری هوای نفس.

عقل پیامبر باطنی و دوست دار سعادت انسان بوده و بشر را به کارهای خوب و درست و کارهای موافق فطرت و حق ارشاد می کند.

ولی نفس در نقطه مقابل عقل است و دشمن انسان و بدخواه بشر بوده و آدمی را به کارهای زشت و مخالف فطرت و موافق باطل، دعوت می کند.

لذا خداوند فرمود: آنکه از خدا ترسید و با نفسش مخالفت کرد، بهشت گوارایش باد. {نازعات 40}

و در سوره شمس فرمود: قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها کسیکه تزکیه نفس نمود، رستگاه و سعادت مند شد و کسی که آلودگی پیدا کرد بدبخت گردید.

مردی بنام مجاشع نزد پیامبر آمد و پرسید: چه راهی برای خداشناسی است؟

فرمود: خودشناسی. پرسید: چه راهی برای موافقت با خدا است؟ فرمود: مخالفت با نفس. پرسید: چه راهی برای رضایت خدا است؟ فرمود: عصبانی کردن نفس. پرسید: چه راهی برای وصل به خدا است؟ فرمود: دور کردن نفس. پرسید: چه راهی برای اطاعت خدا است؟ فرمود: معصیت نفس. پرسید: چه راهی برای یاد خدا است؟ فرمود: فراموش کردن نفس. پرسید: چه راهی برای نزدیکی به خدا است؟ فرمود: دوری از نفس. پرسید: چه راهی برای مانوس شدن با خدا است؟ فرمود: وحشت از نفس. پرسید: چه راهی برای رسیدن به اینها است؟ فرمود: کمک گرفتن از خدا برای مخالفت با نفس. {بحار ج 77 ص 27}

#### یازدهمین علامت معرفت خداوند، زهد و عدم دلبستگی به دنیا است

- قرآن در موارد متعددی زندگی دنیا را نوعی بازیچه کودکان و سهو و سرگرمی می شمرد، می فرماید:

«و ما الحیة الدنیا الا لعب و لهو...؛ زندگی دنیا چیزی جز بازی و سرگرمی نیست.»<sup>(1)</sup>

در جای دیگر می فرماید: «اعلموا انما الحیة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد...؛ بدانید زندگی دنیا فقط بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و فخر فروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است.»<sup>(2)</sup>

در حقیقت دنیا پرستان را به کودکانی تشبیه می کند که از همه چیز غافل و بی خبرند و تنها به سرگرمی و بازی مشغولند و حتی خطراتی را که در یک قدمی آنها وجود دارد نمی بینند!

بعضی از مفسران زندگی انسان را به پنج دوران (از کودکی تا چهل سالگی) تقسیم کرده‌اند و برای هر دورانی مدت هشت سال قائلند و می‌گویند: هشت سال به بازی مشغول است، هشت سال به لهو و سرگرمی‌ها، هشت سال در بحبوحه جوانی به سراغ زینت و زیبایی می‌رود، هشت سال به تفاخر و فخرفروشی می‌پردازد و بالاخره در هشت سال آخر به دنبال تکاثر و افزون‌طلبی در اموال و نیروها می‌رود و در اینجا شخصیت انسان تثبیت می‌شود و این حالت تا آخر عمر ممکن است باقی بماند و در نتیجه مجالی برای دنیاپرستان جهت اندیشیدن به حیات معنوی در ارزشهای جاودانی باقی نماند.

2- در آیات دیگری زندگی دنیا سرمایه «فریب و غرور» شمرده شده است، می‌فرماید: «... و ما الحیاة الدنیا الا متاع الغرور؛ زندگی دنیا چیزی جز سرمایه فریب نیست!»<sup>(3)</sup>

در جای دیگر می‌فرماید: «... فلا تغرنکم الحیاة الدنیا و لا یغرنکم بالله الغرور؛ پس مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد و مبادا (شیطان) فریبکار شما را به (کرم) خدا مغرور سازد و فریب دهد!»<sup>(4)</sup>

این تعبیرات نشان می‌دهد که زرق و برق دنیای فریبنده یکی از موانع مهم بر سر راه تکامل معنوی انسان است که تا این مانع را پشت سر نهد راه به جایی نمی‌برد.

زندگی دنیا همچون سرابی است که تشنه کامان را در بیابان سوزان تعلقات مادی به سوی خود فرامی‌خواند، اما هنگامی که نزد آن می‌آیند چیزی که عطش را فرونشاند پیدا نیست، بلکه دویدن در این بیابان سوزان آنها را تشنه‌تر می‌کند، باز سراب را در فاصله دیگری جلو خود می‌بینند و به گمان اینکه آنجا آب است به سوی آن می‌شتابند و باز هم تشنه‌تر و تشنه‌تر می‌شوند تا هلاک گردند.

بسیارند کسانی که سالها به سوی دنیا دویده‌اند، هنگامی که به آن رسیده‌اند صریحا اعلام می‌کنند نه تنها گمشده خود را (یعنی آرامش و آسایش) پیدا نکرده‌اند، بلکه «شهد» آن را با «شرنگ» و «گل» آن را با «خار» همراه دیده‌اند، غالبا به جای آرامش، نگرانی‌ها و اضطراب‌های آنها برای حفظ آنچه دارند چندین برابر شده است!

3- گروه دیگری از آیات از این حقیقت پرده برمی‌دارد که مجذوب شدن به زرق و برق دنیا انسان را از آخرت غافل می‌کند؛ یعنی شغل شاغل و هم واحد آنها می‌شود و تمام توجه آنان را به سوی خود جلب می‌کند.

می‌فرماید: «یعلمون ظاهرا من الحیاة الدنیا و هم عن الآخرة هم غافلون؛ آنها تنها ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند و از آخرت غافلند!»<sup>(5)</sup>

آنها حتی زندگی دنیا را نشناخته‌اند و به جای اینکه آن را مزرعه آخرت و قنطره و گذرگاهی برای نیل به مقامات معنوی و میدانی برای ورزیدگی و تمرین جهت به دست آوردن فضایل اخلاقی بشناسند آن را به عنوان هدف نهایی و مطلوب حقیقی و معبود واقعی خود شناخته‌اند و طبیعی است که چنین افرادی از آخرت غافل می‌شوند.

در جای دیگر می‌فرماید: «ارضیتم بالحیاء الدنيا من الآخرة؛ آیا به زندگی دنیا به جای آخرت راضی شده‌اید؟!» سپس می‌افزاید: «فما متاع الحیاء الدنيا فی الآخرة الاقلیل؛ با اینکه متاع زندگی دنیا در برابر آخرت چیز اندکی بیش نیست.»<sup>(6)</sup>

آری افراد کم ظرفیت و هوسباز، چنان دنیای کوچک و ناپایدار در نظرشان بزرگ جلوه می‌کند که حیات جاویدان و ابدی را که مملو از مواهب الهی است به فراموشی می‌سپارند.

4- در بخش دیگری از آیات، دنیا به عنوان «عرض» (بر وزن غرض) به معنی موجود بی ثبات و زوال پذیر تعبیر شده است، از جمله می‌فرماید: «...تبتغون عرض الحیوة الدنيا فعند الله مغنم كثيرة...؛ شما سرمایه زوال‌پذیر دنیا را طلب می‌کنید در حالی که نزد خداوند غنیمت‌های فراوانی برای شما (در سرای آخرت) است.»<sup>(7)</sup>

در جای دیگر خطاب به اصحاب پیامبر اسلام (ص) می‌فرماید: «شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید ولی خداوند سرای دیگر را برای شما می‌خواهد»، (...یریدون عرض الدنيا و الله یرید الآخرة...) <sup>(8)</sup>

در آیات دیگری نیز همین گونه تعبیر دیده می‌شود که نشان می‌دهد گروهی از مسلمانان یا غیر مسلمین به خاطر حرص در جمع آوری متاع زوال‌پذیر و ناپایدار دنیا از پرداختن به مواهب پایدار الهی در سرای دیگر و ارزشهای والای انسانی و مقام قرب به خدا باز می‌مانند. آری نعمت حقیقی زوال‌ناپذیر نزد اوست و باقی همه «عرض» و «عارضی» و زوال‌پذیر است.

این تعبیر هشداری است به همه دنیاپرستان که مراقب باشند سرمایه‌های عظیم انسانی خود را فدای امور زوال‌پذیر نکنند.

5- در بخش دیگری از آیات، از مواهب مادی دنیا تعبیر به زینة الحیاء الدنيا شده است.<sup>(9)</sup>

تعبیراتی مشابه آن در آیات دیگر نیز آمده است، مانند: «من كان یرید الحیاء الدنيا و زینتها نوف الیهم اعمالهم فیها و هم فیها لایبخسون؛ کسانی که زندگی دنیا و زینت آن را بخواهند، (نتیجه) اعمالشان را

در همین دنیا به طور کامل به آنها می‌دهیم و چیزی از آنها کم و کاست نخواهد شد (ولی در آخرت بهره‌ای نخواهند داشت)». (10)

در جای دیگر خطاب به زنان پیامبر (ص) می‌فرماید: «یا ایها النبی قل لزوجک ان کتن تردن الحیاة الدنیا و زینتها فتعالین امتعکن و اسرحکن سراحا جمیلا؛ ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید بیایید با هدیه‌ای شما را بهره‌مند سازم و به طرز نیکویی رها سازم! (تا بتوانید به مقصد خود برسید)». (11)

این تعبیرات به خوبی نشان می‌دهد که این زرق و برق‌ها تنها زیور و زینتی است برای حیات دنیای مادی. بدیهی است هرگز در مورد امور حیاتی و سرنوشت‌ساز تعبیر به زینت نمی‌شود آن هم زینت «حیات دنیا» که به معنی زندگی پست است.

شایان توجه اینکه: حتی زینت بودن آن هم در آیات دیگر زیر سؤال رفته است و تعبیر به «زین» شده که نشان می‌دهد یک زینت مصنوعی و خیالی و پنداری است، نه یک زینت واقعی و حقیقی.

مثلا در سوره بقره آیه 212 می‌خوانیم: «زین للذین کفروا الحیاة الدنیا...؛ زندگی دنیا برای کافران زینت داده شده است!»

و در سوره آل عمران آیه 14 می‌فرماید: «زین للناس حب الشهوات من النساء و البنین و القناطر المقتطرة من الذهب و الفضة...؛ محبت امور مادی از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و... در نظر مردم زینت داده شده است!»

این تعبیرات و تعبیرات مشابه آن نشان می‌دهد که حتی زینت بودن این امور جنبه پنداری و خیالی دارد و گرفتاران آنها در واقع گرفتار خیال و پندار خویشند.

در اینجا سؤال مهمی مطرح است: چرا خداوند این امور را در نظرها زینت داده؟! به یقین برای آزمایش انسانها و تربیت و پرورش آنهاست؛ زیرا هنگامی که از این اشیای زینتی جالب و دلربا که غالبا با گناه و حرام آلوده است به خاطر خدا رها می‌کند، نهال ایمان و تقوا در وجود آنها بارور می‌شود و گرنه صرف نظر کردن از اشیای غیر جالب افتخاری محسوب نمی‌شود.

به تعبیر دقیق‌تر تمایلات افسار گسیخته درونی و هوا و هوس‌های سرکش، امور مادی و گناه آلود را در نظر انسان جلوه می‌دهد، بنابراین زینت بودنش از درون انسان می‌جوشد و اگر به خدا نسبت داده شده است به خاطر آن است که خداوند چنین اثری را در آن تمایلات و هوس‌های سرکش آفریده و اگر در

بعضی از آیات به شیطان نسبت داده شده، مانند «...و زين لهم الشيطان اعمالهم...؛ شیطان اعمالشان را در نظرشان جلوه داد»<sup>(12)</sup> نیز به خاطر همین است که این تزئین از یک نظر کار خداست چرا که اثر هر چیزی از اوست و از نظر دیگر کار هوس‌های درونی است و از دیدگاه سوم کار شیطان است (دقت کنید).

به هر حال از مجموعه آیات بالا به دست می‌آید که حب دنیا هرگاه به صورت افراطی در آید انسان را به بیگانگی از خدا می‌کشاند.

1- انعام، 32. 2- حدید، 20. 3- آل عمران، 185. 4- لقمان، 33. 5- روم، 7. 6- توبه، 38.

7- نساء، 94. 8- انفال، 67. 9- کهف، 46 و 28. 10- هود، 15. 11- احزاب، 28. 12- نمل، 24.

پیامبر (ص) فرمود: هیچ توانگر و درویشی نیست جز اینکه فردای قیامت آرزو کند ای کاش در عالم دنیا بقدر قوت روزانه اکتفا کرده بودم.  
از حضرت باقر (ع) است که فرمود: بپرهیز از اینکه چشم بمافوق خود بگشائی. کافیهست بدستوری که خدا به پیامبر (ص) داده است توجه کنی که در قرآن فرمود:  
(و لا تعجبك اموالهم و لا اولادهم))  
مال و فرزندان ایشان تو را بشگفت نیارود.  
و نیز فرموده است:

((لا تمدن عينيك الي ما متعنا به ازواجنا منهم زهره الحيوه الدنيا))  
دیدگان خود را به زر و زیور دنیایی که بمردم کافر داده ام مگشایی. پس هرگاه یکی از این امور برای تو پیش آمد از زندگانی رسول خدا (ص) یاد کن که اگر دسترسی پیدا می‌کرد خوراکش نان جوئی بود و شیرینیش خرما و آتشگیره اش شاخه درخت خرما بود. {خوبیها و بدیها}

دوازدهمین نشانه معرفت الهی، ترجیح خداوند بر همه چیز است  
امام صادق (علیه السلام) فرمود:

ایمان به خدا کاملاً در انسان جا نمی‌گیرد تا زمانی که خدا برای او بهتر و مهمتر باشد از خودش و از مادرش و از پدر و اهلش و از مالش و از همه مردم، خدا برای او بهتر باشد. انسان هر چه دارد از خداوند است. حیاتش. غذا و آبش. لباس و مسکنش. خانواده و فرزندان. سلامتی و نشاطش. نفس کشیدنش. ضربان قلبش. تفکرش و حافظه اش و هر چه از نعمتهایی که انسان دارد از اوست. لذا شایسته است که خدا را در ابتدای همه برنامه‌ها و کارها و فعالیت‌های خود قرار دهد. همانطور که خداوند درباره موفقیت‌های پیامبر اعظم در جنگها فرمود: وما رمیت اذ رمیت والله رمی. {انفال}  
وقتی تو تیر می‌انداختی تو نبودی که این کار را کردی بلکه درحقیقت خداوند بود که تیرها را انداخت.  
ترجیح خدایعنی لاحول و لاقوه الا بالله العلی العظیم. هر چه حرکت و جنبش در جهان هستی است علت العلل آن خداوند سبحان است.

امام امت بعنوان یکی از خداشناسان کم نظیر همه موفقیت‌های خود و نظام اسلامی را از خدا می‌دید و هیچگاه امام کلمه من را در ذکر موفقیت‌هایش بکار نبرد.



ایشان در هنگام آزدسازی خرمشهر فرمود خدا خرمشهر را آزاد نمود. و در هنگام آزدسازی مهران باز فرمود خدا مهران را آزاد نمود.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: در یکی از کتابهای آسمانی خواند ام که خدا می فرماید سوگند به بزرگواری و جلال و برتری خود بر عرشم هر کس بدیگری چشم داشته باشد او را ناامید می سازم و او را پیش مردم خوار می کنم و از قرب خود می رانم و از وصال خود محروم می دارم آیا در سختیها به دیگری توجه می کند؟ با آنکه کلید همه شاداید در دست من است و بدیگری امیدوار می گردد و به اندیشه باطل خود حلقه درب خانه غیر را میکوبد با آنکه گشایش هر درهای بسته بدست من است و درب خانه من برای هر که مرا بخواند باز است. پس کیست آرزومند بمن تا ناگواریهای او را برطرف سازم و کیست امیدوار بمن تا امیدوارش گردانم {خوبیها و بدیها}

## وصیتنامه بوعلی سینا

خداوند متعال، اولین و آخرین چیزی است که انسان باید بدان بیندیشد و چشم نفس و روح خود را با نظر به او تقویت کند و در پیشگاه او خشوع نماید، در حالی که با عقلش در ملکوت اعلی - که در آن نشانه های پروردگار بزرگ است - سیر کند. هنگامی که از این سیر و سفر به دنیا برمی گردد خداوند متعال را تنزیه می کند و می یابد که حضرت حق باطن و ظاهر است و، بر هر و به هر چیز، تجلی کرده است. در هر چیزی برای خدا نشانه ای است. که دلالت می کند بر این که او یگانه است.

پس هنگامی که این حالت، برای شخص سالک، ملکه شود، ملکوت در او نقش می بندد و عالم لاهوت بر او تجلی می کند، با حضرت حق، مانوس می شود، بالاترین لذت را می چشد و از نفسش آن چه را که شایسته است می ستاند، سکینه بر او افاضه می گردد و آرامش بر او متحقق می شود و بر عالم مادی، سیطره می یابد به گونه ای که بر اهل عالم، شفقت می ورزد، راههایش راست می گیرد، سنگینی آن را سبک می پندارد، با عقلش دنیا را نیکو می بیند و نفسش دائما متذکر خداست و از این سلوک، بهجت و سرور عجیبی به او دست می دهد. همانا برترین حرکات، نماز و بهترین سکونها روزه و سودمندترین نیکی، صدقه و پاکیزه ترین سر صبر و بیهوده ترین تلاش، جدال است. نفس آدمی تاهنگامی که به جدال و قیل و قال مشغول است از بدیها رهانمی شود و از حالی به احوال دیگر، در می آید.

و بهترین عمل آن است که از نیت خالص بر می آید و بهترین نیت آن است که از راه علم به دست می آید. حکمت، مادر فضایل و شناخت خدا اولین معرفت است. سخنان پاکیزه به سوی او بالا می رود و کار شایسته به آن رفعت می بخشد. { منطق المشرقیین ، مقدمه }

## از چه راهی خدا را بشناسیم؟

### 1- دل و شهود

یکی از راههای رسیدن به خدا، راه دل و شهود است. با توجه به این که اکثریت قاطع افراد انسان سرگرم تنظیم امور معاش و تلاش در رفع حوائج زندگی روزانه هستند و بمعنویات نمیپردازند، در نهاد این نوع غریزه‌ای بنام غریزه واقع بینی موجود است که گاهی در برخی از افراد بکار افتاده بیک رشته درکهای معنوی وادارش میکند. هر انسان (علیرغم سופسطیها و شکاکان که هر حقیقت و واقعیتی را پندار و خرافه مینامد) بواقعیت ثابتی ایمان دارد و گاهی که با ذهنی صاف و نهادی پای به واقعیت ثابت جهان آفرینش تماشا میکند از سوی دیگر تا ناپایداری اجزاء جهان را درک مینماید. جهان و پدیده‌های جهان را مانند آئینه‌هایی مییابد که واقعیت ثابت زیبایی را نشان میدهند که لذت درک آن هر لذت دیگری را در چشم بیننده خوار و ناچیز مینمایاند و طبعاً از نمونه‌های شیرین و ناپایدار زندگی مادی باز میدارد. این همان جذبه عرفانی است که انسان خدا شناس را بعالم بالا متوجه ساخته و حجت خدای پاک را در دل انسان جایگزین میکند و همه چیز را فراموش میدارد و گرداگرد همه آرزوهای دور و دراز وی خط بطلان میکشد و انسانرا پرستش و ستایش خدای نادیده که از هر دیدنی و شنیدنی روشنتر و آشکارتر است وامیدارد و در حقیقت هم این کشش باطنی است که مذاهب خدا پرستی را در جهان انسانی بوجود آورده است. عارف کسی است که خدا را از راه مهر و محبت پرستش میکند نه بامید ثواب ( ) و نه از ترس عقاب و از اینجا روشن است که عرفان را نباید در برابر مذاهب دیگر مذهبی شمرد بلکه عرفان راهیست از راههای پرستش - ( پرستش از راه محبت نه از راه بیم یا امید) و راهی است برای درک حقایق ادیان در برابر راه ظواهر دینی و راه تفکر عقلی. هر یک از مذاهب خدا پرستی حتی وثنیت، پیروانی دارد که از این راه سلوک میکنند و وثنیت و کلیمیت و مسیحیت و مجوسیت و اسلام عارف دارند و غیر عارف. خدای متعال در چندین جا از کلام خود امر میکند که مردم در قرآن تدبر و دنباله‌گیری کنند و بمجرد ادراک سطحی قناعت ننمایند و در آیات بسیاری جهان آفرینش و هر چه را که در آن است

( بیاستثناء ) آیات و علامات و نشانه‌های خود معرفی میکند .

با کمی تعمق و تدبر در معنی آیه و نشانه روشن میشود که آیه و نشانه از این جهت آیه و نشانه است که دیگری را نشان دهد نه خود را مثلاً چراغ قرمز که علامت خطر نصب میشود کسی که با دیدن آن متوجه خطر میشود چیزی جز خطر در نظرش نیست و توجهی بخود چراغ ندارد و اگر در شکل چراغ یا ماهیت شیشه یا رنگ آن فکر کند در متفکره خود صورت چراغ یا شیشه یا رنگ را دارد نه مفهوم خطر را .

بنابراین اگر جهان و پدیده‌های جهان همه و از هر روی آیات و نشانه‌های خدای جهان باشند هیچ استقلال وجودی از خود نخواهند داشت و از هر روی که دیده شوند جز خدای پاک را نشان خواهند داد و کسیکه بتعلیم و هدایت قرآن با چنین چشمی بچهره جهان و جهانیان نگاه میکند چیزی جز خدای پاک درک نخواهد کرد و بجای این زیبایی که دیگران در نمود دلربای جهان مییابند وی زیبایی و دلربائی نامتناهی خواهد دید که از دریچه تنک جهان ، خود نمائی و تجلی مینماید و آن وقت است که خرمن هستی خود را به تاراج داده دل را بدست محبت خدائی میسپارد .

این درک چنانکه روشن است بوسیله چشم و گوش و حواس دیگر یا بوسیله خیال یا عقل نیست زیرا خود این وسیله‌ها و کار آنها نیز آیات و نشانه‌ها میباشند و در این دلالت و هدایت مغفول عنه هستند . (این راهرو که هیچ همتی جز یاد خدا و فراموش نمودن همه چیز ندارد وقتیکه میشوند خدای متعال در جای دیگر از کلام خود میفرماید ( ای کسانی که ایمان آورده‌اید نفس خود را دریابید وقتیکه شما راه را یافتید دیگران که گمراه میشوند بشما زبانی نخواهند رسانید ) سوره مائده آیه ۱۰۵ ، خواهد فهمید که یگانه شاهراهی که هدایتی واقعی و کامل را در بر دارد همان راه نفس او است و راهنمای حقیقی وی که خدای اوست او را موظف میدارد که خود را بشناسد و همه راهها را پشت سر انداخته راه نفس خود را در پیش گیرد و بخدای خود از دریچه نفس خود نگاه کند که مطلوب واقعی خود را خواهد یافت .

و از این روی پیغمبر اکرم (ص) میفرماید : هر که خود را شناخت خدا را شناخت ( ) و نیز میفرماید کسانی از شما خدا را بهتر میشناسد که خود را بهتر شناسد ( ) .

آری ، خداوند قابل شهود و قابل رؤیت است ، با چه وسیله‌ای ؟ بوسیله آن بینائی که خدا نیروی آنرا در درون ما بودیعت نهاده است ، این همان بینائی است که اگر یک انسان آن را به فعلیت نرساند و در همان حالت بذر بودن تباہش بسازد ، نه تنها خدا را رؤیت و شهود نخواهد کرد ، بلکه حتی هیچ ارزش و عظمتی فوق غلطیدن در علفزار ماده و مادّیات برای او قابل فهم نخواهد بود . آزادی بمعنای واقعی ، که اصل اساسی حیات انسانی است و عدالت که قانون حقیقی روح آدمی است ، حقیقت یابی و خدمت به حقیقت که با ارزش‌ترین و با عظمت‌ترین هدف برای ورود به « حیات معقول » است ، آری ، اینهمه ارزشها و عظمت‌ها بدون آن بینائی ، نه قابل درکند و نه قابل پذیرش . پس در حقیقت کسانی که از شهود خداوندی محرومند ، از رؤیت و شهود همه ارزشها و حقایق بی بهره میباشند . { ما مختلف علیہ دهر فیختلف منه الحال ، و لا کان فی مکان فیجوز علیہ الانتقال ( نه دهر و زمانی به خداوند سبحان

جریان داشته است که آن جریان حالات مختلفی در خدا ایجاد کند و نه در مکانی جایگزین بوده است که انتقال برای او از آن مکان، امکان پذیر بوده باشد) {

## 2- راه دیگر شناخت خدا، راه عقل است.

قران مجید مومن را چنین تعریف میکند:

((انما المومنون الذين امنوا بالله و رسوله ثم لم يرتابوا و جاهدوا باموالهم و جاهدوا باموالهم و انفسهم في سبيل الله اولئك هم الصديقون)) سورة الحجرات ايه 15. بي شك مومنان کسانی هستند که بخدا و فرستاده وی ایمان آوردند و سپس دو دلیلی بر آنان راه نیافتند و با مال و خواسته جانهای خویش در راه خدا کوشیدند هم آنان راستگو یانند.

قران مجید در این معنی می فرماید ((امن يبدؤ الخلق ثم يعيده و من يرزقكم من السماء الارض أله مع الله قل هاتوا برهانكم ان كنتم صادقين.)) سورة النمل ايه 64. یعنی یا آنکه افرینش را آغاز کند و سپس آنرا بر گرداند و آنکه از آسمان و زمین روزیتان دهد آیا با خدا خدائی (دیگر) هست؟

بگو اگر شما راستگو یانید برهان خود را بیاورید.

عجز منطق در انکار خدا:

منطق وجود خدا را ثابت میکند ولی نفی وجود خدا عاجز است.

شاید بعضی اشخاص همچنانکه در گذشته نیز اتفاق افتاده وجود خدا را انکار کنند، ولی هیچکدام هرگز نتوانسته اند دلیل معقولی برای اثبات ادعای خود بیاورند. هر گاه کسی دلیل عقلی بر انکار یا شك در وجود چیزی داشته باشند، میتواند آن چیز را انکار کند. ولی من تا امروز در تمام مطالعات خود کسی را نیافته ام که برهان قاطعی بر انکار وجود خدا داشته باشد، بر عکس در اثبات وجود خدا دلایل معقول بیشمار دیده ام و نیز با مطالعه تاریخ و احوال اقوام و ملل دریافته ام که ایمان حقیقی به خدا و پیامبران چه فواید و منافعی گرانبهایی نصیب مردم ساخته است و انکار وجود آنها چه نکبتها و بدبختیها برای مردم ببار آورده است.

- امام رضا (ع): در پاسخ به زندقی که پرسید: دلیل وجود خدا چیست؟ فرمود: من وقتی به کالبد خود نگریستم و دیدم که نمی توانم در قد و پهنای آن کم و زیاد کنم و بدیها را از آن دور سازم و سود و منفعتی به آن برسانم دریافتم که این ساختمان را معمار و سازنده ای است پس

به وجود او اقرار کردم. علاوه بر این، از مشاهده چرخش فلک به قدرت او و پدید آوردن ابرها و به حرکت در آوردن بادهای و حرکت خورشید و ماه و ستارگان و دیگر نشانه‌های متقن شگفت آور پی بردم که این همه را مدبر و پدید آورنده‌ای است.

### 1- پیرزن خداشناس

رسول خدا (ص) به زنی که مشغول کار با چرخ رسی بود، فرمود: خدا را چگونه شناختی؟ زن دستش را برداشت و چرخ از کار کردن ایستاد. و عرض کرد ای رسول خدا! این چرخ به این کوچکی بدون گرداننده کار نمی‌کند پس آسمان و زمین هم گرداننده دارد. حضرت فرمود آفرین ای زن. خدایت را خوب شناختی.

- امام علی (ع): اگر در قدرت شگرف و نعمتهای عظیم (خداوند) می‌اندیشیدند بیگمان به راه می‌آمدند و از عذاب دوزخ می‌هراسیدند اما دلها بیمار و اندیشه‌ها آفت دیده است. آیا به موجود کوچکی که او آفریده است نمی‌نگرند که چگونه آن را استوار آفرید و اجزایش را به دقت به هم پیوست و برایش سوراخ گوش و چشم گشود و استخوان و پوست برایش پدید آورد؟. به همین مورچه ریز و نازک اندام که تقریباً به چشم نمی‌آید و با اندیشه درک نمی‌گردد بنگرید که چگونه روی زمین راه می‌رود و برای به دست آوردن روزیش تلاش می‌کند. اگر در مجاری خوراک و سر و ته مورچه و اطراف و پهلوهای شکمش و در چشم و گوشش بیندیشی از آفرینش او شگفت زده می‌شوی و در وصف آن به زحمت می‌افتی. به خورشید و ماه و گیاه و درخت و آب و سنگ و گردش این شب و روز و جریان این دریاها و فراوانی این کوهها و بلندی این قله‌ها و پراکندگی این لغات و زبانهای گوناگون بنگر. وای بر آن کس که ناظم و مدبر این همه را انکار کند تصور می‌کنند که همچون گیاهان خودروهستند و برزگری ندارند و برای اشکال گوناگون آنها آفریننده‌ای نیست اینان برای ادعای خود به دلیلی پناه نبردند و در باورهای خود تحقیق نکردند آیا ممکن است ساختمانی بدون سازنده و یا (حتی) جنایتی بدون جنایتگر پدید آید؟. تمامی انسانها اگر واقعا دربارہ اینکه خالق جهان کیست؟ فکر کنند و بررسی نمایند حتما اعتقاد به الله پیدا می‌کنند. حتی اگر پیرزن یا نوجوان و یا فلان آفریقایی ساکن دورترین نقطه زمین باشد. زیرا عقل بعنوان پیامبر باطنی همانطور که در مباحث گذشته ذکر شد هدایتگر انسان به خدا و خوبیها خواهد بود. عقل از راه استدلال فلسفی و از راه مباحثات کلامی و از راه تفکر در آیات الهی قادر است که انسان را به خدا برساند.

### 3- سومین راه شناخت خداوند از طریق آشنایی با صفات جمال و جلال

الهی است.

از جمله صفات خداوند سبحان:

1- علم: یعنی خدای یکتا از تمام اسرار و کُنه موجودات و عالم هستی با خبر است. حتی از نیات و مقاصد و راز دلها نیز کاملاً آگاه است. (واعلموا انّ الله بكلّ شیء علیم) بقره 231 یعنی بدانید خداوند بر هر چیزی آگاه است.

همچنین می فرماید (وعنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا الله و يعلم ما في البرّ والبحر وما تسقط من ورقه الا يعلمها ولا حبه في ظلمات الارض ولا رطب ولا يابس الا في كتاب مبين) انعام 59 یعنی کلیدهای غیب نزد خداست و جز او کسی نمی داند. و او می داند آنچه را که در خشکی است و در دریاست و آنچه را که از برگها می افتند می داند و دانه ای که در دل زمین است و همه خشک و ترها در کتاب علم الهی است. همه علمی که بشر تاکنون و بعدها به آن دست یافته و می یابد قسمت کوچکی از علم الهی است که به بشر هدیه داده است.

علم الهی اکتسابی نیت و در هیچ مدرسه و دانشگاهی بدست نیامده بلکه حضوری است و جدای از ذات اقدس الهی نیست. و هیچ گاه دچار آسیب نمی شود و فراموشی در آن راه ندارد و کمتر و بیشتر نمی گردد.

**امام صادق (ع) در توصیف خداوند، می فرماید:**

(رَبُّنَا نُورِيُّ الدَّاتِ، عَالِمُ الدَّاتِ، صَمَدِيُّ الدَّاتِ) (توحید ص 140)

پروردگار ما ذاتش سرایا نور است ، تمام ذاتش عالم است ، تمام ذاتش صمد است.

2- قدرت: جهان هستی با پدیده های عظیم و شگرفش، کرات عظیم

آسمانها، کهکشانشها، منظومه ها، اقیانوسها و دریاها و موجوداتش، نشانه هایی از قدرت خداست. خدا بر هر چیزی قادر است و قدرت او نسبت به تمام اشیاء یکسان می باشد.

(اذا اراد الله بشیء فيقول له کن فيكون) یس

یعنی هر گاه خدا اراده کند چیزی را فقط می گوید باش! و آن وجود پیدا می کند.

قدرت خدا هیچ حدّ مرزی ندارد. هر زمان اراده محو و نابودی چیزی را کند آن چیز از میان می رود و بطور کلی هیچ ضعف و ناتوانی در او متصور نیست.

قرآن کریم در هجده سوره ، خداوند را به صفت غنا و بی نیازی توصیف نموده است . یکی از لوازم این صفت آن است که او در وجود و هستی خود، به غیر ذات خویش نیازی ندارد و ترکیب ذات او از اجزای خارجی و عقلی ، ملازم با نیاز آن ذات به اجزا می باشد. و این با (غنی مطلق ) بودن خداوند سازگاری ندارد. قرآن کریم می فرماید:

(يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ) (فاطر 15)

ای مردم ، همه شما نیازمند به خدا هستید و خدا بی نیاز و ستوده شده است همه معجزاتی که پیامبران داشته اند از جمله بیش از چهار معجزه ای که پیامبر اسلام داشته اند همه جزئی از قدرت الهی هستند و پیامبران هر گاه معجزه ای مثل زنده کردن مرده نشان می دادند می گفتند به اذن الهی زنده شو. و اعلام می کردند که خودشان بدون اراده الهی هیچ قدرتی ندارند.

نابود شدن اقوام و ملت‌های بزرگ و کوچک در اثر نافرمانی الهی نیز از قدرت الهی نشات می گرفته است. مثلا خداوند برای نبود کردن قوم فاسد لوط ، جبرئیل را فرستاد که او شهر فاسد را زیر و رو نمود و همه اهلی شهر را به عمق زمین فرستاد!

قرآن کریم می فرماید:

(قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ) (رعد 16)

بگو خداست آفریننده همه چیز و اوست یگانه قاهر .

امام صادق (ع) درباره عظمت خالقیت و ربوبیت خداوند، می فرماید:

(لَا يَكُونُ الشَّيْءُ لَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا اللَّهُ وَ لَا يَنْقُلُ الشَّيْءَ مِنْ جَوْهَرِيَّتِهِ إِلَى جَوْهَرٍ آخَرَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَا يَنْقُلُ

الشَّيْءَ مِنْ الْوُجُودِ إِلَى الْعَدَمِ إِلَّا اللَّهُ) (بخارج 4 ص 148)

چیزی را از نیستی ایجاد نمی کند، مگر خدا و جوهر چیزی را به جوهر دیگر تبدیل نمی سازد، جز خدا و چیزی را از هستی به نیستی منتقل نمی کند، مگر خدا

پروردگار با عظمت ما به آن دلیل ، قوی و نیرومند نامیده شده که جهان بزرگ قدرتمندی را آفریده ؛ آن خدایی که آفریده است همانند زمین را و آن چه بر روی آن قرار دارد از کوه ها، دریاها، ریگزارها، درخت ها و موجودات متحرک از انسان ها و حیوانات ، و وزش بادهای مسخر و سنگین شده با آب بسیار و خورشید و ماه با همه بزرگی و نور خیره کننده آنها که چشم ها نه قدرت درک خود آن و نه نهایت بُرد آن را دارند. و ستارگان سیار و گردش فلک و غلظت آسمان و بزرگی آفرینش با عظمت و آسمانی که به صورت سقف بر بالای سر ما در هوا ایستاده و آن چه غیر آن است از

زمین گسترده و آن چه بر روی آن است از موجودات سنگین ، در حالی که این زمین زیر پای انسان ثابت است ، هرچند گاهی گوشه ای از آن تکان می خورد و ناحیه دیگر آن ثابت است و گاهی قسمتی از آن فرو می رود و قسمتی دیگر به حال خود ایستاده (این همه را آفریده ) تا قدرت خود را به ما نشان دهد و با فعل خود ما را به معرفتش راهنمایی کند.()

آفرینش حیات و مرگ موجودات ، جلوه ای دیگر از قدرت مطلق پروردگار است ؛ زیرا با گذشت هزاران سال ، هنوز بشر نتوانسته است قوانین حاکم بر حیات و چگونگی آفرینش يك سلول زنده از موجودات بی جان را درك نماید و در فهم اسرار ساختمان وجود آن سرگردان مانده است . این کاری است که پیوسته و هر لحظه ، تنها با اراده و قدرت بی پایان الهی در حال انجام می باشد. قرآن کریم می فرماید:

(لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)()

مالکیت آسمان ها و زمین از آن اوست . او همواره زنده می کند و می میراند و بر همه چیز قادر است .

همچنین آن چه در تاریخ بشریت واقع شده و می شود، از شکست و پیروزی ، سعادت و شقاوت ، عزت و ذلت ، و نجات و هلاکت ، همه بر اساس اراده و قدرت مطلق خداوند و اجرای سنت های الهی بوده است . قرآن کریم در آیات متعدد، به این موضوع اشاره کرده و هرگونه تغییر و تحوّل در سرنوشت ملّت ها، دفع ضرر و رساندن خیر، یاری پیامبران و بندگان صالح و شکست کافران و ستمگران را جزو دایره گسترده قدرت الهی و جلوه ای دیگر از شمول و عمومیت آن می داند. قرآن کریم می فرماید:

(قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ يَبْدَأُ الْخَيْرِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)(آل عمران 26)

بگو بار الهی، مالک حکومت ها تویی ، تو هستی که به هر کس بخواهی حکومت می بخشی و از هر کس بخواهی حکومت را می گیری ، هر کس را بخواهی عزت می دهی و هر کس را بخواهی ذلیل می گردانی ، تمام خوبی ها به دست توست ؛ زیرا تو بر همه چیز قادری .()

قدرت خدا بر ممکنات است و هیچ گاه قدرت بر محال تعلّق نمی گیرد؛ زیرا چیزی که محال است ، هستی نمی پذیرد و اصلاً سؤال از توان انجام آن و به کار بردن واژه قدرت درباره آن ، درست نیست ؛ مثلاً در این سؤال که (آیا خداوند قدرت دارد موجودی بسازد که نتواند آن را معدوم کند.)، به کار بردن کلمه (قدرت) غلط است ؛ زیرا موجودی که خدا می سازد ذاتاً ممکن است ،



قابل فنا و نیستی نمی باشد و خدا می تواند آن را معدوم کند. و محال است موجودی فرض کنیم که قابل ایجاد باشد، اما قابل معدوم کردن نباشد.()

3- حیّ و قیوم: خداوند دارای حیات جاویدان و ثابت است. خدا موجود است اما موجودی که وجودش از خودش است و بقیه موجودات قائم به او هستند. فرق حیات خدا با حیات دیگر موجودات در این است که حیات خدا عین ذاتش است نه عارضی و موقتی! حیات خدا بمعنای علم و قدرت اوست. حیات خداوند، ذاتی و ازلی و ابدی و تغییرناپذیر است. او قیوم است یعنی امور مختلف موجودات بدست اوست. رزق، عمر، حیات و مرگ مخلوقات به تدبیر اوست.

(وعنت الوجوه للحیّ القیوم) طه 111

یعنی همه چهره ها در برابر خداوند حیّ قیوم، خاضع می شوند

(یا حیّ و یا قیوم) از کاملترین ذکرهاست. زیرا حیّ اشاره به عمده ترین صفات ذات یعنی علم و قدرت دارد و قیوم مجموعه صفات فعل است.

علی(ع) می گوید: در جنگ بدر چندبار به چادر پیامبر آمدم و هر بار دیدم که در سجده است و می فرماید: یا حیّ و یا قیوم! تا اینکه خدا پیروزی را نصیب مسلمین کرد. (تفسیر روح البیان)

4- قدیم و ابدی: یعنی او همیشه بوده و خواهد بود. برای او آغاز و پایانی تصور نمی شود (هو

الاولّ والاخر والظاهر والباطن وهو بكلّ شیء علیم) حدید 3

5- کریم: اگر بخواهیم کریم بودن خداوند را بفهمیم یکی باید به کریم بودن پیامبران و امامان نگاه کنیم که هیچگاه از بخشش به مردم خسته نمی شدند و این تازه قطره ای از دریای کرامت خداوند است و یکی هم به بخشش خدا به دوستان و دشمنانش که همه از برکات او بهره مند هستند.

6- ارحم الراحمین: چه کسی از خدا رحمش بیشتر است که قسمتی از رحمش را در مادر

قرار داده است. خدا همه بندگانش را دوست دارد و برای نجات آنها پیامبران، کتابهای آسمانی، شفاعت و توبه و توسل به خوبان را راه نجاتشان قرار داده است.

این صفت از صفات دیگر بیشتر مورد توجه است و خداوند هم با قرار دادن بسم الله الرحمن الرحیم در 113 سوره قرآن کریم و اینکه همه کارها با این کلمه مبارک باید شروع شود، عنایت و توجه خود را به صفات رحمتش نشان داده است

نعمتهای خداوند به بندگان مومن و کافرش علامت رحمت بی کران اوست  
باران ها و ابرها و آبها و هزاران نعمت آسمانی و زمینی که در اختیار بشر قرار داده است

هو الذی یرسل الریح بشرا بین یدی رحمته وانزلنا من السماء ماء طهورا (فرقان 48)  
ومن رحمته جعل لکم الیل والنهار (قصص 73)

فانظر الی آثار رحمت الله کیف یحیی الارض بعد موتها (روم 30)  
ان ربکم الذی یرزق لکم الفلک فی الیحر لتبتغوا من فضلہ انه کان بکم رحیما (اسراء 66)  
حلم و بردباری بر گناهان بیشمار بندگان نیز علامت رحمت اوست.  
توبه پذیری حتی از کسانی که دهها سال در گناه غرق بودند نیز علامت رحمت بی انتهای اوست

در روایت است که اگر شخصی یکساعت قبل از مردنش توبه نماید خداوند او را می بخشد. حتی اگر یک لحظه قبل از مردنش توبه کند خداوند او را می بخشد.

ان الله غفور رحیم (بقره 173)  
قل یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم لاتتقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم (زمر 53)

در روایت است که حضرت موسی(ع) به امر خدا شخص فاسدی را از شهر بیرون نمود تا شهر را فاسد نکند و جوانها را نفریبد! او به بیابان رفت و بعد از چند روز مریض شد و کم کم رو به مرگ رفت. دم مرگ ناگهان جرقه ای در دلش زده شد و در آخرین لحظات عمرش گفت:  
یا من له الدنیا والآخره! ارحم من لیس له الدنیا والآخره.  
ای کسی که دنیا و آخرت مال توست! به کسی که نه دنیا دارد و نه آخرت رحم نما!  
با این حال از دنیا رفت. خدا به حضرت موسی(ع) وحی کرد که بنده ای از بندگان خوب مات از دنیا رفته است. تو به تشییع جنازه و دفن او اقدام کن.  
حضرت موسی(ع) با اصحابش آمدند و دیدند که این همان جوانی است که او را از شهر بیرون کرده بودند. گفت خدایا این همانی است که به امر تو از شهر بیرون کردم؟ خدا فرمود آری. اما دم مرگ توبه کرد. {توبه اغوش رحمت-حسین انصاریان}

#### توبه کسیکه صد نفر را کشته بود!

در زمان قدیم شخصی در جنگهای مختلفی که با قبیله مقابل انجام داد افرادی را بقتل رساند. روزی با خود حساب کرد و دید تا امروز 99 نفر بدست او کشته شده اند. او تصمیم به توبه گرفت. لذا از مردم پرسید که کجا می توان توبه کرد؟ او را به خانه عابدی که در کوه زندگی می کرد هدایت کردند. او عابد را پیدا کرد و گفت: من تاکنون 99 نفر را کشته ام. آیا برای من توبه است؟ عابد گفت: خیر زیرا گناه تو بسیار سنگین و غیر قابل بخشش می باشد و تو جهنمی هستی! او ناراحت شد و گفت: حال که مرا مأیوس کردی، تو راهم می کشم! او عابد را هم بقتل رساند. سپس بشهر آمد و پرسید: دیگر کجا می توان توبه نمود؟ گفتند: خانه عالم در فلان محل است به آنجا برو شاید تورا کمک کند. او بدرخانه عالم رفت و وقتی او را دید داستان خود را تعریف کرد. عالم گفت: برای تو توبه است ولی چون گناهت بسیار بزرگ است

باید به فلان شهر بروی و بدست فلان پیامبر توبه کنی! او از عالم تشکر کرد و بار سفر را بست. در بین راه اجل او رسید و از دنیا رفت. هرگاه شخصی بمیرد اگر از خوبان باشد دو فرشته رحمت روح او را بالا می‌برند و اگر از بدان باشد دو فرشته غضب روحش را می‌برند. این مرد که مُرد هم فرشتگان رحمت آمدند و هم فرشتگان غضب و ایندو باهم نزاع کردند. فرشتگان رحمت گفتند ما باید روحش را بالا ببریم زیرا او 100 نفر را کشته و هنوز توبه نکرده است. حکمیت نزد خدا بردند. خدا وحی کرد که ببینید به پیامبر نزدیکتر است یا به محل کشته شده‌ها! اندازه گرفتند و دیدند که یک‌و‌جوب به پیامبر نزدیکتر است! لذا فرشتگان رحمت، روحش را بالا بردند. {اثنی عشریه}

استجاب دعاهاى نیازمندان نیز علامت رحمت اوست

شفای بیماران و نجات کسانی که در حال هلاکت هستند نیز نشانه‌ای از رحمت او می‌باشد.

قبول شفاعت از گنه کاران نیز جزئی از رحمت و اسعه الهی است

-نجات عده‌ای از اهل جهنم بعد از مدتی از حضور آنان در جهنم

امام پنجم (ع): بنده‌ای را بمدت هفتاد خریف که هر خریفی معادل

هفتاد سال است، در جهنم عذاب می‌کنند. سپس آن شخص دعا

می‌کند که: خدایا! بحق محمد و اهل بیتش، بمن رحم کن! خداوند به جبرئیل

وحی می‌کند که: نزد بنده ام فرود آی و او را از جهنم بیرون بیاور! جبرئیل

می‌گوید: خدایا! چگونه داخل آتش جهنم گردم؟ خداوند می‌فرماید: امر

کرده ام که آتش برای تو سرد باشد. جبرئیل می‌پرسد: خدایا! نمی‌دانم در کجای

جهنم واقع است؟ خدا می‌فرماید: او در چاهی در سجین است.

جبرئیل فرود می‌آید و آن شخص را در حالیکه بر صورت افتاده است، بیرون می

آورد. خداوند به او می‌فرماید: چند مدت در آتش بودی؟ می

گوید: نمی‌توانم مدت آنرا حساب کنم. خداوند می‌فرماید: بعزت و جلالم

سوگند! اگر دعا نمی‌کردی، بودن تو را در آتش طولانی می‌کردم. ولی من بر خود

حتم کرده ام که هر شخصی مرا بحق محمد و اهل بیتش، سوگند دهد، او را

بیامرزم. و امروز تو را آمرزیدم. {جایگاه اهل بیت در جهان هستی}

فراهم کردن نعمتهای بهشتی برای اولیاء و مومنین و نات یافتگان از جهنم نیز نشانه رحمت بیکران اوست.

و بیشتر هم ربهم بر حمله منه و رضوان و جنات لهم فیها نعیم مقیم (توبه 21)

ده چیز در بهشت است!

یکی از بزرگان گفته است: این ده چیز در بهشت است: جوانی که با او پیری نیست. \*سلامتی که بدنبالش بیماری نیست. \*سلطنتی که در او عزل نیست. \*راحتی که با او شدت نیست. \*نعمتی که با او محنت نیست. \*بقائی که با او فنا نیست. \*حیاتی که با او مرگ نیست. \*عزتی که با او ذلت نیست. \*رضائی که با او سخط نیست. \*اُنسی که با او وحشت نیست. {از عالم پس از مرگ چه خبر؟}

وَإِنْ تُوْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ. آل عمران 179

یعنی: اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید، برای شما پاداشی بزرگ است. که کلمهٔ اجر عظیم فراوان در قرآن آمده است. و مراد از آن یکی بهشت جاودان است و دیگری رضای خداوند تبارک و تعالی.

7-ستارالعیوب: او با اینکه از همه گناهان و خطاهای ما اطلاع دارد ولی تازمانی که

حکمتش ایجاب می کند آنها را افشا نمی نماید.

8-جمیل و لطیف: خدا زیباست و خالق همه زیبایی ها می باشد. خدا به همه لطف و محبت

دارد

9-رزاق: خداوند به همه موجودات رزق می دهد. انسان، جن، حیوانات و حشرات و هر

موجود زنده حتی کرم داخل خاکها.

10- احسن الخالقین: خدا بهترین خلق کننده است او ست که انسانی با این زیبایی آفریده که بهتر از این تصور نمی شود. او ست که میلیاردها انسان و غیر انسان خلق کرده که اگر همه دانشمندان روی زمین جمع شوند نمی توانند یک مورچه طبیعی خلق نمایند.

### 11- خداوند حکیم است

مفهوم حکمت در مورد خداوند آن است که ذات حق بر اساس علم و آگاهی ، که نسبت به جهات خیر و کمالات موجودات دارد، نظام آفرینش را به گونه ای ایجاد نموده و تدبیر می نماید که بیشترین کمال و خیر بر آن مترتب گردد و جهان موجود، کامل ترین جهان ممکن و (نظام احسن) است ؛ زیرا او براساس اراده حکیمانه خود، موجودات را از عدم به کمال وجود رسانده و با تدبیر و سوق دادن هر مخلوق به سوی کمال و هدفی که در نهاد خود آن مخلوق نهفته است ، فیض خود را در مورد او تداوم می بخشد. (توحید)

امام رضا(ع) در دعایی چنین می فرماید:

(سُبْحَانَ مَنْ خَلَقَ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِهِ، أَنْفَعَنَا مَا خَلَقَ بِحِكْمَتِهِ وَ وَضَعَ كُلَّ شَيْءٍ مِنْهُ مَوْضِعَهُ يَعْلَمُهُ) (توحید)

منزه است خدایی که آفرینش را با قدرت خود آفریده است . هر چه را آفریده ، براساس حکمت خود محکم و استوار ساخته و هر چیزی را مطابق علم خود، در جای مناسب خویش قرار داده است .

حضرت علی (ع) می فرماید:

(لَمْ يُوَدَّ خَلْقَ مَا ابْتَدَأَ وَ لَا تَدْبِيرَ مَا ذَرَأَ وَ لَا وَقَفَ بِهِ عَجْزٌ عَمَّا خَلَقَ وَ لَا وَجِثٌ عَلَيْهِ شُبُهَةٌ فِيمَا قَضَى وَ قَدَّرَ، بَلْ قَضَاءٌ مُتَقَنَّ وَّ عِلْمٌ مُحْكَمٌ وَ أَمْرٌ مُبْرَمٌ) (نهج البلاغه)

آفرینش موجودات و تدبیر مخلوقات ، او را خسته نکرده و در خلقت اشیا، ناتوان نگردیده و در آن چه حکم نموده و مقدر فرموده ، شبهه ای بر او دست نداده ، بلکه حکم او حکمی است استوار، علمش پایدار و امرش ثابت و برقرار.

حضرت امام رضا(ع) به شخصی که درباره توحید سؤال کرده بود، چنین پاسخ داد:

(الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ الْأَشْيَاءِ أَنْشَأَ وَ مُبْتَدِعُهَا ابْتِدَاعاً بِقُدْرَتِهِ وَ حَكْمَتِهِ لَا مِنْ شَيْءٍ فَيُبْطِلُ الْأَخْتِرَاعَ وَ لَا لِعِلَّةٍ فَلَا يَصِحُّ الْأَبْتِدَاعُ، خَلَقَ مَا شَاءَ كَيْفَ مَا شَاءَ مُتَوَجِّحاً بِذَلِكَ لِإِظْهَارِ حَكْمَتِهِ وَ حَقِيقَةِ رُبُوبِيَّتِهِ) (توحید)

ستایش خدایی را که همه چیز را بدون نقشه قبلی آفرید و به قدرت و حکمت خود آنها را ابداع و اختراع کرد. آنها را از چیزی نیافرید تا اختراع بر آن صدق نکند و علت و سببی وجود نداشت تا ابتکار صحیح نباشد. آنچه را خواست ، هرگونه که خواست ، به تنهایی آفرید تا بدین وسیله ، حکمت و حقیقت ربوبیت خود را اظهار نماید.

در کتاب ((توحید)) با سند خود از مولایمان امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش ، از امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرده است که : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای متعال را نود و نه اسم است - صد تا یکی کم -، هر که آنها را احصاء کند ( داخل بهشت گردد. و آنها عبارتند از:

1، واحد 2، احد 3، صمد 4، اول 5، آخر 6، سمیع 7، بصیر 8، قدیر 9، قاهر 10، علی 11، اعلی 12، باقی 13، بدیع 14، باری 15، اکرم 16، ظاهر 17، باطن 18، حی 19، حکیم 20، علیم 21، حلیم 22، حفیظ 23، حق 24، حسیب 25، حمید 26، حفی 27، رب 28، رحمن 29، رحیم 30، ذاری 31، رزاق 32، رقیب 33، رئوف 34، رائی 35، سلام 36، مؤمن 37، مهیمن 38، عزیز 39، جبار 40، متکبر 41، سید 42، سبوح 43، شهید 44، صادق 45، صانع 46، طاهر 47، عدل 48، عفو 49، غفور 50، غنی 51، غیاث 52، فاطر 53، فرد 54، فتاح 55، فالق 56، قدیم 57، ملک 58، قدوس 59، قوی 60، قریب 61، قیوم 62، قابض 63، باسط 64، قاضی الحاجات 65، مجید 66، مولی 67، منان 68، محیط 69، مبین 70، مقیت 71، مصور 72، کریم 73، کبیر 74، کافی 75، کاشف الضر 76، وتر 77، نور 78، وهاب 79، ناصر 80، واسع 81، ودود 82، هادی 83، وئی 84، وکیل 85، وارث 86، بر 87، باعث 88، ثواب 89، جلیل 90، جواد 91، خبیر 92، خالق 93، خیرالناصرین 94، دیان 95، شکور 96، عظیم 97، لطیف 98، شافی 99. (توحیدص 194)

صفاتی که در خداوند نیست و او منزّه از این صفات و خصوصیات است و باید ما مرتب با ذکر سبحان الله خداوند را از این نواقص منزّه بدانیم:

1- خداوند جسم نیست و دیده نمی شود (لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار وهو

اللطف الخبير) انعام 103

یعنی چشمها او را درک نمی کند ولی او همه چشمها را درک می کند و او لطیف و آگاه است.

امام صادق (ع) فرمود:

(سُبْحَانَ مَنْ لَا يَعْلَمُ أَحَدٌ كَيْفَ هُوَ إِلَّا هُوَ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ لَا يُحَدُّ وَ لَا يُحْسَبُ وَ لَا يُحْسَبُ وَ لَا يُحْسَبُ وَ لَا تُدْرِكُهُ الْحَوَاسُّ وَ لَا يُحِيطُ بِهِ شَيْءٌ لَا جِسْمَ وَ لَا صُورَةَ وَ لَا تَخْطِيطَ وَ لَا تَحْدِيدَ) (توحیدص 98)

منزه است خدایی که کسی جز او نمی داند که ذات او چگونه است . برای او ماندی نیست . اوست شنونده و بینا، محدود و محسوس نیست ، قابل جستجو و لمس نمی باشد، حواس ، او را درک نمی کنند، چیزی بر او محیط نیست . جسم و صورت نمی باشد و نقش و خطّ و حدّ ندارد.

س: چرا خدا دیده نمی شود؟ زیرا لازمه دیده شدن، داشتن خصوصیتی است که در خدا نیست! موجودی قابل رؤیت است که جسم باشد، مکان داشته باشد، جهت داشته باشد، دارای اجزاء باشد، دائما در حال تغییر و دگرگونی باشد! ولی خداوند از این خصوصیات منزه است.

امام رضا(ع): از مانیت کسیکه خیال کند خداوند متعال، جسم است. مادر دنیا و آخرت از این فرد بیزار هستیم. (توحید صدوق باب 6 حدیث 20)  
2- بی محل است و در همه جا هست: تا خدا را بی مکان و بی محل ندانیم، او را بدرستی نشناخته ایم.

(ولله المشرق والمغرب فاینما تولّوا فثمّ وجه الله ان! الله واسع علیم) بقره 115  
مشرق و مغرب از آن خداست و به هر سو رو کنید، خدا انجاست. خداوند بی نیاز و دانا است.  
شخصی از علی(ع) پرسید: پروردگار ما قبل از اینکه آسمان و زمین را بیافریند کجا بود؟ فرمود: کجا، سؤال از مکان است در حالیکه خداوند وجود داشت و هیچ مکانی وجود نداشت (توحید صدوق باب 28 حدیث 12)  
سؤال: چرا هنگام دعا دست بسوی آسمان بالا می بریم؟ زیرا معدن رزق و روزی (باران، خورشید و ...) در آسمان است.

یکی از دانشمندان یهود، نزد یکی از خلفا (ابوبکر یا عمر) آمد و گفت: تو جانشین پیامبری؟ گفت: آری! پرسید: سؤالی دارم بگو بینم خداوند کجاست؟ در آسمان است یا در زمین؟ خلیفه گفت: در آسمان بر عرش قرار دارد! یهودی گفت: پس زمین از او خالی است؟! خلیفه گفت: از من دور شو و الا تورا به قتل می رسانم! یهودی تعجب کرد و برگشت در حالیکه اسلام را مسخره می کرد. خبر به علی(ع) رسید. یهودی را پیدا کرد و گفت: من از سؤال تو و جواب خلیفه با خبر شدم. ما عقیده داریم که خداوند متعال مکان را آفرید بنابراین ممکن نیست خودش مکانی داشته باشد! و برتر از آن است که مکانی او را در خود

جای دهد... آیا در فلان کتاب خودتان نخوانده ای که روزی فرشته ای از شرق نزد موسی (ع) آمد. حضرت فرمود: از کجا آمده ای؟ گفت: از نزد پروردگار! سپس فرشته ای از غرب آمد. موسی (ع) گفت: از کجا آمده ای؟ گفت: از نزد پروردگار! باز فرشته دیگری آمد. موسی (ع) گفت: از کجا آمده ای؟ گفت: از آسمان هفتم از نزد پروردگار! باز فرشته دیگری آمد. موسی (ع) فرمود: تو از کجا آمده ای؟ گفت: از زمین هفتم از نزد پروردگار! موسی (ع) فرمود: منزّه است خدایی که هیچ مکانی از او خالی نیست و هیچ مکانی به او نزدیکتر از مکان دیگر نمی باشد!

یهودی گفت: شهادت می دهم که حقّ مبین همین است و تو از همه شایسته تر به مقام پیامبرت هستی! (پیام قرآن جلد 4 ص 274)

یکی از صفات خداوند متعال، عدل است.

دلیل بر عدل خداوند دو چیز است. 1- دلیل نقلی که آیات و روایات همه بر عدل خداوند دلالت دارند از جمله:

(انّ الله لا یظلم مثقال ذره) نساء 40

یعنی خداوند سر سوزنی ظلم نمی کند.

(انّ الله لیس بظلام للعبید) آل عمران 182

یعنی حقیقتاً خداوند به بندگانش ظلم نمی کند.

(لا یظلم ربّك احدا) کهف 49

یعنی خدایت هیچ ظلمی به احدی نمی کند.

(انّ الله یأمر بالعدل والاحسان...) نحل 90 خدا امر به عدالت و نیکوکاری می نماید

(اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل) نساء 58 هرگاه حکمی صادر می کنید از روی

عدل باشد. و...

2- و دلیل عقلی: یعنی عقل می گوید ظلم بد است و خداوند حکیم هرگز کار قبیح و بد انجام نمی دهد زیرا عوامل ظلم چند چیز است که آنها در خدا وجود ندارد. از جمله این عوامل: 1- نیاز: کسی ظلم می کند که برای رسیدن به اموری، نیاز مند باشد و از راه ظلم بتواند که به آنها برسد. 2- جهل و نادانی: کسی ظلم می کند که گاهی از زشتی و قباحت ظلم بی خبر است. 3- رذائل اخلاقی: کسی ظلم می کند که در وجودش، کینه



وعداوت، حسادت، خودخواهی و هواپرستی باشد. 4-عجز و ناتوانی: کسی ظلم می کند که از دفع خطر از خودش عاجز است و برای رسیدن به مرادش جز ظلم راهی ندارد. هر ظلمی که در عالم واقع میشود در اثر عوامل فوق است و این عوامل در ساحت قدس الهی راه ندارند زیرا خداوند 1-غنی و بی نیاز است. 2-علمش نامحدود است. 3-تمام صفات کمال را داراست و از صفات نقص منزّه است. 4-دارای قدرت نامتناهی و بی حدّ است. پس او عادل است.

عدل یک معنای ظاهری دارد یعنی ظلم نکردن! اما معانی وسیعی برای عدل گفته شده است که به آن اشاره می شود:

1-عدل خداوند یعنی خداوند از انجام هر عملی که بر خلاف مصلحت و حکمت است، دوری می کند.

2-عدالت خداوند یعنی همه انسانها در پیشگاه او از هر جهت یکسان و برابرند. و هیچ انسانی نزد او بر دیگری برتری ندارد مگر بواسطه تقوا و اعمال نیک. (انّ اکرمکم عندالله اتقیکم) حجرات 14

یعنی گرامیترین شما نزد خدا، با تقواترین شماست.

3-عدالت خداوند یعنی خداوند هیچ عملی را هر چند خیلی ناچیز و کوچک باشد، از هیچ کس ضایع نکرده و بی اجر و پاداش نمی گذارد. و بدون تبعیض به هر کس، جزای عملش را خواهد داد. (فمن يعمل مثقال ذره خیرا یره و من يعمل مثقال ذره شراً یره) زلزال 7 هر که کوچکترین عمل خوب داشته باشد آنرا خواهد دید و هر که کوچکترین عمل بد داشته باشد، نیز آنرا می بیند.

4-عدالت خداوند یعنی قرار دادن هر چیز در جای خودش. یعنی خالق متعال هر پدیده و مخلوقی را در جای خود و باندازه آفریده و مواد ترکیبی هر موجودی را باندازه قرار داده است. و در همه موجودات تناسب و تعادل قرار داده است. (وانبتنا فیها من کلّ شیء

موزون) حجر 19

یعنی در روی زمین هر چیزی را به اندازه رویانیدیم.

(الذی خلق فسویّ) اعلی 2

یعنی آنکه خلق کرد و به میزان و تساوی خلق نمود

#### 4- چهارمین راه خداشناسی از طریق قرآن کریم است.

اثبات وجود خدا در قرآن

بدون شك در سراسر نواحی و کرانه های جهان طبیعت و نفوس جانداران و تمام آفریدگان خدا، نشانه های بارز و دلایل آشکاری بر وجود خدای سبحان و یگانگی و خداوندگاری و سایر صفات او به وجوه مختلف و راههای گوناگون وجود دارد. در قرآن مجید نیز جهت بیداری و ارشاد، به پاره ای از آنها اشاره رفته است . از جمله در سوره بقره (آیه 164):

ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار و الفلك التي تجرى فی البحر بما ینفع الناس و ما انزل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد موتها و بث فیها من کل دابة و تصریف الرياح و السحاب المسخر بین السماء و الارض لآیات لقوم یعقلون .

((همانا در آفرینش آسمانها و زمین ، آمد و شد شب و روز، کشتیهایی که در دریا به سود انسانها در جریان است ، آبی که خداوند از آسمان فرو می فرستد و بدان وسیله زمین را پس از مرگ زنده می سازد، وجود انواع گوناگون حیواناتی که در زمین پراکنده نموده ، گردش بادهای، و ابری که میان آسمان و زمین مسخر است ، البته نشانه هایی (از توحید) برای خردمندان است .))

و در سوره انعام (آیات 95 تا 99): ان الله فالق الحب و النوى یرج الحی من المیت و مخرج المیت من الحی ذلکم الله فانی توفکون . فالق الاصباح و جعل اللیل سکنا و الشمس و القمر حسابنا ذلک تقدیر العزیز العلیم . و هو الذی جعل لکم النجوم لتهدوا بها فی ظلمات البر و البحر قد فصلنا الایات لقوم یعلمون . و هو الذی انشاکم من نفس واحدة فمستقر و مستودع قد فصلنا الایات لقوم یفقهون . و هو الذی انزل من السماء ماء فاخرجنا به نبات کل شیء فاخرجنا منه خضرا نخرج منه حبا متراکبا و من النخل من طلعتها قنوان دانية و جناب من اعناب و الزيتون و الرمان مشتبهها و غیر متشابه انظروا الی ثمره اذا اثمر و ینعه ان فی ذلکم لآیات لقوم یؤمنون .

خداوند شکافنده دانه و هسته است ، زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون آورد؛ این است خداوند، پس به کجا می گردانندتان ؟ اوست شکافنده پرده صبحگاهان ، شب را برای آسایش خلق ، و خورشید و ماه را به حساب معین قرار داده ، این تقدیر خدای مقتدر و داناست . و اوست که برای شما ستارگان را قرار داد تا در تاریکیهای خشکی و دریا بدانها راه یابید؛ همانا نشانه ها را برای دانایان مشروحا بیان داشتیم . و اوست که شما را از یک تن آفرید، برخی را در قرارگاه دنیا استقرار بخشیده و برخی را در اصلااب و ارحام به امانت نهاده ؛ همانا نشانه ها را برای اهل فهم مشروحا بیان داشتیم . و اوست که از آسمان آبی فرستاد، پس بدان رویهم چیده و انباشته ، و از نخل خوشه های سر فرود آورده خرما، و باغهای انگور و درختان زیتون و انار را که برخی شبیه و برخی

نامشابه است برآوردیم . به میوه اینها وقتی پدید آید و برسد بنگرید؛ همانا در همه اینها نشانه هایی (از توحید) برای اهل ایمان است .))

و در سوره یونس (آیه 6): هو الذی جعل الشمس ضیاء و القمر نورا و قدره منازل لتعلموا عدد السنین و الحساب ما خلق الله ذلك الا بالحق یفصل الایات لقوم یعلمون . ان فی اختلاف اللیل و النهار و ما خلق الله فی السموات و الارض لایات لقوم یتقون . ((اوست که خورشید را رخشان و ماه را تابان ساخت و سیر ماه را در منازلی مقدر نمود تا شمار سالها و حساب سایر اوقات را بدانید؛ خداوند اینها را جز به حق نیافریده است ، نشانه ها را برای دانایان مشروحا بیان می دارد. همانا در آمد و شد شب و روز و آنچه خداوند در آسمانها و زمین آفریده نشانه هایی (از توحید) برای پرهیزکاران است .))

و در سوره رعد (آیات 3 و 4): و هو الذی مد الارض و جعل فیها رواسی و انهارا و من کل الثمرات جعل فیها زوجین اثنین یغشی اللیل و النهار ان فی ذلك لایات لقوم یتفکرون . و فی الارض قطع متجاورات و جنات من اعناب و زرع و نخیل صنوان و غیر صنوان یسقی بماء واحد و بفضل بعضها علی بعض فی الاکل ان فی ذلك لایات لقوم یعلمون .

((و اوست که زمین را بگسترده و در آن کوهها و نهرهایی قرار داد، و از هر میوه ای یک جفت در آن مقرر داشت ؛ شب را با روز بپوشاند، همانا در اینها نشانه هایی (از توحید) برای اندیشمندان است . و در زمین قطعاتی مجاور و متصل هست و باغهای انگور و زراعت و نخلهای مشابه و غیر مشابه از آنها به عمل آید، و با اینکه همه از یک آب سیراب می شوند میوه های برخی را بر برخی دیگر برتری می دهیم ؛ همانا در اینها نشانه هایی (از توحید) برای دانایان است .))

و در سوره نحل (آیات 66 تا 69): و ان لکم فی الانعام لعبرة نسقیکم مما فی بطونه من بین فرث و دم لبنا خالصا سائغا للشاربین . و من ثمرات النخیل و الاعناب تتخذون منه سکرا و رزقا حسنا ان فی ذلك لایة لقوم یعقلون . و اوحی ربک الی النحل ان اتخدی من الجبال بیوتا و من الشجر و مما یعرشون . ثم کلی من کل الثمرات فاسکلی سبل ربک ذللا یمخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیہ شفاء للناس ان فی ذلك لایة لقوم یتفکرون .

((و همانا در خلقت چهارپایان برای شما مایه عبرت است که از آنچه در شکم آنها از میان سرگین و خون پدید می آید به صورت شیر خالص و گوارای نوشندگان ، به شما می نوشانیم . و از میوه های درخت خرما و انگور روزی شما کردیم که از آنها مشروبات مست کننده (64) و هم روزی پاک برمی گیرند؛ همانا در اینها نشانه ای (از توحید) برای خردمندان است ، و پروردگار تو به زنبور عسل الهام کرد که از کوهها و درختها و داربستهایی که می سازند خانه بگیرد، سپس از میوه ها بخورد و راههای

پروردگارت را به نرمی ببیما؛ از درون آنها شربت شیرینی به رنگهای مختلف که شفابخش مردم است بیرون می آید؛ همانا در اینها نشانه ای (از توحید) برای اندیشمندان است.))  
و نیز در همین سوره (آیه 79): الم یروا الی الطیر مسخرات فی جو السماء ما یمسکهن الا الله ان فی ذلك لآیات لقوم یؤ منون .

((آیا به پرندگان نمی نگرند که در فضای آسمان مسخرند و جز خداوند هیچ کس نگهدار آنها نیست؟! همانا در این امر نشانه هایی (از توحید) برای مؤ منان است ))  
و در سوره روم (آیات 21 تا 25): و من آیاته ان خلقکم من تراب ثم اذا انتم بشر تنتشرون . و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها و جعل بینکم مودة و رحمة ان فی ذلك لآیات لقوم یتفکرون . و من آیاته خلق السموات و الارض و اختلاف السنتکم و اللوانکم ان فی ذلك لآیات للعالمین . و من آیاته منامکم باللیل و النهار و ابتغاءکم من فضله و ان فی ذلك لآیات لقوم یسمعون . و من آیاته یریکم البرق خوفاً و طمعاً و ینزل من السماء ماء فیحیی به الارض بعد موتها ان فی ذلك لآیات لقوم یعقلون . و من آیاته ان تقوم السماء و الارض بامرہ ثم اذا دعاکم دعوة من الارض اذا انتم تخرجون .

((و از نشانه های او این است که شما را از خاک بیافرید سپس به صورت آدمیان پراکنده شدید. و از نشانه های او این است که از جنس خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدانها آرامش یابید، و میان شما مهر و دوستی قرار داد، همانا در این امر نشانه هایی برای دانشمندان است . و از نشانه های او آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف زبانها و رنگهای شماست ، همانا در این امر نشانه هایی برای دانشمندان است . و از نشانه های او خواب شما در شب و روز و بهره گیری شما از فضل و بخشش اوست ؛ همانا در این امر نشانه هایی برای شنوایان است . و از نشانه های او این است که رعد و برق را که موجب ترس و امید است به شما نشان می دهد، و از آسمان آبی می فرستد و زمین را پس از مرگ بدان زنده می کند؛ همانا در این امر نشانه هایی برای خردمندان است ، و از نشانه های او آن است که آسمان و زمین به امر او برپاست ، سپس چون شما را با يك ندا از زمین بخواند همگی (از قبرها) بیرون می شوید)).

(و در سوره جاثیه (آیه 3 تا 5): ان فی السموات و الارض لآیات للمومنین . و فی خلقکم و ما بیث من دابة آیات لقوم یوقنون . و اختلاف اللیل و النهار و ما انزل الله من السماء من رزق فاحیابه الارض بعد موتها و تصریف الریاح آیات لقوم یعقلون ).(65)

((همانا در آفرینش آسمانها و زمین نشانه هایی برای مؤ منان است ، و در آفرینش شما و حیواناتی که (در زمین ) پراکنده می سازد نشانه هایی برای اهل یقین است . و در رفت و آمد شب و روز و در

روزی (بارانی) که خدا از آسمان فرو فرستاده و زمین را پس از مرگ بدان زنده می سازد، و در گردش بادها نشانه هایی برای خردمندان است)).

## 5- پنجمین راه خداشناسی از طریق اهل بیت ع می باشد

اثبات وجود خدا در روایات

از امیر مؤمنان علیه السلام پرسیدند: ((پروردگار خود را به چه چیز شناختی؟ فرمود: به فسخ عزیمت و شکست همت. بسا همتها گماشتم و میان من و آنها فاصله افتاد، و بسا تصمیمها گرفتم و تقدیر با تصمیم من مخالفت ورزید. از اینجا دانستم که تدبیر به دست دیگری است)).

در کتاب ((توحید)) با سند صحیح خود از هشام بن سالم روایت کرده است که گفت: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم، به من فرمود: آیا تو خدا را وصف می کنی؟ گفتم: آری، فرمود: سخن خود را بیاور، گفتم: او شنوا و بیناست. فرمود: این صفتی است که همه آفریدگان در آن شریکند. گفتم: پس شما چگونه او را وصف می کنید؟ فرمود: او نوری است که تاریکی در آن نیست، و حیاتی است که مرگی در آن نیست، و دانشی است که نادانی در آن نیست، و حقی است که باطلی در آن نیست. پس از نزد حضرتش بیرون شدم در حالی که داناترین مردم به مسائل توحید بودم

در کتاب ((توحید)) به سند صحیح از مولایمان امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: از آن حضرت درباره این آیه: الرحمن علی العرش استوی (طه 5): ((خداوند بر عرش استوا دارد)) پرسش شد، فرمود: نسبت او با تمام اشیاء مساوی است. بنابراین چیزی به او از چیز دیگر نزدیکتر نیست، دورها از او دور نیستند، و نزدیکها به او نزدیک نمی باشند، نسبت او با همه چیز مساوی است

از مولایمان امام جواد علیه السلام پرسش شد: چگونه پروردگاران سمیع (شنوا) نامیده می شود؟ فرمود: زیرا آنچه با گوشها ادراک می شود بر او پوشیده نیست، ولی او را به گوشه‌ای که در سر قرار دارد توصیف نمی کنیم. و همچنین او را بصیر (بینا) می نامیم، زیرا آنچه با چشمها ادراک می شود - امثال رنگ و شخص و مانند اینها - بر او پوشیده نیست، ولی او را به دیدنی که با اشاره چشم صورت می گیرد توصیف نمی کنیم! (کافی ج 1 ص 117)

و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت است که:

خداوند شبیه چیزی نیست و چیزی هم به او شباهت ندارد، و آنچه در وهم آید خداوند به خلاف اوست ، پس منزه است او و منزه است ، چه شاءن والایی و برهان روشنی و چه بخشش بزرگی دارد! (توحید ص 80)

در کتاب ((توحید)) آمده است :

وای بر تو ای ذعلب ، پروردگار من به صفت بعید بودن ، حرکت و سکون ، سرپا ایستادن و رفت و آمد موصوف نمی گردد. بسیار لطیف است ولی به لطف و نازکی موصوف نمی شود، بسیار با عظمت است ولی به بزرگی جسمانی وصف نمی گردد. بسیار بزرگ است ولی به کبر و بزرگی موصوف نمی شود، بسیار جلیل است ولی به غلظت و درشتی موصوف نمی شود، بسیار رئوف و مهربان است ولی به رقت و نازکدلی موصوف نمی گردد، مؤ من است نه به واسطه بندگانش (، ادراک کننده است نه با قوای ادراکی ، گوینده است نه با لفظ، او در اشیاء است نه با مزوج شدن ، از آنها بیرون است نه با جدایی ، بالای همه چیز است و نتوان گفت که چیزی بالای اوست ، پیش از هر چیز است و نتوان گفت پیشی دارد، داخل در اشیاء است نه مانند داخل بودن چیزی در چیز دیگر، و بیرون از اشیاء است نه چون بیرون بودن چیزی از چیز دیگر.

ذعلب پس از شنیدن این سخنان بیهوش شد. (توحید ص 230)

به سند صحیح خود از مولایمان امام صادق علیه السلام روایت کرده است : خدای بزرگ می فرماید: و ان الی ربك المنتهی (نجم 42) ((همانا نهایت به سوی پروردگار توست ))، پس چون سخن به (ذات ) خدا رسید دست بردارید و لب فرو بندید. (کافی ج 1 ص 93)

و باز با سند خود از همان امام روایت کرده که : ای آدمیزاده ، دل تو را اگر پرنده ای بخورد سیرش نمی کند، و چشمت اگر نوك سوزنی روی آن افتد کورش می کند، تو می خواهی با (نهایت ضعف ) این دو عضو ملکوت آسمانها و زمین را بشناسی؟! اگر راست می گویی ، این خورشید یکی از آفریده های خداست ، اگر توانستی چشمان خود را از نگاه به آن پرکنی حق همان است که تو می گویی! (کافی ج 1 ص 93)

اسامی خداوند در دعای جوشن کبیر

16- یا من هو رب کل شیء یا من هو إله کل شیء یا من هو خالق کل شیء یا من هو صانع کل شیء یا من هو قبل کل شیء یا من هو بعد کل شیء یا من هو فوق کل شیء یا من هو عالم بکل شیء یا من هو قادر علی کل شیء یا من هو یقی و یفنی کل شیء سبحانک یا لا إله إلا أنت الغوث الغوث خلصنا من النار یا رب

**33-** يا أعظم من كل عظيم يا أكرم من كل كريم يا أرحم من كل رحيم يا أعلم من كل عليم يا أحكم من كل حكيم يا أقدم من كل قديم يا أكبر من كل كبير يا ألطف من كل لطيف يا أجل من كل جليل يا أعز من كل عزيز

**38-** يا من لا مفر إلا إليه يا من لا مفرع إلا إليه يا من لا مقصد إلا إليه يا من لا منجى منه إلا إليه يا من لا يرغب إلا إليه يا من لا حول و لا قوة إلا به يا من لا يستعان إلا به يا من لا يتوكل إلا عليه يا من لا يرجى إلا هو يا من لا يعبد إلا إياه سبحانه يا لا إله إلا أنت الغوث الغوث خلصنا من النار يا رب

**41-** يا من خلق فسوى يا من قدر فهدى يا من يكشف البلوى يا من يسمع النجوى يا من ينقذ الغرقى يا من ينجي الهلكى يا من يشفي المرضى يا من أضحك و أبكى يا من أمات و أحيا يا من خلق الزوجين الذكر و الأنثى سبحانه يا لا إله إلا أنت الغوث الغوث خلصنا من النار يا رب

**42-** يا من في البر و البحر سبيله يا من في الآفاق آياته يا من في الآيات برهانه يا من في الممات قدرته يا من في القبور عبرته يا من في القيامة ملكه يا من في الحساب هيئته يا من في الميزان قضاؤه يا من في الجنة ثوابه يا من في النار عقابه سبحانه يا لا إله إلا أنت الغوث الغوث خلصنا من النار يا رب

**46-** يا غالبا غير مغلوب يا صانعا غير مصنوع يا خالقا غير مخلوق يا مالكا غير مملوك يا قاهرا غير مقهور يا رافعا غير مرفوع يا حافظا غير محفوظ يا ناصرا غير منصور يا شاهدا غير غائب يا قريبا غير بعيد سبحانه يا لا إله إلا أنت الغوث الغوث خلصنا من النار يا رب

**50-** يا من يرى و لا يرى يا من يخلق و لا يخلق يا من يهدي و لا يهدى يا من يحيى و لا يحيى يا من يسأل و لا يسأل يا من يطعم و لا يطعم يا من يجبر و لا يجار عليه يا من يقضى و لا يقضى عليه يا من يحكم و لا يحكم عليه يا من يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا أحد سبحانه يا لا إله إلا أنت الغوث الغوث خلصنا من النار يا رب

**55-** يا من نفذ في كل شيء أمره يا من لحق بكل شيء علمه يا من بلغت إلى كل شيء قدرته يا من لا تحصى العباد نعمه يا من لا تبلغ الخلاق شكره يا من لا تدرك الأفهام جلاله يا من لا تنال الأوهام كنهه يا من العظمة و الكبرياء رداؤه يا من لا ترد العباد قضاءه يا من لا ملك إلا ملكه يا من لا عطاء إلا عطاؤه سبحانه يا لا إله إلا أنت الغوث الغوث خلصنا من النار يا رب

58- يا من في [السماء] السماوات عظمته يا من في الأرض آياته يا من في كل شيء دلائله يا من في البحار عجائبه يا من في الجبال خزائنه يا من يبدأ الخلق ثم يعيده يا من إليه يرجع الأمر كله يا من أظهر في كل شيء لطفه يا من أحسن كل شيء خلقه يا من تصرف في الخلائق قدرته سبحانه يا لا إله إلا أنت الغوث الغوث خلصنا من النار يا رب

59- يا حبيب من لا حبيب له يا طبيب من لا طبيب له يا مجيب من لا مجيب له يا شفيق من لا شفيق له يا رفيق من لا رفيق له يا مغيث من لا مغيث له يا دليل من لا دليل له يا أنيس من لا أنيس له يا راحم من لا راحم له يا صاحب من لا صاحب له سبحانه يا لا إله إلا أنت الغوث الغوث خلصنا من النار يا رب

70- يا حيا قبل كل حي يا حيا بعد كل حي يا حي الذي ليس كمثلته حي يا حي الذي لا يشاركه حي يا حي الذي لا يحتاج إلى حي يا حي الذي يميت كل حي يا حي الذي يرزق كل حي يا حيا لم يرث الحياة من حي يا حي الذي يحيي الموتى يا حي يا قيوم لا تأخذه سنة و لا نوم سبحانه يا لا إله إلا أنت الغوث الغوث خلصنا من النار يا رب

83- يا من يخلق ما يشاء يا من يفعل ما يشاء يا من يهدي من يشاء يا من يضل من يشاء يا من يعذب من يشاء يا من يغفر لمن يشاء يا من يعز من يشاء يا من يذل من يشاء يا من يصور في الأرحام ما يشاء يا من يختص برحمته من يشاء سبحانه يا لا إله إلا أنت الغوث الغوث خلصنا من النار يا رب

84- يا من لم يتخذ صاحبة و لا ولدا يا من جعل لكل شيء قدرا يا من لا يشرك في حكمه أحدا يا من جعل الملائكة رسلا يا من جعل في السماء بروجيا يا من جعل الأرض قرارا يا من خلق من الماء بشرا يا من جعل لكل شيء أمدا يا من أحاط بكل شيء علما يا من أحصى كل شيء عددا سبحانه يا لا إله إلا أنت الغوث الغوث خلصنا من النار يا رب

90- يا من لا يعلم الغيب إلا هو يا من لا يصرف السوء إلا هو يا من لا يخلق الخلق إلا هو يا من لا يغفر الذنب إلا هو يا من لا يتم النعمة إلا هو يا من لا يقلب القلوب إلا هو يا من لا يدبر الأمر إلا هو يا من لا ينزل الغيث إلا هو يا من لا يبسط الرزق إلا هو يا من لا يحيي الموتى إلا هو سبحانه يا لا إله إلا أنت الغوث الغوث خلصنا من النار يا رب

99- يا من لا يشغله سمع عن سمع يا من لا يمنعه فعل عن فعل يا من لا يلهيه قول عن قول يا من لا يغلطه سؤال عن سؤال يا من لا يحجبه شيء عن شيء يا من لا يبرمه إلحاح الملحين يا من هو غاية



مراد المریدین یا من هو منتهی هم العارفین یا من هو منتهی طلب الطالبین یا من لا یخفی علیه ذرة فی العالمین سبحانک یا لا إله إلا أنت الغوث الغوث خلصنا من النار یا رب

### سخنان ائمه معصومین ع درباره صفات خداوند عالمیان

در میزان الحکمه این روایات آمده است:

- امام علی(ع): آغاز دین شناخت خداست و اوج شناخت او باور کردن و اعتراف به وجود اوست و کمال تصدیق او یگانه دانستن اوست و کمال یگانه دانستنش، خالص داشتن اوست (از جسمیت و عرضیت و لوازم این دو) و کمال خالص دانستن اونفی صفات از اوست، چرا که هر صفتی گواه بر این است که با موصوف فرق می کند و هر موصوفی گواه بر این است که با صفت متفاوت است پس، هر که خدا را وصف کند برایش قرین و همتا آورده است و هر که برایش قرین آورد، او را دو تا دانسته است و هر که او را دوگانه بداند برایش جز قایل شده و هر که او را دارای جز بداند وی را نشناخته است و هر که او را نشناسد به او اشاره کند و هر که به او اشاره کند، محدودش (به حد و جهتی) کرده است و هر که برایش حد تعیین کند او را به شمار در آورده است و هر که بگوید: ((او در چیست؟)) خدا را در جایی گنجانده است و هر که بگوید: ((او بر فراز چیست؟)) جایی را از او تهی دانسته است هستی دار داماهستیش حادث نیست وجود دارد اما از عدم بر نیامده است با هر چیزی هست اما نه به نحوی که قرین او باشد و سوای هر چیزی است اما نه آن گونه که از آن جدا و برکنار باشد فاعل است اما نه این که فعالیت کند و ابزاری به کار گیرد بینا بوده پیش از آن که آفریده ای باشد که متعلق بینایی او واقع شود یگانه و تنها بود آن گاه که نه کسی و چیزی بود که با آن خو گیرد یا از نبودش احساس تنهایی کند.

- امام حسین(ع): مردی خدمت رسول خدا(ص) آمد و عرض کرد: راس دانش چیست؟ حضرت فرمود: شناخت خداوند، آن گونه که سزاوار شناخت است عرض کرد: شناخت سزاوار او چیست؟ فرمود: این که او را بی مثل و مانند دانی، او را معبودی یکتا و آفریننده و توانا و اول و آخر و آشکار و نهان دانی که نه همتایی دارد و نه همسانی این است شناخت خدا آن گونه که سزاوار است.

- ابن عباس: عربی بادیه نشین نزد پیامبر(ص) آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! از شگفتیهای دانش مرا چیزی بیاموز پیامبر(ص) فرمود: با سر دانش چه کرده ای که از شگفتیهای آن می پرسی؟ بادیه نشین پرسید: سر دانش چیست ای رسول خدا؟ فرمود: شناخت خدا چنان که سزد. عرض کرد: شناخت خدا چنان که سزد چگونه است؟ فرمود: این که او را بی مثل و مانند و شبیه بدانی و این که یگانه و یکتا و پیدا و ناپیدا و اول و آخر (هستی) است و همتا و همسانی ندارد این است حق شناخت او.

## 2- صفات و خصوصیات منحصر به فرد خداوند

- امام صادق (ع): هر که خیال کند که خدا را به حجابی یا به صورتی یا به مثال و هیكلی می‌شناسد، مشرک است، زیرا حجاب و مثال و صورت غیر اویند او یکتا و یگانه است بنابراین، چگونه قائل به یگانگی خداست کسی که می‌گوید او را به غیر او شناخته است؟ خدا را فقط کسی شناخته که او را به خدا بشناسد پس، کسی که خدا را به خدا نشناسد او را نمی‌شناسد، بلکه موجودی جز او را می‌شناسد هیچ آفریده‌ای چیزی را درک نمی‌کند مگر به سبب خدا و به شناخت خدا نتوان رسید، مگر به خدا.

- از امام علی (ع) پرسیده شد: پروردگارت را به چه شناختی؟ فرمود: به شناختی که او از خودش به من داد عرض شد: چگونه خودش را به تو شناساند؟ فرمود: هیچ صورتی مانند او نیست و با حواس و مشاعر درک نمی‌شود و با مردم قیاس نمی‌گردد.

- امام علی (ع): ما از کنه عظمت تو چیزی نمی‌دانیم، تنها همین را می‌دانیم که تو زنده‌ای و همه چیز به تو پایدار است، نه چرت تو را می‌گیرد و نه خواب دست هیچ اندیشه‌ای به تو نرسد و هیچ دیده‌ای تو را در نیابد.

- امام رضا (ع) در وصف خدای سبحان می‌فرماید: او والاتر از آن است که دیده‌ای دریابدش، یا دروهمی بگنجد، یا خردی فراچنگش آورد.

- امام علی (ع): کسی که از وصف آفریده‌ای مانند خود ناتوان است، چگونه تواند خدای خویش را وصف کند؟.

- به جفتها وصف نمی‌شود و در آفرینش موجودات نیازی به ممارست و ابزار ندارد و با حواس درک نمی‌شود ای کسی که متکلفانه در وصف پروردگارت می‌کوشی! اگر راست می‌گویی جبرئیل و میکائیل و سپاه فرشتگان مقرب را وصف کن، همانها که در غرفه‌های پاک در برابر سلطنت و عظمت خدا خاضعند و خردهایشان در تعریف و وصف بهترین آفرینندگان متحیر است تنها موجوداتی به وسیله صفات درک می‌شوند که دارای شکل و هیات و ابزار و جوارح هستند و نیز کسی که چون مدتش به سر آمد و به نقطه پایان خود رسید، فانی می‌شود.

- امام هادی (ع): آفریدگار جز آن گونه که خود خویشتن را وصف کرده است، وصف نمی‌شود چگونه وصف شود آفریدگاری که حواس از درک او ناتوانند و وهمها از رسیدن به او درمانده‌اند و اندیشه‌ها از تعریف و تحدید او عاجزند و دیدگان از احاطه بر او ناتوانند؟ برتر از وصف توصیفگران است و والاتر از نعت نعت‌گویان.

- امام علی (ع): او هام، به درک صفتی از او نمی‌رسد و دلها به کیفیتی از او پی نمی‌برد.  
- هر که خدا را وصف کند، برای او حد و مرز قایل شده است و هر که برایش حد و مرز قائل شود، او را شمرده است (برایش اجزا قائل شده است) و هر که او را بشمارد، ازلی بودنش را باطل ساخته است کسی که پرسید: ((چگونه است))، بیگمان او را وصف کرده است و کسی که پرسید:

((کجاست)) او را در مکان قرار داده است.

- کسی که همتهای بلند درکش نمی‌کند و اندیشه‌های ژرف‌نگر به او نمی‌رسد، کسی که صفت و ذاتش را حد و مرزی نیست کسی که او را نشناخته باشد به او اشاره می‌کند و هر که به سویی اشاره کند، او را محدود کرده است و هر که محدودش کند، به شمارش در آورده است (و برایش اجزا قایل شده است) و هر که گوید: ((چیست؟)) او را درون چیزی قرار داده است و هر که گوید: ((بر چیست؟)) چیزها را از او خالی دانسته است.

- ذهنها او را دریابند اما نه از راه ادراک حواس و مشاعر و دیدنیها بر وجود او گواهی دهند، اما نه به خاطر حضور او در آنها (بلکه از باب دلالت اثر بر مؤثر و فعل بر فاعل) و او هام بر او احاطه نیافت، بلکه به واسطه او هام و خردها بر آنان متجلی شد.

- امام علی(ع): همانا تو آن خدایی هستی که در خردها تو را نهایی نیست تا در جریان اندیشیدن آنها دارای کیفیت باشی و در تامل اندیشه‌ها، تو را پایانی نیست تا در نتیجه، محدود و متغیر باشی.

- امام رضا(ع): اگر برایش پسی معین شود پیشی نیز معین خواهد شد و اگر تمامیت برایش جستجو گردد، نقصان و کاستی لازم می‌آید.

- امام رضا(ع) در پاسخ به زندیقی که پرسید: چرا خدا حد ندارد؟ فرمود: زیرا هر محدودی نهایی دارد و هر گاه حد بردار شد، فزونی بردار است و چون فزونی بردار باشد کاستی بردار است پس، او نه حد و نهایی دارد، نه افزایش می‌یابد، نه کاستی می‌پذیرد، نه دارای جز است و نه در وهم می‌گنجد.

- امام صادق(ع) به مردی که گفت: خدا بزرگتر است، فرمود: خدا بزرگتر از چه چیز است؟ عرض کرد: از همه چیز امام صادق(ع) فرمود: او را محدود کردی مرد عرض کرد: پس، چگونه بگویم؟ فرمود: بگو: خدا بزرگتر از آن است که وصف شود.

- امام رضا(ع) در بیان علت لزوم اقرار به این که خدا مانندی ندارد، فرمود: به دلایلی چند، از جمله این که اگر بر مردمان لازم نبود که بدانند خداوند مانندی ندارد هر آینه برایشان روا بود که صفاتی چون ناتوانی و نادانی و دگرگون‌پذیری و زوال و نیستی و دروغ و تجاوز که به آفریدگان نسبت داده می‌شود در حق او نیز به کار برده شود و کسی که این صفات در وجودش روا باشد در معرض فناست و به عدالتش اعتمادی نشاید و گفتار او و امر و نهی و وعده و وعید و پاداش دهی و کیفر رسانیش تحقق نمی‌پذیرد و این امر موجب تباهی خلق و بطلان ربوبیت است.

- امام کاظم(ع) در پاسخ به پرسش از جسم و صورت (داشتن خدا)، نوشت: منزّه است خدایی که چیزی همانند او نیست نه جسم است و نه صورت.

- امام صادق(ع): مردم پیوسته (در هر مقوله‌ای) سخن می‌گویند تا آن جا که درباره خدا نیز زبان به سخن می‌گشایند هر گاه شنیدید در این باره سخن می‌گویند، بگویید: خدایی نیست مگر الله که یگانه است و مانند ندارد.

- امام صادق(ع): خدای تبارک و تعالی نه به زمان وصف می‌شود نه به مکان، نه به حرکت، نه به جابه جایی و نه به سکون، بلکه او آفریننده زمان و مکان و حرکت و سکون است.

- امام علی(ع): نه زاییده کسی است تا در نتیجه، در عزت و اقتدار شریک باشد و نه فرزندی دارد تا در نتیجه بمیرد و وارثی داشته باشد.

- پیامبر خدا(ص): زود باشد که مردم کار سؤال و پرسش را به آن جا رسانند که پرسند: خداوند جهان را آفریده، اما چه کسی خدا را آفریده است؟ اگر چنین پرسشی کردند شما بگویید: خدا یکی است، خدا بی نیاز است، زاییده و زاییده نشده و هیچ کس همتای او نیست.

- امام علی(ع): از همه چیز جداست اما نه به معنای جدایی مکانی و در همه چیز هست لکن نه به نحو آمیختن با آنها.

- چنان نیست که اشیا او را در میان گیرند و با خود بالا و پایین برند و یا چیزی او را بر دارد و در نتیجه، با خود کج و راستش کند، نه در درون چیزهاست و نه بیرون از آنها.  
- نزدیکی او به چیزها به نحو چسبیدن به آنها نیست و دوریش از آنها به گونه جدا شدن، نمی‌باشد.  
- در اشیا حلول نکرده، تا در نتیجه، گفته شود او در آنها وجود دارد و از آنها دور نگشته، تا گفته شود او از آنها جداست.

- جدایی او از اشیا به سبب قهر و غلبه و استیلا و بر آنهاست و جدایی اشیا از او به سبب خضوع آنها در برابر او و بازگشتشان به سوی اوست.

- امام هادی(ع): دیدن زمانی ممکن است که میان بیننده و شیئی قابل رؤیت هوا باشد که نگاه از آن بگذرد پس، هر گاه هوایی نباشد و نور وجود نداشته باشد، دیدن ممکن نیست برای آن که میان بیننده و شیئی قابل رؤیت ارتباط برقرار شود، باید همانندی و سنخیت (میان آن دو) باشد و خدای تعالی از همانندی و سنخیت با بیننده منزّه است پس، ثابت شد که خدای سبحان رانمی‌تواند با چشم دید، زیرا میان سبب و مسبب باید ارتباط و سنخیت باشد.

- امام صادق(ع) در پاسخ به پرسش از مشاهده خدا در آخرت، فرمود: منزّه است خدا و بسی برتر و والاتر ای پسر فضل! دیدگان تنها آن چیزی را می‌بینند که رنگ و چگونگی دارند حال آن که خدا آفریننده رنگها و چگونگیهاست.

- پیامبر خدا(ص) در وصف خدای سبحان می‌فرماید: بر آفریدگان خویش تجلی کرد، بی آن که دیده شود و او در چشم انداز برین است.

امام رضا(ع): آشکار است، اما نه آشکاری ناشی از دیدن.

- امام علی(ع) در پاسخ به ذعلب که پرسید: آیا پروردگارت را دیده‌ای؟ فرمود: وای بر توای ذعلب! من خدایی را که ندیده باشم نمی‌پرستم عرض کرد: چگونه او-ء ما- را دیده‌ای، برایمان وصفش کن؟ حضرت فرمود: وای بر تو! چشمها او را با نگاه کردن ندیده‌اند، بلکه

دلها از طریق حقایق ایمان (تصدیقات و باورهای عقلی یا انوار عقلی ناشی از ایمان) مشاهده‌اش کرده‌اند.

- پیامبر خدا(ص): آن شب که مرا به آسمان بردند، جبرئیل مرا به جایی رساند که خودش هرگز در آن جا قدم نگذاشته بود پس، پرده‌ها برای من کنار زده شد و خدای عزوجل از نور عظمت خود، تا دوست داشت، به من نشان داد.

- امام کاظم(ع) در پاسخ به این سؤال که آیا پیامبر(ص) پروردگارش را دید، فرمود: آری، بادلش او را دید مگر نشنیده‌ای که خدای عزوجل می‌فرماید: ((دل آن چه را که دید دروغ نشمرد))، یعنی خدا را با چشم ندید، بلکه با دل دیدش.

- امام حسین(ع) - در دعا - : تویی آن که انوار را در دل‌های دوستانت تاباندی تا آن که تو را شناختند و به یگانگیت ره یافتند.

- نیز در دعا - : تویی آن که خود را در هر چیز به من شناساندی و بدان سبب، تو را در همه چیز هویدا دیدم و تویی که هر چیزی را آشکار و پدیدار می‌کنی.

- امام صادق(ع) در پاسخ ابن ابی العوجا که پرسید: چرا خود را از مردم در پرده داشت و آن‌گاه پیامبران را سوشان فرستاد؟ فرمود: وای بر تو! کسی که قدرتش را در وجود تو نشانت داده چگونه خود را از تو پوشیده داشته است؟ تو را که نبودی پدید آورد، خرد بودی بزرگت کرد، ناتوان بودی توانایت گردانید حضرت پیوسته مظاهر قدرت خدا را که در وجود من است و نمی‌توانم منکرشان شوم برایم بر می‌شمرد تا جایی که خیال کردم بزودی خداوند میان من و او ظاهر خواهد شد!

- امام علی(ع): سپاس و ستایش خدای را که اول است پیش از هر اولی و آخر است بعد از هر آخری و به سبب اول بودنش لازم است که او را آغازی نباشد و به سبب آخر بودنش واجب است که او را پایان و آخری نباشد.

- هیچ‌گاه زوال نپذیرد و همواره بوده است، پیش از همه چیز بوده بی‌آن که او را آغازی باشد و پس از همه چیز هست بی‌آن که نهایت و پایانی داشته باشد.

- امام علی(ع): شمار قطره‌های آبها و ستارگان آسمان و ذرات گرد و غبار پراکنده در هوا و حرکت مور بر خرسنگ و خفتنگاه مورچگان در شب تاریک، بر او پوشیده نیست افتادنگاههای برگها و برهم خوردن پلکها را می‌داند.

- پاک و منزّه است خدایی که نه سیاهی شب دیجور بر او پوشیده است، نه شبهای آرام‌سرزمین‌های پست و نه کوهها و تپه‌های قهوه‌ای رنگ به هم پیوسته و نه آوازی که از تندر در کرانه آسمان برمی‌خیزد و نه آن‌چه آذرخش ابرها از آن پراکنده می‌شود و نه برگی که فرومی‌افتد و طوفانهای (منسوب به) ستارگان و بارش باران آنها را از افتادنگاهشان دور می‌گرداند افتادنگاه و جای قرار گرفتن هر قطره باران و جای دانه کشیدن مور و مقصد او را و آن‌چه را که برای روزی پشه کافی

است و جنس جنین هر ماده‌ای را در شکمش می‌داند.

- آوای وحوش در بیابانها و گناهان بندگان در خلوتها و آمد و شد نهنگها در دریاهاى بزرگ و برهم خوردن آنها از بادهای سخت رامی‌داند.  
خدا به همه رازها و نهانتر از رازها آگاه است.

- امام علی(ع): او دانا بوده آن گاه که هنوز معلومی وجود نداشت و پروردگار (و مالک) بوده آن گاه که پرورده (و مملوکی) نبوده و توانا بوده در زمانی که هنوز مقدوری در کار نبوده است.

- امام باقر(ع): خدا به آن چه پدید می‌آید، همیشه عالم بوده است پس، علم او به اشیا پیش از بود شدنشان، مانند علم اوست به آنها بعد از پدید آمدنشان.

- امام علی(ع): علم او به مردگان گذشته همچون علم او به زندگان آینده است و علم او به آن چه در آسمانهای برین است، همانند علم اوست به آن چه در زمینهای زیرین است.  
- امام صادق(ع) در پاسخ به این پرسش که آیا خدا پیش از آفرینش آسمانها و زمین به آن چه بوده و آن چه پدید می‌آید علم داشته است، فرمود: آری، پیش از آن که آسمانها و زمین را بیافریند (به همه چیز علم داشته است).

- امام علی(ع): پیش از پدید آوردن اشیا به آنها علم داشته است، بنابراین، بعد از پدید آمدنشان بر علم او چیزی افزون نشد علم او به اشیا پیش از آن که به وجود آیند همانند علم اوست به آنها بعد از پدید آوردنشان.

- امام علی(ع): گواهی می‌دهم که خداوند دادگری است که به عدل رفتار می‌کند و حاکم و داوری است که حق و باطل را از هم جدا می‌سازد.

- خدایی است که در وعده خویش راستگوست و بالاتر از آن است که به بندگان ستم کند و در میان آفریدگانش به عدل رفتار کرده و در حکم خویش با آنها دادگری کرده است.

- خدایی که بردباریش زیاد است و می‌بخشد و در آن چه حکم کرده، عدالت را رعایت نموده است.

- امام سجاد(ع) - در دعا - : همه آفریدگان معترفند به این که تو هر که را کیفر دهی

ستمکار نیستی و گواهند بر این که هر کس رامی‌بخشی، از روی فضل و کرم توست.

- امام علی(ع): هرگز نعمت و رفاه زندگی از مردمی گرفته نشد، مگر به سبب گناهای

که مرتکب شدند، چرا که خداوند به بندگان ستم نمی‌کند.

- عزیر پیامبر(ع): پروردگار! من در تمام کارهای تو و محکم کاری و اتقانی که در آنها هست اندیشیدم و با خردم به عدالت تو پی بردم، اما یک موضوع هست که نمی‌توانم آن را بفهمم و آن این

است که تو بر سازماندان بلاخشم می‌گیری ولی عذاب خود را شامل همگان از جمله کودکان آنها

نیز می‌گردانی؟ گفته شد: ای عزیر! هرگاه مردمی سزاوار عذاب من شوند، فرود آمدن آن را در

زمانی مقدر می‌کنم که عمر کودکان نیز به سر آمده باشد در نتیجه، کودکان بر اثر سرآمدن

عمرشان می‌میرند و گنهکاران به عذاب من.

- مروان بن مسلم می‌گوید: ابن ابی العوجا بر امام صادق (ع) وارد شد و گفت: آیا نه این که شما می‌گویید خدا آفریننده همه چیز است؟ امام (ع) فرمود: چرا ابن ابی العوجا گفت: من هم می‌آفرینم! امام (ع) فرمود: چگونه می‌آفرینی؟ گفت: در جایی مدفوع می‌کنم و آن گاه مدتی صبر می‌نمایم و جنبندگانی پدید می‌آیند امام (ع) فرمود: آیا نه این است که آفریننده هر چیزی، از کم و کیف آنها آگاه است؟ گفت: چرا فرمود: آیا تو می‌دانی که از آن جنبندگان نر و ماده کدام است و چقدر عمر می‌کند؟ ابن ابی العوجا، خاموش ماند.

- امام صادق (ع): ابلیس به عیسی بن مریم (ع) گفت: آیا پروردگار تو می‌تواند (کره) زمین را داخل تخم مرغی جای دهد، بدون آن که زمین را کوچک و تخم مرغ را بزرگ کند؟ عیسی (ع) فرمود: وای بر تو! خدا به صفت ناتوانی وصف نمی‌شود، کسی که بتواند زمین را کوچک گرداند و تخم مرغ را بزرگ (چندان که زمین داخل آن جای گیرد) توانا تر از چنین کسی کیست؟  
- مسیح (ع) - آن گاه که به او گفته شد آیا پروردگار تو می‌تواند دنیا را در داخل تخم مرغی جای دهد - : عجز و ناتوانی به خدای عزوجل نسبت داده نمی‌شود، اما آن چه شما از او می‌خواهید شدنی نیست.

- امام علی (ع) نیز در پاسخ به همین پرسش، فرمود: وای بر تو! خداوند به ناتوانی وصف نمی‌شود کسی که بتواند زمین را کوچک گرداند و تخم مرغ را بزرگ، توانا تر از چنین کسی کیست؟  
- امام علی (ع) نیز در پاسخ به همین سؤال، فرمود: نسبت عجز و ناتوانی به خدای تبارک و تعالی نمی‌توان داد، اما آن چه از من پرسیدی شدنی نیست.  
- امام رضا (ع) در پاسخ به همین سؤال، فرمود: آری، در چیزی کوچکتر از تخم مرغ هم می‌تواند زمین را جای دهد! آن را در چشم تو که کوچکتر از تخم مرغ می‌باشد جای داده است، اگر چشمانت را باز کنی آسمان و زمین و هر آن چه را که میان آسمان و زمین است مشاهده می‌کنی، در حالی که اگر خداوند بخواهد تو را از دیدن آنها کور می‌گرداند.

- امام علی (ع): کسی که با موسی سخن گفت، سخن گفتنی و برخی از نشانه‌های بزرگ خویش را بدو نمایاند، بی‌آن که اندامی و ابزاری و نطقی و زبانچه‌ای داشته باشد.  
- با موسی سخن گفت، بی‌آن که اندام و ابزار و لب و زبانچه‌ای در کار باشد.  
- خبر می‌دهد، اما نه به وسیله زبان و زبانچه‌ها و می‌شنود اما نه با سوراخهای گوش و ابزارهای شنیدن، سخن می‌گوید اما نه با تلفظ کردن و از بر می‌کند اما نه با حافظه به هر چه اراده کند که هستی یابد، می‌گوید: ((باش)) و او هستی می‌یابد، اما این گفتن او نه با صدایی است که پرده گوش را بکوبد و نه با آوازی که شنیده شود، بلکه گفتار خدای سبحان فعل اوست که آن را ایجاد کرده و تجسم می‌بخشد و بیشتر وجود نداشته است، زیرا اگر (فعل او نیز) قدیم و ازلی می‌بود آن خدای دومین بود.

- امام رضا (ع) در پاسخ به این سؤال مامون که پرسید: اگر پیامبران معصومند، چگونه رواست که کلیم الله نداند خدای تعالی دیدنی نیست و از او چنین خواهشی کند؟ فرمود: کلیم الله موسی بن عمران (ع) می‌دانست که خداوند برتر از آن است که به چشم دیده شود، اما هنگامی که خدای

عزوجل با او به نجوا سخن گفت و مقربش داشت نزد قوم خود برگشت و به آنها اطلاع داد که خداوند عزوجل با او سخن گفته و مقربش داشته و به نجوا با وی پرداخته است قومش گفتند: هرگز سخت را باور نمی‌کنیم، مگر این که ما نیز همانند تو سخن خدا را بشنویم پس، موسی آنها را به سوی کوه سینا برد و در دامنه کوه نگهشان داشت و خود بالای کوه رفت و از خدای تبارک و تعالی خواست با وی سخن گوید و گفتارش را به گوش آن مردم برساند پس، خدای بلند نام، با موسی (ع) سخن گفت مردم از بالا و پایین و راست و چپ و پشت سر و جلورو (از شش جهت) سخن او را شنیدند، زیرا که خداوند عزوجل گفتار خود را در درخت پدید آورد و سپس از آن در اطراف پراکنده ساخت، به طوری که آن را از همه طرف شنیدند.

- امام رضا(ع): آشکار است، اما نه به واسطه حواس و تماس حسی، پیداست اما نه پیدایی ناشی از دیدن با چشم، نهان است اما نه به سبب دور بودن.

- امام رضا(ع): پروردگار ما شنوا نامیده شده نه به این معنا که سوراخ گوش دارد که با آن صدا را می‌شنود، ولی به واسطه آن چیزی را نمی‌بیند، مانند ما که سوراخ گوش داریم که با آن می‌شنویم ولی به وسیله آن نمی‌توانیم ببینیم.  
- او با همان چیزی که می‌بیند، می‌شنود و با همان چیزی که می‌شنود می‌بیند از آن جا که هیچ گونه لغت و زبانی بر او پوشیده نیست و شنیدن چیزی او را از شنیدن (همزمان) چیزی دیگر باز نمی‌دارد، گفتیم: او شنواست اما نه مانند شنوایی شنوندگان (مخلوق).

- امام رضا(ع): لطیف بودن خدا به معنای کمی و باریکی و خردی نیست بلکه به معنای نفوذ(علم و قدرت او) در اشیا و غیر قابل درک بودن است.  
- لطیف است، اما نه به معنای لطافت جسمی.

- امام علی(ع): لطیف است، اما به خفا و ناپیدایی وصف نمی‌شود.  
- امام رضا(ع): گفتم لطیف است، چون هم موجودات لطیف (و بسیار خرد) آفریده و هم به چیزهای ظریف و ریز آگاهی دارد آیا نشانه صنع او را در گیاهان ظریف و غیر ظریف و در آفریدن پیکرهای ظریف و ریز جاندارانی چون کک و پشه و خردتر از اینها را نمی‌بینی که تقریباً به چشم دیده نمی‌شوند و از بس ریزند نر و ماده آنها و نوزاد و کهن زادشان از یکدیگر باز شناخته نمی‌شوند پس، چون ریزی و ظرافت این چیزها را دیدیم پی بردیم که آفریننده این موجودات نیز لطیف و ظریف است.

- امام علی(ع): هر شنوایی، جز او، از شنیدن آواهای ظریف و بسیار آهسته ناتوان است و صداهای بلند نیز گوشش را کر می‌سازد و آواهای دور دست را نمی‌شنود و هر بینایی، جز او، از دیدن رنگهای ناپیدا و اجسام ظریف و بسیار ریز کور است.

- امام علی(ع): هر نیرومندی، جز او، ناتوان است.  
- همه چیز در برابر او فروتن است و همه چیز ایستاده به اوست، بی‌نیاز کننده هر نیازمندی است و عزتبخش هر خواری و نیرو دهنده هر ناتوانی.



- بلند مرتبه است خدایی که در عین نیرومندی، بزرگواری و با گذشت است و چه پست و فرومایه‌ای تو ای انسان که با این همه ناتوانی، بر نافرمانی او گستاخی!  
- بر هر چیزی احاطه دارد و بر همه چیز چیرگی دارد و بر هر چیز توانا و نیرومند است.

- امام علی (ع): هر عزیزی، جز او، ذلیل است.

- امام علی (ع) در وصف خدای سبحان می‌فرماید: و عزتبخش هر ذلیل است.

- امام صادق (ع) در پاسخ به زندق که پرسید: به من بگوئید که آیا خدای عزوجل را در ملک و پادشاهیش انبازی هست یا در کار تدبیر هستی مخالف و رقیبی دارد؟ فرمود: خیر گفت: پس این نابسامانی که در عالم می‌بینیم از قبیل حیوانات درنده و خزندگان ترسناک و موجودات زشت فراوان و کرم و پشه و مار و عقرب چیست؟ این همه در حالی است که شما می‌گویید خداوند هیچ چیزی را بدون علت نمی‌آفریند چون کار بیهوده نمی‌کند؟ گفت: مگر نه این که می‌گویی عقربها برای درد و سنگ‌مthane و برای درمان کسی که شب ادراری دارد، سودمند هستند و بهترین پادزهر گوشت مارهایند، چرا که اگر شخص مبتلا به جذام آن را با زاج سفید بخورد برای بیماری او مفیدند و می‌گوئید که کرم خاکی برای بیماری خوره سودمند است؟ گفت: چرا باز پرسید: به من بگوئید که آیا چیزی از آفرینش و تدبیر خدا عیب و ایراد دارد فرمود: نه گفت: آیا این که خداوند انسان را ناختنه آفریده حکمتی دارد یا کاری پوچ و بیهوده است؟ حضرت فرمود: از روی حکمت است.

گفت: شما آن چه را خدا آفریده است تغییر می‌دهید و کار خود را در ختنه کردن درست‌تر از کاری می‌دانید که خدا کرده است و بر ختنه ناشده خرده می‌گیرید در حالی که خدا او را به این صورت آفریده است و ختنه کردن را که کار شماست عملی پسندیده می‌دانید نکند می‌گوئید: این کار خدا اشتباه و غیرحکیمانه است؟

حضرت فرمود: این کار خدا حکیمانه و درست است اما او خود ختنه کردن را مقرر داشته و بر آفریدگانش لازم فرموده است همچنان که وقتی بچه به دنیا می‌آید بند نافش وصل به ناف مادرش می‌باشد خداوند حکیم این کار را کرده است، اما در عین حال به بندگان دستور داده آن را ببرند که اگر بندناف را نبرند برای نوزاد و مادر، هر دو، قطعاً زیانمند و مهلک است همچنین در مورد ناخنها نیز دستور داده است که وقتی بلند شدند گرفته شوند در حالی که خدا می‌توانست انسان را طوری بیافریند که ناخنهایش بلند نشود و باز چنین است موی سبیل و سر که بلند می‌شوند و باید کوتاه کرد و نیز از همین قبیل است گاوهای نر که خداوند آنها را با بیضه آفریده اما اخته آنها کارآمدترند اینها به تقدیر و تدبیر خدای عزوجل عیب و ایرادی وارد نمی‌آورد.

- امام علی (ع) در وصف خدای سبحان، می‌فرماید: او در هر جا و در هر زمانی و با هر انس و جنی هست.

- امام صادق (ع) در پاسخ به زندیقی که پرسید: چه فرقی می‌کند که دستها را به سوی آسمان برداریم یا به طرف زمین فرو نگاهداریم؟ فرمود: این کار از نظر علم و احاطه و قدرت خدا

یکسان است، اما خدای عزوجل به دوستان و بندگان خود دستور داده است که دستهایشان را به آسمان، به طرف عرش، بلند کنند، زیرا عرش را معدن روزی قرار داده است.

- از امام کاظم (ع) سؤال شد: چرا پیامبر (ص) به آسمان و از آن جا به سدره المنتهی و از آن جا به سوی پرده های نور برده شد و در آن جا با خدا سخن گفت و نجوا کرد در حالی که خدا به صفت داشتن جا توصیف نمی شود؟ حضرت فرمود: خدای تبارک و تعالی نه به داشتن مکان وصف می شود و نه زمان شامل حالش می شود اما خداوند عزوجل خواست که فرشتگان خود و ساکنان آسمانهایش را به وجود پیامبر مشرف گرداند و با نشان دادن او به آنها گرامیشان دارد و شگفتیهای عظمت و بزرگیش را که بعد از فرود آمدنش خبر می دهد به وی نشان دهد.

- امام کاظم (ع) در پاسخ به سؤال از اراده خدا و اراده مخلوق، فرمود: اراده مخلوق آهنگ درونی او و عملی است که در پی آن از او بروز می کند، اما درباره خدای عزوجل اراده همان ایجاد و پدید آوردن اشیا است نه چیز دیگر، زیرا او نه درنگ و تأمل می کند، نه تصمیم می گیرد و نه می اندیشد این صفات در او نیست اینها از صفات مخلوقاتند پس، اراده خدا همان فعل اوست، نه چیز دیگر.

## سیر الی الله

خداوند در قرآن کریم، بندگان را به پیمودن در مسیری که به ملاقات او منتهی می شود، دعوت کرده است. لذا می فرماید: **إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَيْهِ سَبِيلًا**

قرآن به شما تذکر می دهد پس هر که دوست دارد وسیله ای پیدا کند تا به خدا برسد.

همه اولیاء خدا در مسیر الی الله حرکت می کرده اند. همه عاقلان عالم، در این مسیر بوده اند.

پس می شود که انسان به وصال خدا برسد. با او رابطه محبت آمیز و عاشقانه برقرار کند. مشکلات خود را به او بگوید. بر او تکیه کند. از او کمک بگیرد. از او راهنمایی بخواهد. از او روزی بخواهد. از او شفای مریضش را درخواست کند. از او رفع و دفع غم و اندوهش را بطلبد.

**و در نهایت او را ببیند.** از علی ع پرسیدند: آیا خدا را دیده ای؟ گفت آیا چیزی را که نمی بینم عبادت می کنم؟ ولی نمی توان خدا را با چشم مادی دید اما خدا را با حقیقت ایمان می توان درک نمود.

روایت شده که امام کاظم ع بیمار شد. پزشک یهودی بر بالینش آوردند. حضرت فرمود: کمی صبر کن من دوستی دارم می خواهم با او مشورت کنم آنگاه رو از طبیب برگردانیده بجانب قبله توجه نمود و این جملات را فرمود: **خدایا تو مرا بیمار کرده ای و تو نیز طبیب منی بفضل خویش نظری به این بنده بیفکن و از شراب دوستی و عشق خود مرا جا می بده و شیرینی مقام قربت را بر آن اضافه نما.**

هنوز حضرت این جملات را تمام نکرده بود که اثر بهبودی در صورت مبارکش ظاهر شد و همان آن بکلی مرض زائل گشت. طبیب با تحیری عجیب می نگریست. بعد از مشاهده آن پیش آمد گفت ای سرور من اول گمان کردم تو بیماری و من طبیب! اکنون آشکار شد که من بیمارم و تو طبیب از تو خواهش می کنم مرا معالجه نمائی. حضرت اسلام را بر او عرضه داشت و او مسلمان شد. {خوبیها و بدیها}

\*البته خیلی ها هستند که می گویند ما در مسیر الی الله هستیم. ما عاشق خدا هستیم. ما با خدا ارتباط معنوی داریم. اما آیا می شود هر ادعائی را قبول کرد؟

خصوصیات عارفان حقیقی و سالکان الی الله چیست؟ یکی اینکه باید مشخص شود خدا چقدر برای ما مهم است؟ امام صادق ع فرمود هر که می خواهد بداند چه منزلتی نزد خدا دارد نگاه کند که منزلت خدا نزد او چقدر است؟ زیرا بنده به همان اندازه نزد خدا منزلت دارد که بنده برای خدا نزد خود منزلت قائل است. دوم اینکه چقدر از شبها را بخاطر خدا بیدار مانده است؟ خدا به موسی ع وحی کرد آن کسی که گمان می کند محبت مرا در دل دارد ولی شبها تا به صبح می خوابد دروغ می گوید. مگر نه اینکه هر دوستی خلوت با دوستش را می خواهد؟ ای موسی! خشوع دل و خضوع اعضای بدن و اشک چشمانت را به من هدیه کن آنگاه مرا نزدیک خود خواهی یافت.

آری خدا به همه ما نزدیک است که فرمود: و نحن اقرب الیه من حبل الورد {ق16} و فرمود: اذا سئلک عبادی عنی فانی قریب {بقره183} ولی ما هستیم که بخاطر حجابهای دنیا او را با دل نمی بینیم. باید همانند اولیاء خدا قسمتی از شب را به خدا اختصاص دهیم. آن جوانی که شبها را به تلویزیون و فوتبال و امثال اینها می پردازد و بعد نماز صبحش را یا قضا می خواند یا با کسالت و لب طلانی! چگونه می تواند ادعا کند که من عارف هستم. متأسفانه اخیراً خیلی ها ادعای عرفان دارند. حتی در میان بعضی از خانمها. ولی باید به اعمال او دقت کنیم که آیا نشانه های عارف واقعی را دارد؟ یا می خواهد خودنمایی کند و مشهور شود؟ سوم اینکه عبادت آنها نه از ترس جهنم است نه به طمع بهشت. بلکه بخاطر محبت واقعی و بریدن از همه چیز و فقط دل بستن به خدا است.

در صحیفه ادریس است که خدا فرمود: خوشا آنان که از روی عشق مرا پرستیدند و مرا معبود و پروردگار خود گرفتند. برای خاطر من شبها نخوابیدند و روزها هم مجاهدت می نمودند.

منابع:

بسوی آفریدگار - لطف الله صافی گلپایگانی

میزان الحکمه - محمدی ری شهری

اعتقاد ما {آیه الله مکارم شیرازی}

آشنایی با قرآن {استاد مطهری}

اخلاق اسلامی {مؤسسه در راه حق}

میرزا جواد آقا ملکی {احمدلقمانی}

کشکول شیخ بهائی

احادیث قدسی {سید حسن مشکوه}

نردبان آسمان {مجموعه درسهای آیه الله بهاء الدینی}

نور الیقین {حسین شفیعی}

توحید صدوق

زاد السالک {توشه سالکان} {ملا محسن فیض کاشانی}

گامی در مسیر {جواد محدثی}

داستانهایی از زندگی علماء {مولف}

پیام قرآن {آیه الله مکارم شیرازی}

فاطمه سرور زنان عالم {مولف}

جایگاه اهل بیت در جهان هستی {مولف}

با قرآن بیشتر آشنا شویم {مولف}

خوبیها و بدیها {مولف}

<http://ashtibakhoda.persianblog.ir/tag> /داستان و مطالب و اشعار زیبا درباره خدا

<http://jkz.blogfa.com/category/3> /داستان-کوتاه

<http://sabran.blogfa.com/post-1.aspx>

<http://asemanemanoto.blogfa.com/cat-16.aspx>

داستانهای کوتاه درباره ی خدا

نوشته ی :

مولوی

شل سیلور استاین

و دیگران

مترجم : مسعود حسین

انتشارات : آزر مگین

<http://amirxiii.persianblog.ir/tag/خدایا>